

و بزرگی علما و فترا برآمد و همیشه با و درین مشین انداخت کرده و طریقت را غیر
 شریعت گویند و روحی آورد و مقرر شد که رحمانی و مریبست سبحانی بود و من
 تا آنکه قانده خیرم به بندگی خدمت فرودا و افراد قطب الاقطاب سلطان الشیخ
 فی الافاق و ارث موارث الاولیاء را با آنحضرت افتخار علی عباد و حمده الله
 العالیضه فی بلاد قطب فلک الهدایه مرکز دائره اندراج النبیات فی البیوت
 سیدی و سیدی و ذخیره یونحی و غدی و مکان الروح من جسدی ظل الله
 الشان مرشد نا و دینا و تادنا و ملاذنا مولانا محمد فضل الرحمن
 متع الله المسلمین بطول بقائه و نور العدم بنوره ضیاء رسانید فرات مالک
 را ت و سمعت ما لا اذن سمعت به و خیر من یدعی ککل عظیمه و اکرم
 من یطعمی الیه المراحل من بعد بطلان کتب قوم قدیم و جدیداً متوفی
 شد و آخر کتابی که بطلان در آن کتب آیات قدسی آیات حضرت مارت باقی
 با و ی الی الله حال سرار الطریق و الشریعیه موضح و قافی السیر و تحقیق حضرت
 شمس الدین حبیب الرحمن مرزا **مظفر جانشان** شهبود
 قدس ستره که کشف بسیاری از مضللات شریعت و طریقت میکند و عمل
 اکثری از دقایق مذهب و ملت می نماید و چون این جوامع انکظم پس و کسب
 باستقصای کوشش و جانان تلاشیدم تا آنکه در تالیفات خلفای حضرت
 ایشان قدس سرهم اصناف آن با فتم و نهنگام تلاش مکتب حضرت
 الثقلین امام الطائفتین شیخ الاسلام المسلمین محی الدین ابو محمد
 عبد القادر احسنی الحسینی الجیلانی حضرت عارف بالله مولانا

شاه ولی الله محدث دہلوی و حضرت مجمع الکامالات قاضی شریف
 پانی پتی رحمۃ اللہ علیہم جمیعین نیز بدست آمد پس خود استم کہ تنہا تفسیر و تباہ
 دل رہ اور د عزیزان سازم و باین غرض آن تفسیر را جمع اور دم و از
 ہر نامی نگلے برچیدم و بآخر کتاب سالہ اسرار العارفین فی سیر الطالین
 شیخ اشیر خورشید شہاب الدین ہسپر و رودی رحمۃ اللہ علیہ
 کہ مختصری است مضبوط و سیرت سلف صالح نقل کردم بطریق ترجمہ
 بامر سیکر واجب ست برین فرمان برداشت امر دی و نہ در آوردم رودی
 تا نوانتم سخن از پیش خود و مجبور بکلمات طبیات موسوم کردم
 و بعد باب مذکور ساختم باب اول در مکاتیب و این باب مشتمل است
 بر چہار فصل فصل اول در مکاتیب حضرت غوث الثقلین رضی اللہ عنہ
 در مکاتیب حضرت مرزا صاحب شہید رضی اللہ عنہ فصل دوم در مکاتیب قاضی
 شہاب الدین پانی پتی رضی اللہ عنہ فصل چہارم در مکاتیب مولانا شاہ ولی
 محدث دہلوی رضی اللہ عنہ باب دوم در ترجمہ رسالہ اسرار العارفین
 و سیر الطالین شیخ ہسپر و رودی رضی اللہ عنہ تا باشد کہ عزیزان متعبر دارند و فقیر
 بدعا حسن فائز یاد آرند و توفیق الہی باللہ علیہ توکل و حق

رب العرش العظیم

باب اول از کتاب کلمات طبیات در مکاتیب - و این
 باب مشتمل است بر چہار فصل - فصل اول در مکاتیب
 حضرت غوث الثقلین رضی اللہ عنہ

بسم الله الرحمن الرحيم

مکتوب اول ای عزیز سینه طلب خود کنی و از دین جاهد و
 فینا و بانش و بخند که الله نفسه بگدازد و خالص کن تا نمایان مهر
 لهند یقین سبلا گردد و در بازار ان الله اشتبه من المومنین الفسوف
 و اموالهم و ان لهم الجنة او از نشی باشد و بدان سر نایه توانی که عشت
 دین خالص الا الله الدین الخالص حاصل کنی و شاید زهره از اسرار
 و الخالصون علی خطه عظیم بختابند و از نوا مع انوار افروز شرح الله صدق
 الاسلام مقول فی نور من به شعله بر تو تابد و از ندای داعی ادعوی
 استجب لکم باعنه در ول تو پیدا آید و از حسیض قل صناع الدنیا قل لیس پاک
 سمیت بیرون نهی و از اوج و الاخره خیر طین القی عبده کنی و از نسیم و من
 اقرب الیه من جبل الوریذ یومی و در شام جان تو رسد و شجره قلب از ان
 و اهنر از آید و از با و خزان قل الله تم ذمهم در بوستان تجرید فلا
 دین مع الله اله الخیر به برگ شوی و در باغ فصل بهاران الدین سبقت
 لهم منا الحسنی و وزیرین آید و سحاب ان الله یحب الیه من شاء ان یتقلب
 فصل باریدن گیر و در ارضی ریاض قلوب از نباتات و علما ^{و از شجره} امر لنا
 علما همه سر سبز شود و اشجار ربانین از شمار ان رحمة الله قریب من المحبین
 بارور گردد و عیون و صول از سر شمیم عینا نیتربها المومنین و در واد
 سرور و آید و مبشر اقبال ذلک فضل الله یوتیه من یشاء بشارت فیض
 در ساند الا تخافوا ولا تحزنوا و البشیر بالجنة التي کنتموعدهون و فیها

جنات انعم رضى الله عنه نادر و در هر کلو و اشربوا هنيئا بما كنتم تعملون ^{والسلام}
 مكتوب و وكم اجر ثمره برین ازان روز که بوم یفرغ الموعود
 ولله والیه وصاحبته وبنیه وارضی سبه وان تبدد اما فی انفسکم
 او تحنوه یحاسبکم به الله انزلیه کن و چون اولئک کالانعام یحفظ
 لتساق مشغول مشغول و سرور مراقبه فاذا کلمنی اذ کلمه فرود و دیده
 در شام و چون یومئذ ناضیه الی ربها ناطق بکجا و نظاره کن و از میم
 و لکم فیها ما تشقون انفسکم و لکم فیها ما تدعون یا و اوتانما
 و اعی الله یدعونی الی دار السلام و در گوش هوش تواقه و از خواجگاه غفلت
 اما الحق الدنیا لعب مطوع به اگر گویی و در طلب درجات و السائقون ^{السائقون} یقول
 اولئک المقربون فی جنات النعیم از سر قدم ساری و مرکب سمیت از جان
 و دل در تازی نامشیر الطاف الله لطیف بعباده با هزاران اطلاق ندا
 طمعه الشری ترا در پیش آید و عسا کراما و و الله جنود السموات و الارض
 همراه تو شود و در بشکر اعدان الشیطان الانسان عدو مسین فیروزانی
 و از دام هوا نفس ان النفس الامارة بالسوء خلاص یابی و لوح دل را از
 لطائف اسرار انقوال الله و بعلمکم مرقوم گردانی و مرغ دل از خطرات
 قدس قدیم پاوار و در فضاه سلوک فاسلکی سبیل ربک ذللا بجموح
 شاق دیر و از آید و از تمارش در بساتین کلمه من کل الثمرات محفوظ
 کرد و آینه سر از اواع الوار تجلیات هم صفت نور گرد و که سر تعجب اللیل
 فی النعماء مشکوف شود و در دهنه ضمیر تو از اسطار مرآت و انزلنا من السماء ماء
 و اقم بالکرم و قمرین و کرمین و درین ۱۲

فانبتابه جنات وحب الحصيد سر سبز چوبانچ ارم گرو و دروز و اجینیا
 به بلدة مینا مرزا فهم شود و دستار کشتفا عنك عطاء لك فیصرك اليوم
 حدید از پیش تو بر دارند و تو در سنا به کمال او فرومانی کا ہی در دریا
 بی نیازی ان الله لغنی عن العالمین فرو شوی و از سمودم مهرب افامنوا
 حکم الله و گرداب سرگروانی فرومانی و کا ہی از سیم بطف و لا ثبنا سوا
 روح الله و گلشن تمجید چون عند لب از شوق در ترنم آئی و از غلبات
 و جبر نفه انی لاجدیه یو سف بر کشی و حساد و زبان لاسست پیش آیند و گویند
 قال الله انك لغنی صلا لك القدید و چون تاثیر و القبة علی وجهه فاقبل
 بصیرا ظاهر گردد و همه اخوان با هزاران نیاز و عجزه در خواست کنند که اسلیم
 ذوق بنا انک لخالطین و از سر صدق بر خوانند که لقد انزل الله علينا و تو
 در مقام مناجات آئی بزبان حال گوئی که سرب قد آتینن من المالك و علمتی
 من تاویل الاحادیث فاطر السموات و الارض انت و لی فی الدنیا و الاخرة
 تقوی مسلماً و الخفی بالصالحین و السلامه کمثوب موم امیر و پیش
 ازین تنافل کرون و بمیاب مغرور شدن نه دلیل سعادت بود و مگر خطاب
 از صلیت به بالحیوة الدنیا من الاخرة بگویش جان تو نرسیده است و از
 وعید و مرگ ان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اصل سبیلای پیچ و خم
 نداری و از تهدید یا قلوب للناس حسابهم و هم فی غفلة معصون بر سر
 اندیشه نمی کنی و از تو پیچ مرگ ان یرید یحدث الدنیا و الاخرة منها و ان فی الاخرة
 من مضیبه پیچ یا و نمی آری و از تنبیه فاما من طغی و انش الحیوة الدنیا فانک

هجی المادتی هیچ انبیا هجی گبر نمی تا چند در تپه غفلت سرگردان در بیدار نشسته
 بی سامان جانشی یکی در صومعه نوبی الی الله در شود و در محراب و اندیش الی
 رب یکدیگر توجیه و به بیان صدق و اجلاس بر خوان الی و تحت و حجبی لذی
 فطر السموات والارض حنیفا نافع الی سرار و هو الذی یقبل التوبه
 عن عباد و یغفر السیئات از خزائن الطاف ان الله غفور رحیم
 بر تو کشف شود و یک عنایت بشارت چنین رساند ان الله یحب التوابین
 و یحب المتطهرین و بهارج معارج لغز من تشاء عروج بخشد و مناد الی قال
 بربان حال ندا کند که انا الذین قالوا ربنا انما استقاموا فلا خوف علیهم
 ولا هم یحزنون و السلاطه مکتوب چهارم ای عزیز چون شوم معارف
 از مطالع سموات سر ابر طلوع کند و از اضنی قلوب نبورا متدا منور گردد که
 انشرقت الارض بنیلهایا و عطار بظلام خیالیه از پیش بصائر عقول بر تفتح شود
 که کشفنا عنک غطاء عنی نواظر افهام از منشا هد و بواسطه انوار قدس حیرت
 چشم باز ماند و خواطر افکار از مسکاشقه عجایب اسرار عالم ملکوت در تعجب شد و
 و بهجان عشق اودا و در پادوی طلب سرگردان گشت و غلبات شوق در دوازه
 قرب انش بخشید و منادی ان الله لذل فضل علی الناس نمانکه و هو حکم
 اینا کند چون به نکتہ سربست مطلع گردد هستی خود را که کند و لا یجعل الله
 للجاهلین و در روز یاسه غشی لیس لك من الاثر شیعی فرو شود تا گوهر امید سبک
 آرد و امواج عزت اودا در محیط غفلت در اندازد چون خواب که بر کناره آید
 در گرداب حیرت افتد و بگوید رب الی غفلت نفسی فاغفر لی مراکب ادا و

از لطافت و حملناهم فی السبری الجسد و در سر و او را باطل لطف
 نصیب بر جسد من نشاء و در و آروم و فاتح خزائن اسرار و الله کل شیء ^{محط}
 به پست مپارند و بر رموز و اشارات و ان الی ربك الملتجی اطلاع بخشند پس فاج
 الی عبدک و استعجلم باشد و لغد لرزایات به الکبری میسنی و ابرو
 مکتوب پنجم اسی عزیز کی از عالم غرور قلا یعزکم الحیوة الدنیا
 و لا یغیرکم بالله الغرور عبور کن و از منازل ایل حضور که تعرف فی وجوه همه نصرت
 التعمید یا ورنه نگر بوی از نفیست بوستان هجر و دیجان و جنت تعلیم
 بنشام بان تورسد و جبره از جام جهان نمائی و یسقون من حیدر محتوم ختام
 صفا و در کام توریزند و دقائق اسرار حقائق حاء الحی من ربك کشف بر نور و نور
 بر لب طفرید و لا یفزع من دون الله صلا ینفعک و لا یضیک از مسافران محقق
 علیک منا هم بالحق نمانه و شاهد و مشهود استماع کنی کاسه با دشت
 خطاب فتبصر ایدی الذین یستمعون القلب فیتبعون احسنه از غایت شوق
 و در طرب آئی و کاسه از صدقات سطوت فاستقم کما امرت و فایب معک سرور
 مراقبه عز و در کنی و کاسه به بل المتین و یختصم العجل الله جمیعاً جنگ و زر فی و کاسه
 و در قرآل و ما النصره من عند الله و آ ویری و کاسه و در وری میستند و جمیعاً
 مر حیت لا یعلمون غرضی و کاسه بر ساطع لطف ان الله بکم لغوف رحیم
 گذر کنی و از حقائق من یجوع فادع الی عمل اصلاح انما ربینی و انا بها رکل
 درجات جامع لویا باید می اخلاص اعتراف نمائی و در طلب صدر ان صلواتی
 و یشکی و جمیعاً و عافی الله رب العالمین لا شریک له قرار گیری و از ماده تنسیم

و مرا و فی صیحه من الله فاستبشروا به غری را از منادی ندا شنوی بلعباد
 یا خوف علیکم البوم و لا انتم تخفون مکتوب **ششم** ای عزیز
 چون آهنگ مرا میرش بماسح قلوب در رسد و از سماع نعمات خطایب
 التست بهر یکدیگر بایا آورده و سکرات قالو لیل را ندگر کند و عند لبان اخوان
 بار و قار حشرت نعمت با اسفی علی بن مسفر پر کشنده و بر یکدیگر بترانه انشمار و ^{مضت}
 عینا امیر الخیرین و خوکظیم نواختن گیر و دهنور دای بی زبان انما انشکب بشی
 و حنفا الی الله باهنگ حصی حصی فرو داشت کند و برقات جذبات شوق و ^{مضت}
 سموات سیر ایر و در لعان آید و از خون دل را شطس گردد اندک یکا و دستا براه
 و ذهاب بالابصار و قطرات غمیرات از سیلاب اعیان ارواح چندان مشتاق گردد
 اگر ایشی فرزند من کان میر بد حرت الاخرة نوحه فی حمله از نباتات و عدل
 الله بمغاند کینه بدیده محمد صمد گردد و و طایق آمال و من یتوکل علی الله فحسب
 بنعمت رواج ان الله بافع امره قد جعل الله کل شیء قدرا سریر مطر و ^{مضت}
 شود و اعضان بهال صبر شما را غایب و فی الصلوات اجز و خیر حساب بکاپست
 رسد و مزاج عنایت هذ اعطانا و فاصلا و اوصاک و استر از آید و منادی
 و هربک الغفکی و اذنا رحمة بنام و و ان هذا الذی قبلنا الیه نعود و الله اعلم
 بالصواب مکتوب **هفتم** ای عزیز تا جبهه الصبر را بر خاک نیاز نهی
 و از سیلاب اعیان تابان حسرت نیازی بوستان عیش تو هرگز از نباتات طرب بر سر نشود
 و خجستان اسیر بجز این برادر و در نگرود و اعضان صبر او را قی رضا و در ^{من}
 الش و خمرات قرب و ان که عندنا الشری و حسن ^{عاجس مع عمن بالفرج خرام و شوق} قایب سر سبز نشود و به نیازت ^{سد}

و غلب قلب بنده شوق و ترغیم نیاید و بهای فدا و تاجیه التي ذلها بالی نرانی
 سیدین از نفس اماره انسان در پر واز نشود و از فضا را تمدن عیدیه الی
 ما متعنا به انرا و اجامه نه نه الحیوة الدنیا النفس منهم فیه عبور کند و هرگز
 بسده و مقصد صدق عیدیه دلیل مقتدر نرسد و از انهارا شجره لهما عیدیه
 عند الله هیچ بر خور و از بوستان و الله عند حسن الماکب بوی هشام جان
 نرسد و از گلزار نریم و لهما دار السلام عند الله و هو ولیهم عالمی و
 لعلیون هیچ بر خور داری نیاید و السلام مکتوب هشتم ای عزیز چون
 فروغ نور صبح توحید از افق مشارق قلوب ظهور یابد که و الصبح اذا انفس
 و شمس بین الیقین بر افلاک سزایر بر رخ استوار شود که و الشمس تشری مستقر
 طلمات و وجود بشریه و ظهور الزوالعات نور هفت لسیعی بین این دایره ستاری
 شود و سر نورج الدلیل فی الهلکة ظاهر گردد و وسایقه عنایت الله علی الذین آمنوا
 یخرجهم من الظلمات الی النور نقاب از پیش بر دارد و برکت شیطان که ان الشیطان
 لکم عدو مبین غیر ذلک و او و معرکه فالتخذوه عدا با بسپاه خویش که برین
 لیس حب الشیطان من النساء و البین بالک کرب معارض شود و ایشان از صدق
 حال بلسان اضطراب بخوانند که یصیق صدری و لا یتطلق لسانی و ما بهراران
 عجز و خواست کنند که و اعف عتنا و اعف عتنا و اعف عتنا و اعف عتنا علی القوم
 الکافرین و ما تفت عند هه فاته الغیبه لایعالمها الا هو ناکند که و لا تخفوا
 و لا تحزنوا و انتقم الاصلون اما و عا کروا حمدنا لهما الغالبون را اما علم
 اذا جاء نصر الله و الفتح و در سر و طلعه انا فتحنا شیخ انا النصر بها مسلما و الذین
 طمید گردید پیش فرستند تا از دشمن و افسر شوند و از طاعت

اصحابنا هم نرفع درجات من شاء وركش و بر تشاره اعدا حمله آرد و اخبار انصاف
من الله و فتح قلوب منته اترشود و منادی حال نماورد و هك قال اللهم مالك الملك
توقى الملك من قضاء و تنزه الملك من قضاء و لغرض من شاء و وذل من شاء
بیديك الخیر انك على كل شیء قدير **مكتوب پنجم** ای عزیز از سر کار شاه عالم
و النوب زبانه الحیوة الدنیا بر دن آلی و دست از شغلنا امور النادوا و اهلونا
بردار و از بعضی صحبت فردا ندگان تیه غفلت که نشو الله فانسبههم الله
پاست بهت راست بر دن بر رتقم و از خوش طلب در میدان عشق و رنار و
لونی سبقت و السابقون السابقون اولئك المقربون بچو کان استیانت
و استعینوا بالله بجاگاه اولئك على هدى من ربهم و اولئك هم المفلحون
در زمان شاید که یک دولت و بشر الذین امنوا ان لهم قدره عند ربهم
در سید و بشارت چنین وارساند که ان الله بالناس لمرؤوف رحیم و اسرار نامه
قد جاءكم بكتاب من ربكم را برست تو و چند چون بر موزد شایات آن اطلاع
یابی در حال باز سر مشق سرا قدم سازی و تسبیح السلام هذا صراط مستقیم
پیش گیری و قصد نرنگاه و لهم جنات تجری من تحتها الانهار کنی و از جنات
نیم قلد لهم و درجات عند ربهم و مغفرة و و زرق کریمه فراموش بر جانی و بر سر عباد
آن الذین سبقت لهم منا الحسنی و در رسد و از مملکت طهره و السلام من ربی
عنهم و رضوانه خبر با یکبار باز گوید و بخت گاه و من اوفی بآمانه و علیه
افسوس و تیداحرا عظیمی و اعی شود و باز گوید که لیتالوا البیر حتی تنفق امانتهم
مكتوب و ششم ای عزیز چون بوامع الذرات نفوس السموات و الارض

بزرگوار شده و زجاج قلب از تاثیر آن نوزاد گردد و کبریا بلیغ
 فی نهج الحیة الزیادة کما کوکب در هر بار که کثرت یوقد و نتیجه حاصل که از توفیق
 از مرافات تمام لا متوقفة و لا غریبة و لمعان آید و قنای دل فکرت بکاد درین
 یضی و بلوغ غسسه ناسر فروزان گردد و آسمان سر از نجوم حکمت و بالحکم
 هر یقتدون سر بر سر بفرزین گردد و کما ناسرین السماء الذی انزمت بالکواکب
 و اما رخصه از افاق نور علی هر اوج استعدا و ج نماید که و القدره و احوال
 حتی عاد کالمرحون القدره و غشای بالی غفلت که و البیل اذا یشی صفت
 و الهما اذا یخجل یخجل و یا صین کلک بر نفی که و المستغنی بالاحیاء نافی که
 و باطل اسرار کما نواقلیلا من البیل یا یخجل بنمات احزان آننگ مسکن برکت
 صبح دولت یهدی الله نفی که منیله و روبرو دشمن سوار از مطلع ^{الله} ^{عجل}
 فهو المختار طلوع کند اسرار الله شمس یغنی لهما ان ذلک القدر و البیل یا یخجل
 و کل فی عالم بسیحی بنظر و انجا بد و طائف و غوامض اسرار و یضرب الله الامثال
 للناس و الله یکل شیء علیم از غفراش کمال کشف شود و الله عالم با عدو اب
مکتوب یازدهم - او عزیز چون هر سپهر معرفت بر اوج کمال الیقین
 اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رزق کند ببارق از اوزر حضرت لکم
 الاسلام دنیا و لمعان آید و شواهد آثار ائمن شریع الله صکرة للاسلام
 فهو علی من یمن به و مشارق لقد حاکم الحق من ربک یبعین الیقین مشاهد شود
 و بر وقایق فلایس اسرار و الله حزاب السموات و الارض من خبر دهند و بر وقایق
 حقائق فی الارض آیات للمحذیان و فی انفسکم افلا تبصرون مطلع گردانید و بر رزق

اشارات فایده آفاق و فاعله وجه الله محرمست کنند به یاج نفیس وارسند الویج
 نواح یار و یاج فضل بقید بهجت منشاء از مهلب عنایت الله لطیف
 بعباده و ربانین انالا نصیم احسن استعلا در ویدان آید و اشجار بان
 ان الله مع الذین اتقوا الذین هم محسنون با وراق شهود و تمارجلی بهر شهود
 و بار و رگرو و یافیع و مصلو ذلک فضل الله یؤتی من یشاء از شلخ جمال
 و الله عز و العزل العظیم در مهمل او در قلوب جاری شود و مخبر احوال زمان
 چنین اشارت رساند که ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم اجرهم
 و سنبشر اقبال اشارت چنین رساند که یا عبادی لا خوف علیکم الیوم و لا
 اتمتعن بخرقون رمضان و یارب بلد لا طیبه و رب عنقها بحسن بحیات سلام رفیق
 من رب سعید و درسد و ابواب جنت جهت وصول باز کند و مانده نیمه ضحی الله
 عنده در پیش کشد و بگوید و لکرم فیها الشقی الفسک و لکرم فیها ما اتعجون و لا
 من عنق سعید کتوب و وار و هم ای عزیز چون بروی شهود
 از حرق غلام فیض بحدای الله نوری من یشاء و خشنیدن گیر و دزد و یاج
 وصول از مهلب عنایت تخفیف بهجت من یشاء در ویدان آید و ربانین
 انس در ریاض قلوب بشارت و بلابل شوق و ربانین ارواح بشارت با
 علی بن صف چون هزار داستان در ترم آید و میران اشتیاق در کوانین سران
 برزند و اظهار افکار و درختای عظمت از غایت طیران پی پر شود و فحول عقول در کوان
 صرفت پی کم کند و قوا و ارکان انهام از صدمت همیت در تزلزل آید و بن
 عزایم در بحار ماقدر و الله حق قدره بر یاج و نهی بحرانی بهجت من کمال

در هیچ حیرت فروماند مولج در یای عشق پیچید و پیچیده در تلاطم آید هر یک
 بزبان حال ندانند سر از زلفی منزلت صابر کاوانند خبر المنرا بی ساقی عبات
 ان الدین سبقت لهم منا الحسنى در رسد و ایشان را بر ساعل جودی فی
 صدق فرو و آرد و در مجلس مستان باده استند ساندانه لغیم للذین
 احسنوا الحسنى و زیاده را در پیش کشد و کوس وصول از جام قرب بایدی
 سفره و سقا هر چه مشرب با طهر را گران شود و ملک ابدی و دولت سرمدی
 و اذا رايت قمرنا نيت فبيننا و ملكا کبیرا مشاهد گردد **مکتوب سیزدهم**
 ای عزیز قلبی سلیم باید که تا بر رموز قاعدت و یا اولی به همدل اطلاع باید عقل
 کمال باید تا و قاتی اسرار سز بهما آیتانی که خان فی النفسه و ادراک کند
 و یقینی صادق باشد و معرفت و ان من شیء الا یسبح بحمدی و لکن لا تفقهون
 ربهمین قلب مشاهده بیند و بدو اعمی و رسول و اذا اسألت عبادی عنی فالی فلی
 احبب دعوة الداع اذا دعان مستقبل شود و از و اجرتی انفس بنده اما خلقها
 عبدا و انکم الیها ترجعون از خواب غفلت بیدارید الامل عنوف یعلمون باید
 گردد و بعزوة الوثقی و بالکم من دون الله من ولی و که نصیر خجاک و زبیر
 و بر سفینه فخر و الی الله سوار گردد و در و دیار معرفت و اخلافت الجی الا ان
 الا لبعبد و من مروان و ابوالقاسمی فرد و آید اگر گوهر مقصود بچنگ افتد فقد
 فانه من اعظمها و اگر همان در طلب رود فقد وقع اجرة علی الله +

مکتوب چهاردهم ای عزیز چون عساکر جذبات الله عجبی الیه ^{مثله}
 بر دلایت قلوب و راز و طوایف نفوس ناره را بهیام ریاضت و جاهد و
 طواف جبهه عالم بجزو بلبله ^م و هم بر آفتاب ضلالت و ضلالت و المومنین ^{۱۲}

فی الله حنیف ولا مرآة من دنایک گرواند و جایزه قرائت را در مجلس نفی بساط
 مجاهد و رکش را منتهی را ماخلالک و الطبعی الله و الطبعی المهرود بیرون گزاند
 و اعمال امارات و اختیارات را بتدابیر و منفعیل متعالی خدایه خیرا بیره شرا و
 و انبیه رسوم و عادات مترا اندر کان تمییس و طامات را بکلی از میان بردارد
 و منادی حال بزبان صدق مقال ناکند که ان الملوك اذا دخلوا قرية
 احد و هو اصلوا اخری اهلها اذلة و چون ارامنی صفائی قلوب از لوث
 و من یتم غیر الاسلام دنیا قل یقبل منه مسفا گزود و حدائق ارجح از
 الشان من یقید الله فهو المهدی سراسر معاد و مرقع شود و صفات ادواق
 سراسر از نفایس رفوزم طائف اولئک کتب فی قلوبهم الایمان مرفوزم گردد و
 شهره یو بعد از انکه از حق عمیرا هر من صفت حال گردد و در اسی شوقی چیزهای
 منشوری در هوا شود و بزبان حال صدا باز گوید و قوی الجبال عجبها جامدة و
 هر مرد کجای اسرافیل عشق صور درود و نظم فی الصنوق و تاثیر ما عند فضعی
 من فی السموات و من فی الارض یظهر انجله و مبشر اقبال نه یختر هذا الفرع الکبر
 در رسد و ایشان را تکبیر و هر و بعلیین فی مقعد صدای عند علیک مقصد
 داعی شود و عنوان بر بشکرت بشریک المهر پیش آید و ابواب خناب منبر
 بجا یو دیگر سلام علیکم طلبتم فادخلوها الخالدین و ایشان بگویند
 الحمد لله الذی صدقنا و عدنا و اوتینا الارض یتبوء من الجنة حیث
 تشاء فتخرج العالین بکاتب پائیز و هم از عزیز کی از و عیبه
 شهرات و مستقیم الهدی فیضی الله عن سبیل الله اعراض کن از مواظبت

و لا تطعم من اعتدنا و لله من ذكرنا برون آتني و اني سحبت اهل شوق كه عديل القاسية
 فلو لم يكن ذكر الله برينيز و از مساوي استجيبوا اليكم من قبل ان ياتي بوجه
 من الله نداء العيان الذين امنوا ان تخشم قلوبهم لذكر الله لا يوش
 توش استماع كن و تنبيه الحجب الامان ان يترك سدا شبه از خواب دور
 و لا يعزلكم بالله الغرور بدارش و از مقامات اهل حسنة كه رجال لا يلهيهم غما
 و لا هم غم كه الله خبر پرس و از برای كعبه مقصود و پاسي از سر سازد و باو يفسر القائل
 كن و تبتل اليه بتبذلا باز او تجر يد قل الله تعذر هو و راحه تنويع و افض
 امري الى الله با قافله اهل مسدق كوني اعم الصادقين سافر شود از مسكن خارج
 و نيا كن انما جعلنا ما على الارض خبيثة لعلهم يذكرون و از سبيل هلاك فتنه كه انما اكلهم
 و انهم لا يدركون عتة بسلامت بگذر و از سبيل مسالك بهي ان هذه ذكركم فمن
 شاء اتخذ الى ربه سبيلا و هميش گير و بسان اضطرار من محجب المضطر اذا
 دعا با تضرع و زاري بر خوان اهدنا الصراط المستقيم تا مشير منات قريم
 الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون با نبرات تحت سلامه قولا
 من ربهم تحييتش برود و بر خيبت بضرر الله و فقر قلوب و بشتاق منين سوار شود
 و بجات قلنا فانقلبوا بنعم من الله و فضل داعي شود نسيم غر وصال از هر طرف
 در و ز بدن آيد و اقبح شراب محبت با يدي سقا غيب گروان مشاهده شود
 و آنگاه ان هذا كان لكم جزاء ان كان معكم كوششكم ابرك و بمقام انش
 سائر و كلوا الله من سبي تكليما آواز كند و بيايه فلما تجلى ربه للجبال انساب و بهر
 و نواظر عيون بصائر از كرات حالات و خرم من مي صيغ اخبر از و بهر و وجوه

یو مانند فاضلانی سرها ملاطرا معلنه کند و مجببه مستوف آید و بزبان حال
باز گوید لاند که لا اله الا الله و هو الله و لا اله الا الله

فصل دوم از کتاب کلمات طیبات در مکاتیب
مرزا صاحب شهبه قدس سره اگر شنید

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول بر خود دارا که را تمام سحر چرب و لب از فیه کرده اند
چون فائده معده بهایر آن تشریف بود و تافل می نمودم اکنون که ساجت از حد گد
بجلی میگیرد و دریا بند که در حقیقت سرایه و جود فیه در آغاز فطره آلود و در اینجا
مشت خاک است و در عالم دنیا نسبت این خاکسار به بیت و هشت واسطه
بوسه محمد بن حنفیه بشیر مشیه کبریا علی مرتضی علیه التحیه و الثنا میرسد امیر الالین
نام سیکه از اعباد فقیر و هشتصد چری بقربی از بلده طائف در مکتب کرستان
افتاد و با همینه یکو از حاکمان آن حدودش که سردار اوس قاسم خان بود و
دست و ارجون او را پسری بود و حکومت آن ناحیه نعلق با ولاد ایشان گرفت
وقتی که همایون بادشاه مملکت هندوستان را از دست افغانه شور خلع گردانید
از آن غانان و مهاد در محبوب خان و بابا خان نام را که بهر واسطه با میرزا کور
میرزا محمد آه و احوال این هر دو در قواریخ اکبری مسطور است و لب باور
این بنده گمان بخا واده امیر صاحبقران میرسد و لب فقیر همیار واسطه به بابا خان
سنه سیگیر و پندم چرم خان مذکور که در عهد اکبری معصوم بنی شده بود و بعد از کرم
گرفتار بود و شمری در خدمت او و نگریب بادشاه گد مانیده و آخر به ترک دنیا

سز و نیز گردید و سجد دست بزرگی از خلفاء و طرفیه قادریه استغاثه نمود و در سال
 هزار و صد و سی و هجری انتقال ازین عالم فرموده در هزار و صد و سی و هجری ولادت
 فقیر اتفاق افتاد و در سحر ششازده سالگی گردیتی بر روشست و در بیست و یک
 بسته دست از دنیا برداشت و پایی سلی از سر ساخته و راه فقر گذاشت علوم متعارف
 در عهد پدر خوانده بود و کتب حدیث در خدمت حاجی محمد فضل سیالکوئی تمییز
 شیخ الحدیث شیخ عبداللہ بن سالم کی گذرانیده و قرآن مجید را از حافظ عبدالرسول
 و بکر تلمیذ شیخ اقران شیخ عبدالغنی شوقی سند کرده و ذکر طریقه نقشبندیہ با خرقہ و لباس
 مطلقہ از جناب حضرت سید السادات سید نور محمد بدایونی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 کسب و واسطہ بحضرت قیوم ربانی عبد الوالد ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ میرسد و گرفت
 و عمرست و در خدمت ایشان بسر برد و بعد وفات ایشان از مشایخ معقودہ این
 طریقه استفادہ نموده و آخر باستانہ فنیس اششایانہ حضرت شیخ الشیوخ شیخ
 محمد بابا بدستای رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ ایشان نیز بدو واسطہ بحضرت محمد رضی اللہ
 تعالیٰ عنہ میرسد چہا نیاز سود مدتی خدمت ایشان کرده خرقہ اجازت طریقه قائم
 و سہر درویدہ و چشتیہ حاصل نمود و تا امروز کہ ہزار و صد و ہشتاد و پنج ہجری است بحکم
 این حضرات از سیال بہریت طالبان غذا مشغول است غذا خاتمہ بخیر کند بہر کہ
 حبیبہ صلو اللہ علیہ وسلم مکتوب و و ہم منذ و ما این بار و حشہ نوشتہ
 سیدہ آنکہ خلفاء حضرت سہرند و نحو کمالات و مقامات بلند میکنند و آثار آن
 مثل اولیاء متقدمین ازین بابا بہر غیرسد و و ہم آنکہ مریدان خود را بشارتہای
 عالی میدہند و حالات آنہا و لالت بر آن بشارتہا میکنند و نیز مساوات آن و ایشان

با اکابر ساقیین بلکه فضل بر آنها لازم می آید و این معنی مستبعد می نماید -

جواب ششم اول بدانند که بزرگان پیشین هم با وجود تحقق فناء و عوالم کمالات علیا کرده اند و کتب قوم ازین مقالات حملوست غایه مانی باب چهارم از ازل عطا شده با آنها را این امور ماسود بوده و اند و قره بجای غلبه سکر معذورین نشان ایشان نیز ازین هیزد و احوال یکس را بخیر میتوان کرد و هیچ کمالی غیر از نبوت با لاصاله ختم نگردین و در سباده قیاض غفل و در نه ممکن نیست پس بزرگان چنین سخن را چه مانع است آخر از صلی اموسلین اند و مراد از ظهور آثار کمال اگر استغناست که فوق کرامت است پس این معنی خود از اقوای این طریقه بقوت ظاهر میگردد و مستقار استباری نیست و اگر مقصود از آثار صدور خرق عادات و مسکنات است که مشهور عوام است پس این مقدمات با جماع صوفیه نه از شرائط ولایت اند نه از لوازم آن مخفی نیست که صحابه کرام که انفسل در جمیع افراد است مر حور اند که بعد از این امور گذشته و چون مجاهدات و ریاضات این طریقه بطور صحابه کرام و تابعین با اتباع کتاب و سنت است اذواقی مواجید اهل این طریقه نیز مشاهیر اذواق همان جماعت است فلاذکی من الممنونین **جواب ششم دوم** آنکه در یافتن آثار باطنی اهل کمال امر آسان نیست علم مخصوص اودا که نسبت بر کیفیت این طریقه کار هر عمر روز دیدن اما از باب فرست معجز نمی نیست و نیامد و در آثار ظاهری که کثر طاعت و ریاضت و افراط ذوق و شوق و تجر و انقطاع از دنیا باشد اهل خلاص و دریا و از باب حق و باطل ترکیب اند و از صدور معاصی احیاناً تا غیر مستقیم هیچکس محفوظ نیست و حق این است که بنا بر بعد زمان نبوت و قرب قیامت

مستشف تمام در امور ظاهر و باطن راه یافته است لیکن این بشارت مایه حقیقی
 نیست و مقصود این مشایخ از بشارت آن است که مرید از آن مقام نصیبی یافته است
 از مثل اولیا و مشهوره قوت و رفعت در آن مقام بهر سانیده تا مساوات با آنها
 لازم آید و اگر مرد خوشال سلفه و عمری درین کار چاره و چاره بکاربرد و شریک در است
 آن بزرگان شود استحال ندارد **د** فیض روح القدس هر باز مدو فرماید
 دیگران هم بکنند آنچه سببی میگردند بدانند که نسبت این حضرات انکاسی
 مثل انطباع ز شمس و مرآت و فرصتی مستوفی می باید که انوار باطن نیز لازم
 مرآت گردد و انعکاس مبدل تحقیق شود و مرید بمرتبه کمال تکمیل رسد و بعض
 اوقات عکس مقام نیز در آینه باطن مرید می افتد و هنوز آن مقام تحقیق نرسیده
 و پیر کشف دقیق و نظر تحقیق را کار فرموده آن مرید را بشارت آن مقام میفرماید
 و بعد مفارقت پیر آن نسبت که بشبه محاذاه ظاهر شده بود و بواسطه آن
 پیر آثار آن اگر ظهور نمایند بجا است و این اعلاط درین خیز و زمان بسیار و واجب
 یافته است که در پیر این نسبت کشفی کیاب است و مریدان بنا بر ضعف است
 با تمام بشارت مقام و اجازت ارشاد در اضطراب اند و السلام -

مکتوب سیوم هم پرسیده بود و بد که لفظ نسبت در اصطلاح صوفیه
 چه معنی دارد - بدانند که نسبت در لغت عرب عبارت است از علاقه بین اظرفین
 و در اصطلاح این قوم مراد است از علاقه که میان حق جل شانده و خلق واقع است
 که متکاملین بتبیین میکنند از آن به صافیت و مصوعیت چون نسبت کمال با کوزه و از
 ظاهر نسبت این قوم صوفیه و ذریه آن را بدین تبیین از آن بطور وحدت در کثرت میکنند مثل هر آب

و از شهود موج و حجاب و میگویند که این کثرت مزاج و وحدت حقیقی ما مطلق نیست
 و حاصل این تفسیر اثبات عدم نیست منقول است با حق و این معنی را بقا و بیانات و تمیيزات
 مشروع و منقول میسازند و اگر شهود به اند نسبت اصل باطل چون نسبت اسنود
 منبسطه شمس با شمس میفرمایند و کل اینجا معنی عقلی است یعنی ظهور نشی در مرتبه ثانیه
 و ظاهر است که این کثرت وجودات عقلی محض وحدت وجود حقیقی اصل نمیتواند باشد
 فرق است میان تفسیر اول و ثانی که هر چند عقل را حقیقتی دیگر غیر از حقیقت اصل است
 همان اصل در مرتبه ثانی ظهور کرده خود را عقل را نموده است اما عقل مواطافه که
 بر دیگری ارجح نیست و اول موج و دریا صحیح است پس شهود به این تفسیر من
 اثبات غیرت میکند بطوریکه در توحید وجود حقیقی خلل نکند و این معنی از کتاب سلط
 باسانی میتوان استنباط کرد و مشهور معنی نسبت بطور اول از کتب صوفیه وجودیه
 باید دریافت و بطور شهودیه این است که نزد ایشان حقائق ممکنات در مرتبه تالم
 الهی مرکب اند از عدم وجود با معنی که اعدام اصنافیه یعنی عدم اسمی که مبسوط
 به جهل عدم القدره که مبسوط به غیرت و غیره است و این مقامات نماینده دارند و ثبوتی در مرتبه
 علم الهی پیدا کرده اند و مرایای صفات حقیقیه که مقابل آن عبادات اند گردیده
 و الوزار آن صفات همان مرایای متکلیف شده و این مخلوقها مساوی عقوبات عالم
 شده اند پس نزد ایشان اعیان ثابتی فی العلم مرکب اند از اعدام اصنافیه و ظلال
 صفات حقیقیه و در مرایای خارج طلی که ظل خارج حقیقی است معده آثار خارجیه
 گشته پس ایمان قاصیه نزد ایشان بوجوه ظلی وجود اند و بوجوه حقیقی و در خارج
 ظلی تحقق اند و در خارج حقیقی که موطن تحقق وجود حقیقی است و در عالم هر چه است

از وجود و توابع آن مطلقا و انکساستغفا هست اما حضرت وجود جل شانزه را با وجود
 با وجود تحقیق فی الخافیه ابرج تحقیق الا الله فیهما هو التوحید و چون عدم نشاء و نقص
 و وجود و سبب اخیر و کمال و عالم مرکب است از عدم و وجود بلکه عدم ذاتی است
 و وجود عاریتی و وجود حق بسیط و خیر حق محض است و عین عالم نمی تواند شد ناجای
 عالم هر چه حسن و قبح خواهد بود اما وجه حسن همه مستغفاست از حضرت وجود و هر چه است
 قبح همه حاصل از طرف عدم پس هر گاه ساکن بقوت استغفا و خود و جذب شایخ
 لظلم چند یا الهی است بسیر علمی از حقیقت امکان با وج و جب قطع مسافت که بسیار
 از خرق حجب ظلماتی و نورانی که موافق حدیث در میان حق و خلق واقع است فرماید
 فیوض و برکات آن نسبت محاذاته که در میان ظاهر و مظهر متحقق بود و رفع این حجب
 که مانع ظهور انوار حق است در مراتب عین ساکن بودند تا مظهر و میرسد به استیلائی
 آن انوار آن آئینه را مستور می سازد اینیالت را نسبت فنا می تبیین میکنند و بعد از آن
 که وجود و محبوب از جناب اقدس مناسب هر مقام عطا می نمایند تا ساکن آن وجود
 سکار خانه بشریت و احکام شریعت را بر پا نمایند داشت آنرا نسبت بقا می گیرند
 پس ساکن اگر خرق حجب ظلماتی و نورانی بنامها کرده و از تجلیات صفات و غیره
 گذشته تجلیات محبت شرف شده و زمان نبوت باقیست بنی می گردد و در هر چه هست
 که عبارت است از عدم احتمال صدور شریعت و اگر نه بقدر طی مسافت از امکان
 بسوی وجود از عدم که شرف است و در ترشح اقدس و وجود حق که خیر محض است نماند
 می گردد و چون ظلمات عدم در استیلا آن انوار وجود مضمحل گشته است بیشتر مصدق
 می شود اما با احتمال وقوع شواحیا ناولی و ثانی بنی می گردد و در هر چه هست و اصلاح و توحید

نسبت ساکن
 به توحید

فیهما هو التوحید

نسبت ساکن
 به توحید

اینست معنی آنچه میگویند که نبیا معلوم اند و اولیا محفوظ و اینست معنی آنچه
 که در اصطلاح این قوم است بپیل ایجا از بشر صوفیه شود و بهر چه هم باشد
 و اسلام مکتوب چهارم مخدوم سوال شما که بعد حصول فنا که مسلم
 و دوام حصول است گاه غفلت از حجاب حق افتاد و در مبدی و مبدی چیست بداند
 که بنای این شبهه بر اشتباه است بپاشش آنکه علم بر دو قسم است حضوری و
 حصولی حضوری لازم نفس عالم است با عین اوست چنانچه علم نفس بخود و عوارض
 خود و حصولی حصول صور معلومات است در مراتب دهن توسط عقل و حواس سالک
 که بسیر علمی از حقیقت امکان باقی و در حجاب عین علم از قبیل علم حصولی است
 از حصول و کیفیت ممکن علم حضوری عارف بجناب الهی آنست که نزد صوفیه وجود
 اشیا از غلیب است و حقیقی یعنی این کثرت که مرئی میگردد و ظلال حضرت وجود حق
 و در خارج غیر وجود واحد متحقق نیست و فتنه و ذکر ظلال از راه تکثر شبنومات
 وجود است و ظل تا و فیکه از اصل خود غافل است و از طلبته خود آگاه نیست و در
 استقلال بر پای خود در پندار ثابت میکند و در حین حکم بلفظنا اشاره بهمان وجود
 و همی مینماید چون قطع این مسافت اصطلاحی قوم که عبارت است از رفع حجب و
 و ظلماتی بین الحق و الخلق که از حدیث ثابت است پس بر میگردد و با اصل خود
 و اصل میشود و خود را پیش از ظل آن اصل نمیبیند و وجود خود و توابع آنرا مستعار
 از اصل میداند و در میابد که ظل را حقیقی علمده نیست بلکه همان اصل و مرتبه
 ثانی بتین ظنی ظهور کرده است و واضح میشود که مشارالیه و مرجع آنرا نفس الامر
 اصل است و ظل آنگاه علم حضوری او که لازم این تین ظنی او بود متعلق به اصل

و اشاره به نظر امام اول و راجع میشود به جل جلاله چون این اعتباری است از استعارات اصل بنام آیت
 اما رجوع بظن میکند و چون این حالت منکر میگردد و از او دوام حضرت گویند و این حضور را بان
 تحقیق فنانده ال نیست و اگر کما حق تعالی در اینجا الت و وسبب قدرت در علم عالم واقع میشود
 و در عین علم حضور و علم حصولی عارف مثل عوام الناس باقی میماند تا حواس باطنیت
 که تشبیهات امری بشری موقوف بر آنست و این علم اصطلاحاً در حجاب قدس یا بریت که توحید
 را در آن بازگشاید و خلقی و منشی این تشبیهات اینست که بعد از علم عالم را حضور علم
 حضور می دانسته و ام حضور میفرمود حضرت فاروق رضوان الله تعالی علیه که فرمود است
 احسبوا انما الیبتش اشاره به این هر دو علم است که تشبیهاتش بخلق بعد از حصول دارد
 و حضور و صلوة القبول علم حضور است و طاسر که صلوة انجذاب الیه بی حضور نخواهد بود
 و تدبیر هادی تصور اسباب قدرت نمیکرد پس تا هر دو قسم علم جمع نشوند این هر دو کار
 که داخل عبارتین است در یک جزو زمان انفس و ابدیشی نمیتواند گذشت و معنی قول خلیفه
 ثانی رضی الله عنه صحیح نمیتواند باشد فانهم و السلام حکم و تشبیه محکم بر خود دارند
 و هر چه شبیهات که به مقامات کرامت آیات قدیم ربانی فی جود الفناء ثانی یعنی الله تعالی
 عنه بر علم میزدان دارند و می شود به استعاره کرده اند طالع در آمد و در این باب
 که بنا بر این اعترافات بر جل سبب یا بر حسد و این همه انکار و قول قیام است اهل تعصب
 و تکلیف شیخ اکبر رحمه الله علیه را که بر دیگر رساله ملاحظه نمایند و حضرت مجدد و در کتاب تیس
 خود در ابواب و همه شبیهات بطریق دفع و خلل تحریف فرموده و از ادله و احوال ایشان حاشی
 مشایخ و بزرگان علیه رساله افضل در بیاب حضرت و روی سرخ شاه رحمة الله علیه
 رساله سحر که نفس انطباع در به انطباع طریق اجمال تحریف نموده اند و در مختصان انجذاب

مردینا محمد بیگ شکی غم انکی رسالہ کی بہ جلیبۃ الایمان الفصل بین التفتاء والصواب
 براسولہ واجوبہ در دو سال محمد بن یحیی تلمیذ شیخ ابراہیم کردی غم اندنی نوشتہ و بہر
 حکایت اسب اولیہ و یا عرب محل مسلم گردانیدہ و مادہ حسنہ کہو معارف غیر متعارف
 ست از جناب ایشان کہ در قرون اولی شیوع داشتہ و بعد قرون ثانیہ شیوہ بالبحر
 و ہر وہ کہ چون رفتہ از خصوصیت طینت مسلمہ ایشان کہ بقیہ طینت مسدودہ جنابالت
 بودہ بر روز نمودہ اندہ انصاف آنست کہ اول در شان فاضل مقامات نظر کنند اگر متبحر
 کتاب و سنت ست و اکثر اعمال و اقوال او موزون بر میزان شریعت پس مشاہدات
 کلام او موافق حکمات کلام او توافیک کنند یا بعالم السور العلانیہ و اگر اندوہ اورا منور
 دارند چو کہ این قوم را عذر اسے بسیار عارض میشود نگاہ در غلبہ حال عبارات ایشان
 بجزایات ایشان مساعدت نمیکند و گاہ در معلومات کسفی بنابر خط و رسم و خیال خطا قاص
 میشود و در آن خطا مثل خطا سے اجتہاد ہی ہند دارند و گاہ اطلاع بہ صلت سلح ایشان
 سپسر تو آپد پس بر بایات ابن امور ترک اعتراض لازمست خصوصاً اعتراض بہر کلام
 اگر است انتظام حضرت محمد و محض فتویٰ ست کہ بنا بر ترقیہ ایشان بر اتباع سنت و نشان
 ایشان سخن نہیں بگویند و موافقت ست و بشیر سبب ہجرت ابن فتنہ انکار توحید و جہو
 و اثبات توحید شہد دی چو کہ اذہار صد سال ہنی از عہد حضرت شیخ محی الدین ابن عربی
 رحمۃ اللہ علیہ تا عہد مبارک ایشان اوجیہ اسلام و ایمان مردم از سکہ وحدت وجود
 غلو بردہ ہست و انکار حضرت محمد و بر توحید و جہو نہ مثل انکار علی سے ظاہرست بلکہ از
 مقابلہ وجود و تکلم میکنند تصدیق و تسلیم آن ہو نمایند انقدر ہست کہ معقولہ اسلمی و نور
 این مقام سفیرا بند و غیر ترقی الجملہ میں الحق الخلق برہنجی کہ محل وحدت وجود حسی کہ منجھو

در خارج حقیقت نگردد ثابت میکنند محال است وجود یک در میان حق و خلق محال است
اثبات میکنند و مقتضای وحدت وجود و شهود و رد و مکتوبی و غیر نوشته شده در اسلام
که **توبیخ شش** بعد حمد و صلوة از فقیر یا بنان مولوی صاحب مدرسه
سید الرحمن مطالبه نماید که اثبات نامطلوبی مشکل پیشه است چند که همه متوجه بمطالبات
گراسته است حضرت تیرم ربانی میفرماید و الف ثانی یعنی الله عز و جل و در دفتر خود میفرماید
این شبهات از عدم اطلاع بر معطلیات انتخاب ناشی شده اگر معبر شود محال است ثلثه شش
حضرت ایشان مطالبه نمایند و الحرج خواهد شد و فقیرانشالا لامر حریفی چند میخواند
باید دانست که حضرت صوفیه لفظ وجود را بر معنی اطلاق نمی نمایند - بگو وجود یعنی کمال
اصول که امر استراعی و معقول تالوی است - دوم وجود منبسط که منشأ از تنوع معنی
اول و معبر از با هر وجود و بعد از اول است و بدیهی است که این هر دو وجود از حضرت ذات
العالیه و تقدس متماخر اند و ذات باین هر دو وجود مصدر آثار نمیتواند شد - سیوم
وجود یک اول الاوایل و مبدأ المبادی است و نیز علم قوم بین ذات است و ذات بآن وجود
مصدر آثار است و حضرت ایشان میگویند که ذات اول تعالی خود مصدر آثار خود است و هر گاه
وجود ذات هر دو در حقیقت یک باشد صدر آثار را خواهد بود و معنوب باید که نخواهد بود
مطلب واحد است پس اختلاف راجع به تنوع لفظی است تسلسل را اینجا و خلل است تسلسل
آنگاه لازم آید که وجود حق تبارک و تعالی مستفاد از موجود دیگر باشد و بآن وجود مصدر
آثار گردد و حال آن موجود نیز همچین باشد و تناسلی حضرت ایشان از اطلاق لفظ
وجود بر ذات او تبارک و تعالی بجنب از حمل بالمواظاة بگویند و یکس از راه احتیاط است که در بیان
شرع این اطلاق وارد نشده و صفات و اسما را الهی توفیقی اند و در تشبیه دیگر که در حدیث

حقیقت محمدی و فصل حقیقت کتبیه حقیقت محمدی است صلوات الله علیه و سلم از کتب و ابیات جلد
 هجدهم تفسیر مشهور و در تحریر جواب آنها طریقی دارد و آنچه در ناول نقل حضرت غوث الاعظمین
 رضی الله تعالی عنه و علامه اصفهانی علیه رفته حکایتی از الله تعالی اند اگر مفضل
 و بجا صریح و در تفسیر انبیا به حجاب آنحضرت می شود و استنار مقتضای خود ازین
 حکم حکیم ادب لازم است که بعضی از آنها جدا و متمایز است از حضرت اند و بجهت کمال
 اوله خیرام آنچه استنار متاخرین چیز جز است بر آنکه تقدیم و تاخیر امری است و
 هر متاخری را متاخری است پس ممکن است که متاخر آنحضرت از آنحضرت افضل باشد و گاهی
 غیر از کمال است نبوت بالاسان و ختم شده است بقبر و تفریق و باطل و انکسار نامیده
 بود و اما آنکه در اول الامر از آنحضرت جدا و از آن باطل باطل است و استسلام
 کتب و ابیات مشهور محمد صلی الله علیه و سلم از فقیر و ساجدان مطالبه نمایند که انکسار
 شکر فضل یکدیگر و یکدیگر ازین هر دو جناب یعنی جناب قبولی و بانی محمد و ابی طالب
 و محبوب سیمانی و شیخ عبد الله از جلیلانی رضی الله تعالی عنه هر یک جدا و افضل بود
 قسیم است از آن و گاهی ظاهر است که انزال از فضل خدای نیست و منزه از فضل کلی زیادت
 قرب الهی است و از خصی امر باطنی است و محقق را با این قول کار نیست مگر از کثرت
 و قلت مراتب سرای منقلب نموده اند و اما افاد و قطع نمیتواند که در نقل عبارت اگر آن
 و نیست از جماع قرن اولی است از بدیهی است که در هر دو مبارک این هر دو دوازده مان
 کتاب و سنت و فروع اجتماع متاخر است و اصول شمه شرع ازین امر است که کشف
 محتمل حقاقت و بر حق نیست و اقوال مریدان که غالی در غلو نیست پس از آنکه
 از امتیازات آن و نیز متاخر است که کمال کمال است این حضرت بکنه و حکم بجز فضل

طری از طرفین نماید بنظر نمی آید پس سبب اولی آنست که بعضی از علما
 و متفکرین این هر دو بنده گمان یابند و در بنیاب لب از ادب نباید کشند و که این سبب
 از حضرت در باب بیستی نیست که تکلم در آن حضرت در باب اول و اولی که عیسی که امام است حضرت
 مجرب است و در وزن مناسب است که حرف از عالم عقل می رود و سبب دیگر در پیشگاه
 نبیایند و به از حد بیرون قدم نباید زد و به عالم حیرات جمال الهی است و بیاید
 و درم نباید زد و السلام که مشهور است ^{در} محضر آنکه که کاشوف حضرت مجرب
 در مسائل حقایق ممکنات است که در مرتبه واحدیت که عبارت از تفصیل کمالات الهیه در فنا
 علم الهی است در مقابل هر صفت کمال عدم اضافی آن صفت ثبوتی و متمیزی پیدا
 کرده است در مقابل صفت علم عدم العلم که معجز محال است و در مقابل صفت قدرت علم
 القدرت که معجز غیر است و قس علی هذا فان اعدام متنازه بنابر مقابله محاذات می یابند
 محال الزور و ظلال آن صفات گشته سبب ادبی تعینات عالم حقایق ممکنات گشته اند
 آن اعدام بجای محاذات آن حقایق اند و آن عکس و ظلال پنجاهی صورت عکس اند و آن حقایق
 همین احوال خارجی ممکنات که بر مبدی آن حقایق مصدر آثار شده اند و وجود و عدم
 هر دو قبل از این که بهمین وجه مصداق و خبر و شریک و ند و نیز کشوف آن حضرت است که سبب
 تعینات انبیا علیهم السلام و صلوة صفات آنکه که حصول ظلال مذکور اند و وجود و عدم
 در اندیش باید که در حقایق این حضرات عزم و اقل نباشد و حال آنکه این حضرات نیز
 از ممکنات اند و حقیقت ممکن حقایق تحقیق ایشان بی غلط عدم نیست باشد و به تطبیق
 محذور و ما چون مقابل و محاذات در میان اعدام متنازه و وجودات صفات متنازه
 در مرتبه علم الهی مقرر شد پس چنانچه اعدام محال صفات گشته اند صفات نیز می یابند

آن اعلام گردیده اند اما اینجا معالیه بالعکس است در اینجا صفات بجا آمده و اعلام
 بجای تصور مایل اند جهت عدم در تصور تصنیف واقع شده و جهت وجود نوی
 و همین جهت حضرات انبیاء علیهم السلام معدوم اند و مصدر شریک در اندام وجود خارجی
 ایشان عدم وجود هر دو را تبدیل میکند و انقدر دخل عدم در حقایق این حضرات برکت
 ثبوت امکان کافی است و السلام **مکتوب نهم** پرسیده بودند که بزرگ
 سبک و پیکر صوفی تا خود را از کافر و زنگ پذیرند انداز کافر و زنگ بدتر است این معنی
 چگونه راست آید که صوفی التبه مومن است و گاه عالم و متقی میباشد و در حالت صحیح و
 امانت مسلم باوصاف و اعرافش خود دارد و مواظقتش فردی بر فرد و دیگر از افراد یک نوع
 همین اوصاف و اعرافش اند و ذات و حقیقت پس صوفی با وجود علم با صفات کافر و زنگ
 بکفر و معاصی و علم با صفات خود با ایمان و فضائل دیگر چگونه خود را بدتر از او میتواند دانست
 و اگر شکست چنین میباشد آن فضائل را از آن رؤا و اوهام بدتر دانسته باشند و فساد این عقیده
 شیرین و عقلی بدیهی است **مخدوم** و ما عجب بجهت حضرات مجددیه حقائق ممکنات کبریا
 از اعلام اصناف و افعال صفات حقیقیه یعنی آن اعلام مبالغه بر تعالی سما و صفات
 در علم الهی ثبوتی پیدا کرده و در ایامی از اوصاف سما و صفات گشته مبادی تعظیفات عالم کون
 و در خارج خلل که خلل جامع حقیقی است بعضی خداوندی بوجود خلق موجد و شده و بنا برین
 ترکیب معدوم تا ناخیر و شر شده اند از جهت عدم ذاتی کسب شرعی نمایند و از جهت
 وجود خلل کسب خیر و معنی نیست که در عالم اسخو بر مراتب ممثلی از انوار شمس نظر میکنند
 غرض از نظر اول همان انوار را می بینند نه مراتب ما چرا که مراتب در شش انوار مخفی مستور
 گشته است و هرگاه نبات بگاہ کند بمجا اول همان تین را می خورد و خواهد دید و از انوار

چرا که نظر او بر ظاهر نیست پس نظر صوفی بر ظاهر شریف و خفیه بر حقیقت و وجود که در آن
 مظاهر است و مصدر خیر شده است و افتد و چون در خود نظر میکند نگاه او بر حقیقت
 عدم که ذاتی است و منتها شرف است خواه افعال و خود را از خیر و کمال مطلقا عاری باشد
 و خیر و کمال عاریتی را که از حقیقت وجود کسب کرده از آن خود نخواهد یافت تا چاره خود را
 از کمال فرزندنگ و دیگر آیشای خفیه بدتر خواهد فهمید از بنی معلوم شد که مقصود قائل
 این قول آنست که صوفی کمال خیر و کمال را اصلا بخیر و منسوب نمینماید و مستعار میبماند
 و همین است معنی فانی تمام و حاصل میشود صحیح و اگر صوفی را نظر بر حقیقت وجود و از
 مستعاره خود می افتد و جهت عزایت او که عدم است مستور میشود و از خود غوی انانیت
 سر بر می زند و همین است سرالای گفتن حسین بن منصور رجبی که چه آشنایان دروید
 خود مستور بود و او را در وید خطا کرد و از غلبه سکر و حقیقت وجود و جهت عدم تمیز نتوانست
 و بسیاری از ساکنان این راه را این چنین اغلاط واقع میشود الا من عصمه الله بقائه
 بیکر که حبیبیه صلوات الله علیه و آله وسلم **مکتوب و هم** نوشته بود
 که بزرگوار بهای شندید مشایخ به بلای حضرت ایوب علیه السلام مبتلا بود و هر گوی و دیگر بهای
 او رفت و بر سید چه حال واری جواب داد که حال ظاهر است و هنوز مراب انی
 صفتی انصر بکفنه ام یعنی مثل ایوب علیه السلام مستوره نیامده ام و اما ان ویز بهار خواست
 در مصورت مقام صبر این ولی رفیع از مقام صبر آن نبی معلوم میشود و چون مقام صبر
 پس ترجیح است تفصیل و بر نبی لازم می آید و جمیع خلاف جماع است -
 چو اسباب مخدود و بادی نظر این شبه وارو میشود و اگر تامل کند محل شبه نیست
 بر آنست که اگر حضرت ایوب علیه السلام مراب انی صفتی انصر بکفنه ام و اما ان ویز بهار خواست

رب العزیز التبتیان میبوید و عذاب گفته و این آیات نیکای هر دلالت بر
 بی تالی و بی صبری دارد و لیکن اوصیای علی شاه که عالم السرا و الصغار مستحق
 انان و حلا ناله صابر العبد العبد انان پس معلوم شد که این بی صبری استخوان سبزی
 سقین بطریق دیگر از صبر بود و گویا جماعتی با وجود بی صبری انبات صبر حضرت
 سرش نیست که نفس شریف آنحضرت مدت طویل بر انواع بلا و از لاکل اموال و اولا و
 و شدت مرمن و فقر و نانات و سختی مرمنیت بر وی دامن و سه صبر خود چون وقت
 نزول رحمت رسید و داشت که گشت این کرد و بایسته بفرع و نامی است و اولی
 بی صبری است ترقی در مقام صبر کرد و بمقام نیا که فوق جمیع مقامات قرب است که سید
 و بر باز بی صبری صبر فرمود و بفرع و نامی در آمد و در صلاح این ادب مدراج و العبد
 که روید و غلبت منسوب الله العباد پر شد که ادب مشق از ادب است بحیثی جمع نمی
 رجوع به او می نفس خود که مایه صبر حیدرین ساله باشد بکرم بلکه رضای حق تعالی
 که انان بی صبری در آن وقت مرمنی بود و جمع نمود و آنچه گوید که خستای بلای آنجناب
 رسید و تا آخر بی صبری با فقر حال باطن او را منظور داشته انبات صبر او فرمود و گفت
 انان و حلا ناله صابر العبد العبد انان ادب و آنچه حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه در نفس
 نایز بری صبر باید الصابر جنت النفس عن التبتکی الی الغیر و حضرت ابوب
 علیه السلام سکه بسوی غیر نکرد و بجانب خداوندی عرض حال خود نمود پس برکن صبر
 نموده چو این شبهه تمیز انداخته چرا که چون این دل بجهت با اهی تیز در نیای باز
 نکرد و دوام نموده زیادت صبر این دل بر حیرت آن نبی منزه باقیست و این مقصود
 و دفع نفس و لی شست بر لبی و آن دل بیچاره که از مذاق کمالات نبوت و حقیقت عبادت

و کمال مقام رضا خبر داشته از غلبه سکرو لایت هر چه گفته در آن ملاحظه و بوده و السلام
مکتوب یازدهم بعد حمد و صلوة شخصی ننماید که ظالفة از خطها خفیه در کتاب
 ذکر چه غلو نموده متوی بحسرت داده اند و بعضی از محدثین اجماع شریعت ذکر
 هرگز در بی فضل هر چیزی افتادند و هر دو مسیرین برای تفریط و افراط رفتند و از
 انصاف سخن نگفتند و این مقام متوجه میخوابد و میگوید باید داشت که معنی لفظ ذکر کرد
 عبارت از یاد کردن است مختصرت در سه قسم یک ذکر سانی و غیره آنگاه ای قاری
 و این معنی را اعتبار ملاحظه است و داخل اقسام غفلت و توهم ذکر قلبی است پس حرکت سانی
 و این معنی در اصطلاح معتبر است نه کفری و بنام مراقبات این قوم برانست و محمول است
 در جمیع طرق و آن هر دو باب است نگاه حضور ذات بحت مذکور است پس ملاحظه حقیقی
 و یا بلا خطه صفات او را ملاحظه است از آیه کریمه و انذکر ربکم فی انفسکم نظرها خفیه
 و دون الجمل من القول بالغد و فاکمال و دوم استحضار مذکور است با ملاحظه منوبات
 او از آلاء و نعمت و این طریق استدلال است از اثر میوه و این معنی در سانس شرع
 معتبر نگذاشت و مفید است زیادت یقین را و کتاب و سنت از فضائل آن مکتوب است
 و قسم سوم ازین اقسام ثلثه ذکر سانی است با ذکر قاری معاد این اکمل اقسام ذکر است
 و این نیز دو وجه دارد یکی اختصار ذکر است و ذکر کردن بر اسماع نفس خود و بهترین
 ذکر خفی و نه بان شمع و ما خود است از آیه کریمه ادعوا بحکم قضاها و حقیقه آنکه لا
 یلهی اللهین و دوم با اسماع غیر است که در شرع هیچی بهتر است در موقع خاص و افضل است
 از شایسته سانس که میگوید آنچه از ان و اقامه و قراة و غیره در صلوة و غیره که الیایط نامین
 در تپه تا خلیفان اذان حضور است و حکمتی دارد ذکر خفی است سلامت نفس عمل است

از فتوح جمیع دنیا که ملت است قبل عمل را و فضل ذکر خفی بر ذکر هر خصوص کتب است
نهایت است مطلقا بلکه از فتوحی حدیث آنکه لا اله الا الله و لا اله الا الله
سپش و بود که هر یک کفیات مخصوصه و نیز مراقبات باطنی از جمیع که در قرون متاخره
از اوج یافته از کتاب و سنت یا خود نیست بلکه حضرات متشیخ بطریق ما انهام و اعلام
از سجد فیاض انچه نموده اند و شرح از آن مکتب است و داخل و ابره و ابحاث
در آن متعقبات و انکار آن ضروری و ظاهر است که انچه از کتاب و سنت ثابت بود و نقل است
از غیر آن اگر چه صحیح باشد و در وجه مفید بود و تعلیم ذکر طریقه از حضرت علیه السلام
علیه و سلام حضرت علی بن ابیطالب را رضی الله تعالی عنه بجهت که از شداد بن اوس نقل
شده است بجهت بیوسط خواهد بود و بجهت کذا فی هر که در اول این حدیث است که حضرت
یسنین و ابراهیم فرمود و انچه منی نیز متعبر است باخفاری اجماع و گفتگو در جواز و عدم خود از هر
بلکه و فضل یکر بر دیگر است پس و مکتوب نقل ذکر هر مطلقا بر ذکر خفی انکار نمیدانست
و انکار جمیع اقسام ذکر چه نیز بجهتین چرا که هر دو بعضی مواقع مشروع است و اثبات
سننیت ذکر خفی مبتنی مراقبات معموله و نیز اثبات مشروعیت ذکر چه را که در متاخرین
مروج است ممکن و نیز جابجاء اثبات فضل آن و انچه بعضی از باب و بر سه مکاتب و مکتوبات
از طریقین و نقل نیست و لائق الثبات و انرا ط و تقریط و همه با مستقیم است و اعتدال
سجده خیمه اکلام نقل و دل و اسلام علی من اتبع الهدی و انتم متابعتکم
علیه التعمید و التثابته مکتوب و قوا و هم ممدود و سلسله سماع در بیان انچه
نقبا و حضرات صوفیه رتبه الله علیه هم جمیع اختلاف قوی است و فرقا و لی میگویند
که سماع مطلقا حرام است بنا بر صاحت سد باب فتنه و فرقه ثانیه میفرماید که لا ینال

یا بقضای غلبه ذوق و اصل و انصاف آنست که جماع بر دو قسم است یکی آنکه شخصی
که محل فتنه نباشد کلامی موزون با سخی موزون نباشد اعلت مخدوش شرعی نباشد و نامها
و فاضلی از آن در باطن مستعین نزد اید بلکه نزد خود نایب حزل و در قلب چه پیدا باین قسم
سراج الدبیه مباح است که مرکب از دو واحد مباح که کلام موزون و نشاید موزون باشد
چرا غیر مباح گردد و نیز در قرن اول در تقریبات مشروطه مثل کناخ و قدوم کاتب محمول
بوده و اختیار علمای راست اجماعاً از کتاب آن نموده اند چنانچه از کتاب احادیث ظاهر شود
و این عمل از آن بزرگان بر سبیل اتفاق در حدیثه در طریق التزام - قسم دوم آنست
که غالباً در متاخرین رواج داده اند و آنرا بحدیثه امده غیر مشروطه را در آن خلط نموده
انقسم بقدر مداخلت امده غیر مباح اگر کماست بحجرت خواهد رسید و اعتقاد اباحت
حضرات متفق علیها بکفر خواهد رسید و اینکه جماعتی از ارباب کمال رغبت بسماع مباح نیز
ندارند از خصوصیات ذوقی است نه از احکام شرعی مثلاً شارب خمر میل بغل شهرین
نمیکند و آنکه معتاد بافیون است رغبت بغل نمکین نمی نماید و آنکه بیکه نقل دیگر عروا
حرام نمیدانند همچنین حضرات سلبه حقیقه که نشانست اینها بنشیند خمر مشاه است نه
مشور لغات متلذذ میشوند و سکوت و حضرات طریقه نقشبندیه که نشسته نیست نشان
بر بودگی اینون مناسب است از سکوت خط بر میدارند و از شور و همگامه پس منشا را
خلاف ذوق و طبع است نه دین و شرع و اکابر جمیع طرق فقه تابع دین و ولایت
اند نه متبع هوا و طبیعت و همه را اجتناب از غیر مباح متفق و جمعی هر دو طریقه
از اعتبار ساقط اند و افراط و تفریط ممنوع است تفصیل این سلسله از کتابت مبسوطه مخدوش
مثل امام حجت الاسلام غزالی و شیخ الشیوخ سهروردی و غیره باید طلبید و احمد لایحه که

فقیه از سماع غیر سماع ناسب و سماع مبالغه است و در عقیده اباحت غیر
 اباحت آن کتاب است و سبب است و تجلیم از ذوق و وجدان زیاد و ازین ضرورت نیست
 از کتب قوم ظاهر است که از باب احوال صحیح در مقامات پسندیده در سماع مبالغه جانها داده اند
 و هر که از ذوق علما به صوفیه واقف است و عقل سلیم و ذوق صحیح دارد و قدر این بحر سیر
 و بحر شیعیه کلام عقل و ذوق و اسلام بکتاب **سیر** در چهارم مذکور کند
 چیزی را امتیاز علی است و گفته اند و بهتر نشویش خاطر با حقیت چه اگر عقل در ادراک بعض
 مقدمات دینی کافی نیست و اگر نه در اصلاح امور عباد و حاجت بشمول دینی و دنیوی
 باید دانست که ادعای اختیار مستقل و غیر محض هر دو مستلزم انکار کتاب و سنت است
 زیرا که اعمال عباد و عقل عیان اینها بکم نفس علی مخلوق است و سخاوت و قضا پس اختیار
 تا چه کجا و غیر موافقه با مجوز صرف ظلم است و ظلم بکم عقل و بیشتر سبب است
 از جناب اولیای شایسته پس چه محض چاره دینی است که انفعال یا تشل حرکات تشریف
 نیست بلکه سبب و قیام و قیام و قدرت است و همین است حجت اختیار و معنی فعل اختیار
 لیکن از این هر سه قوت با اختیار نیست هر گاه میخواهند از سبب و قیام میکنند و همین
 حجت غیر معنی فعل انظار است و چون اختیار نام و غیر محقق است و نفس امر نیست مشروط
 چنانچه از جواب مشهور حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه که در مقابل سوال
 حسن بصری رحمه الله فرموده است و دیگر و در حدیث دیگر و در حدیث دیگر و در حدیث دیگر
 و همین امر مشروط عیان شد و سبب است و این انفعال را جز فعل عباد و
 اطلاق نمیکند پس معلوم شد که انفعال یا مخلوط با اختیار است و همین قضا اختیار
 منوط تکلیف است پس وظایف را بر رعایت منعت اختیار عباد و نباتها و اندک است

بر غضب سبقت داده اند با آنکه هیچ صفتی از صفات الهیه بر صفت دیگر سبقت ندارد
و هرگاه افعال او قائل مسبق بخلق و اراده و قدرت است و فی الواقع مسبق بر این
هر سه صفت افعال عباد و شایسته من و جد با افعال او قائل دارند و بحکایت تعریف
که محبوب محض است اصلا متا سبت ندارد اگر محاسبه باین افعال متوجه شود متناهی
عدالت نیست و بر طور صوفیه ثبوت حقه اختیار بدین وجه میتوان کرد که زود است این
ظهور حضرت و جو و نور و قدرت از ذات کائنات تمام است با کائنات منتهی و نه ظهور
خود است از اجزای آن چه که حضرت وجود مسبق حقیقی نسبت به مجتبی سیر کرد و ازین راه
میفرمایند کلی هی حیه کلی شی و چون اختیار نیز بصفتی و شایسته است از صفات الهیه
حضرت و جو و کس باید که در هر مظهری از مظاهر حضور شان را نشان که مشرف است به
خلافت حصه از صفات اختیار هم محقق باشد و بنا بر تکلیف امر و نهی بر آن بود و در
علی بن ابی طالب الهدی و اصوله علی خیر انوزی که در حقیقت هر دو هم
پرسیده بودند که کفار و مشرکان عرب وین سبب اصل دارند یا اثر اصلی
بوده است و منسوخ شده و در حق پیشینان آنها چه اعتقاد باید کرد و مختصر است که
تحقیق و انصاف فرموده میگردد و بدانند آنچه از کتب قدیمه اهل هند معلوم شود و انبیا
که حجت الهیه در وقت آغاز پیدایش نوع انسانی برای اصلاح معاش و دستار این
کتابی است که هر یک چهار دفتر دارد و مملو از احکام امر و نهی و اخبار ماضی و مستقبل قریب
و یکی برهان نام که که در جاده ایجاد عالم است فرستاده و مجتهدان اینها از آن کتاب شش نفر
استخراج نموده بنامی اصول عقائد را بیان گذاشته اند بنام هر ماستر نامیده اند
یعنی فرزندان یا نژاد که علم کلام باشند و افزون بر انسانی را چهار دفتر و مقرر نموده و چهار

سبک از آن کتاب بر آورده و برای غیره مسلک قرار داده و برای فروع و اعمال بر آن
 نهاده این فرق را اگر ممتزج خوانده اند یعنی فن عملیات که علم فقه باشد و چون نسخ
 احکام باشد که خوانده و حکم عقل مناسب طبایع اهل هر صفت و زمان تجویز فی غیر اعمال
 منزه است و غیر طوائفی عالم را چهار حصه نموده هر یک را جایگاه نام کرده برای اهل هر یک
 طور عملی از آن هر چهار ذوق فرایند نموده اند و آنچه متاخرین ایشان تصرقات کرده اند
 اعتبار ساقط است و جمیع فرق اینها در توحید باری تعالی اتفاق دارند و عالم را مادیات
 و مخلوق ادبیدانند و اقتراف دنیا را عالم چشمه جسمانی و جزای اعمال نیک و بد مینمایند
 و در علوم عقلی و نقلی و ریاضیات و معانیات و تحقیق معارف و کشف اشقات اینها را بطول
 است و کتاب خانه ناما امر و موجود و رسم است بدستی اینها از راه اشترک در الوهیت
 بلکه حقیقت دیگر دارد و عقلا را اینها فرصت عمر آدمی را چهار حصه نموده حصه اول
 تحصیل علوم و آفات و دوم تحصیل معاش و اولاد و سوم در تقصیر اعمال و اصلاح
 نفس و چهارم در مشق انقیاد و تخری که کمال انسانی است و پنجاب کبری
 که از اجماعت میگویند بر آن موقوف است صرف مینمایند و قواعد و ضوابط و دین
 اینها نظم و نسق تمام دارد و پس معلوم شد که دین مرتبی بوده است و منسوخ نشده
 و انادیان منسوخه غیر از دین نبود و ضابطه نسخ دین دیگر در شریعت مذکور نیست چنانکه
 نسخ بسیاری از انادیان واقع شده و دین با حجاب بار و معرض محو و اثبات آمده و باین
 که حکم آیه کریمه و انان امة الا خلا فیها انذر و کبریه و لکل ملة سبیل و آیات
 دیگر در ممالک هند نیز ثبت انبیاء و صل واقع شده است و احوال آنها و کتب اینها
 مضبوط است و از آنها و اینها که باقی است ظاهر میشود که مرتبه کمال و تکمیل داشته اند

و رحمت عامه رعایت مصالح عباد را درین مملکت وسیع فرونگداشته و شهرت
 که پیش از بعثت خاتم الرسل صلوات الله علیه و سلم در هر قومی پیغمبر و معجوت شده و
 اطاعت و انقیاد و همان پیغمبر بر آن قوم واجب بوده نه اتباع پیغمبر قوم دیگر و بعد
 از ظهور پیغمبر که خاتم المرسلین است صلوات الله علیه و سلم و معجوت است بکافران
 و دین او ناسخ او یان است شرقا و غربا احدی را تا انقضای زمان مجالع هم انقیاد
 و سکن نمائند پس از آغاز بعثت او تا امر و کی و هزار و صد و پنجاه سال است
 هر که با او منکر و دیده کافرست نه پیشینان و چون شرع بحکم آیه کریمه منتهی مقتضای
 حکایت و منتهی مقتضای علیک از بیان احوال اکثر انبیاء است ایشان
 آنها سکوت اولیست نه ما را خرم بکفر و هلاک اتباع آنها لازم است و نه دین
 به نجات آنها را واجب و ما در حق من متحقق است بشبهه بلکه تعصب در میان ایشان
 و در حق اهل فارس و سکاهل هر مملکت که پیش از ظهور خاتم الرسل که مشتبه اند و در
 شرع از احوال آنها سکت است همین عقیده اولیست و کافر گفتن کسی را بدین
 قطعی انسان نباید داشت و حقیقت بت پرستی اینها آنست که بعضی ملائکه که باطریقی
 در عالم کون و فضا مقرر فی دارند یا بعضی ارواح کائنات که بابت ترک تعلق احباب و
 آنها را در این فضا مقرر فی باقیست یا بعضی افراد اجباب که بر عزم اینها مثل حضرت
 خضر علیه السلام زنده جاوید اند صورت آنها ساخته مستوجب بان میشوند و بسبب این قوه
 بعد مدتی مناسبتو بصاحب آن صورت بهم میرسانند و بنا بر آن مناسبت جانها
 معاشی و معادی خود را و ادب سازند و این عمل منشا پیوسته و تکرار بطریق و در هر
 صوفیه اسلامیست که صورت بسیار را تصور میکنند و فیضها

برینست او خداوند رفیق است بهیچیکه در ظاهر صورت شیخ نمی تراشند
 و با غیر سناست بر بقدره که در عرب نهاد که آنها بتان و مقبرت و مرقم بالذات میگفتند
 نه الا صرف الهی و اینها را خدا و زمین میدانند و خداوند تبارک و تعالی را خدا و آسمان این سر
 است و در اینست و سجده و اینها سجده و بخت است نه سجده و عبودیت که در آئین اینها
 و نیز در این است و اینها سلام برین سجده و رسوم و اصول است که آنرا از دست میگویند
 و اعتقاد تبارک و تعالی که نیست و اسلام مکتوب یا شری و هم فرشته بود
 که حضرت مجید الف ثانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبی از مکتوبات خود در رفع سابع
 کرده اند و توبه و محبت بجناب ایشان فی سابع مکتوبی و محب و متابعت محبوب لازم است
 و محو و ما و اینها و بلشاد اینها کتاب و سنت بر عباد و فرض گردانیده و پیغمبر
 و ما کان ملوک و لا من ههنا اذ اقصی الله و نه سوله امران و یکون لعلها کجبره
 میں امهر و رسول علیه السلام پیغمبرایه لا یومن احدکم حتی یکون صوا
 له العالم اجبت به و حضرت مجید الف ثانی رضی الله تعالی عنه که کتاب کمال آنحضرت
 اند تا هر طریقی خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشته اند و علماء و اثبات و سابع مکتوب
 مشتمل بر احادیث و صحیح و آیات فقهیه و عقاید و کلامیه و کتب سابع مکتوب
 حضرت و سابع مکتوب و نیز در سابع مکتوب و سابع مکتوب و سابع مکتوب
 یکت حدیث و نبوت و سابع مکتوب و سابع مکتوب و سابع مکتوب
 و سنت و سابع مکتوب و سابع مکتوب و سابع مکتوب و سابع مکتوب
 حجت که حضرت مجید و ترک فرموده اند و معقول نیست و حضرت مجید و ترک سنت
 و ترک فرموده اند و حضرت مجید و ترک سنت و ترک سنت و ترک سنت

ادا ثبت الحادیات حق و من هدی و اترکوا قوی لی بعول رسول الله صلی الله علیه و سلم
 پس میدانست که معصیت مجدد اترک این امر اجتهادی را خدا باطنی صحیحی متغیر شوند
 و اگر گویند که حضرت مجید و آن صلوات از احادیث ثبوت رفع سببه بگمراه نگاه نموده بگویم
 تا زمان مبارک حضرت ایشان این کتب و رسائل در برابر شریعت نیافته بود و
 از نظر مبارک ایشان آنکس نیست که ترک نموده اند و گردن هرگز ترک رفع منفرمودند که
 ایشان طریقی ترین اکابر این امت بر اتباع سنت بوده اند و اگر گویند عدم ضمانت
 حضرت رسالت علیه التحیة را با این عمل انکشاف در یافته ترک نموده باشند گوئیم که
 در امور طریقت معتبرست و در احکام شریعت محبت نیست معهودان مکتوب احتجاج
 انکشاف نگزیده اند و امید است که این مخالفت جزئی بر عایت قاعده کلی ایشان
 که مجد تمام ترغیب بر اتباع پیغمبر علیه السلام فرموده اند شمر نیاچ گردد و سلام
مکتوب شانزدهم درهم رسیده بودند که در سلسله عمل عبادت و انقیاد
 از همه پیغمبر چه پیغمبر باشد و ما در عمل سجدت شیخ محمد حیات محبت
 در فی رساله نوشته آن بفرارسی مقرر شد و قال الله تبارک و تعالی ان کنتم تحبون
 الله فاتبعونی بحببکم الله و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یؤمن
 احدکم حتی یکون هواه بتعالی الحث به حدیث صحیح است روایت کرده است
 آثر ابو القاسم ابن اسمعیل بن فضل اصفهانی در کتاب الحجة و ذکر کرده در روضه العلماء
 که امام در حدیثی منواله عنده فرموده انکوا قوی لی بحب رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و قول الصحابة رضی الله عندهم و قول مشهورست از امام که فرموده اذ احببت رسول الله
 حق و من هدی لی سیکه مهابتی در حق حدیث دارد و نسخ از منسوخ و قوی از ضعیف

که حقیقت انتقال را و استیفاء نیست و اگر معلوم است که در این دنیا انتقال ممکن است
 پس امر او را شده است زیرا که ملاعبه و نماز و سب و غیره در این دنیا و بعد از آن
 و اگر در مذہب خود فقیه سب و یا عیاشی است و انتقال در سب و یا عیاشی است و اگر در
 او تمسح صحیح یافته است بقوت اوله پس بپوشیدن آن انتقال و واجب است و هر دو را واجب است
 جاری الا فقه است و در مذہب خود بقیه مشغول باشد و در جاهای مذکور و فقه است و غیره
 اسباب اسیر الادرک است و او را فقه و درین مذہب و هر دو واجب است و هر دو واجب است
 انتقال واجب است زیرا که فقه و در مذہب و هر دو واجب است و هر دو واجب است
 جائز می نمود و اگر انتقال را واجب سب و یا عیاشی است و هر دو واجب است
 مجرد عمل بود پس واجب است و هر دو واجب است و هر دو واجب است
 حاصل کرده چون مذہب و دیگر انتقال که در مذہب و هر دو واجب است
 عملی که مقصود است با و مانند آن و اگر انتقال واجب است و اگر انتقال واجب است
 مذہب حنفی انتقال کند واجب است و هر دو واجب است و هر دو واجب است
 زیرا که اگر معلوم حقیقت برابر آن و اگر در فقه و هر دو واجب است و هر دو واجب است
 از آنجا که حدیث وارد بود که انتقال واجب است و هر دو واجب است و هر دو واجب است
 جایز نبود و یا جمعی خلاف اجماع است و صاحب جامع الفتاوی که حنفی مذہب است
 گفته که جائز است در آن با انتقال از مذہب شافعی به مذہب حنفی و هر دو واجب است
 بکلیت مذہب اختیار کند و در بعضی مسائل با سایر مذہب و هر دو واجب است و هر دو واجب است
 اگر جائز بودی سزاوارتر و هر دو واجب است و هر دو واجب است و هر دو واجب است
 و هر دو واجب است و هر دو واجب است و هر دو واجب است و هر دو واجب است

ابی سنیان اموی صحابی را بقتل و دعوان او محضی است و تنه چنان اعتقاد با پدر کرد -
 پدرش است که علماء مذہب اہل سنت منازعات حضرت صاحب را با مجریین ظن کردند
 که در شان جنس بقرون لازم است تاویل میکنند و اگر قابل تاویل نباشد تفویض
 بجایاب الہی بنمایند و جرات یدم وطن مسزوع نمیدانند چرا که در قرون گذشته مشہور
 باخیر هیچ کس از علماء و مجریین و مجتہدین با وجود قرب زمان و اطلاق تمام بر احوال
 ایشان و با وجود اقرار نسبت خطای ایشان حضرت علی مرتضی علیہ السلام بخیر طعن
 بر ایشان نکرده و اگر چند روز میان شکرت نام و ذکر کرده محاسبه و ملائحت واقع است و
 از شدت تعصب بوده نه با بر عقیده کفر میگردد و مادہ تعصب و کتب معتبره مذکور است
 و مباد این گفته مشہورات امیر المؤمنین عثمان است و مؤلف منہ و طریق اسلام است
 زیرا که در وقت نزاع عسکری حضرت صاحب سے فرقہ شدہ بودند جامعہ جانب خباب
 خلیفہ جیش علی ابن ابیطالب و مؤلف منہ گرفتند و جماعت دوم بطرف امیر شام رفتند
 و فرقہ سیوم توقف نمودند و شک نیست کہ محدثان و مجتہدان آن قرون و ماخذ
 حدیث بر روایات ہر فرقہ و توفیق مساوی داشتند اگر احدی را ازین فرقہ ثلث
 مطلقون بکفر و فسق میدانستند قبول روایات ازان فرقہ نمیکردند و بنام جہاد و استنباط
 ہر آن میکنند و اگر طعن و دشمنان آنها را و دارند ملت دین اسلام بر ہم منجور
 پس در کف لسان از مخاطب آنها حکمت و میناست و حرمت صحبت خیر البش
 علیہ الصلوٰۃ والسلام ملاوہ آن و اگر منی القان گویند حفظ حرمت و رعایت قرابت
 آنحضرت ضرور است قبول است لیکن اناہل قرابت تصریح بتجفیر منازعان ثابت
 و وحشت و نفرت و خود لازم منازع است معہذا صد و پنچین خطای اہل خیر القرون

نیلے مستبعد و مستکبر است اگرچه آن خطا خطای اجتناب می باشد که مروت و تقوی را
 آنحضرت واجب است بر جمیع افراد امت و اگر استکرا نیست در بیان نبوت و رضا
 باویت اهل قرابت رسول الله صلی الله علیه و سلم لازم می آید دیگر بحث از این مسئله
 مناسب نیست سکوت یا افسوس تام درین مقام اولی است و فقره ششم چون از
 مسلک اعتدال انحراف و رزیده اند و اعتماد بر اخبار اولی اصل کرده و آن تقوس
 ترکیه را بر تقوس حقیقه خود قیاس نمودند رفته رفته بکثیر اصحاب که مبداء تواتر خبر
 نبوت ناقصان کتاب و سنت اند بنگار گردیدند و فهمیدند که پیغمبری که حقیقاً نبوت
 بر او ختم کرده و کجاست انما لم یبعثوا من بعد من او و یا من او باقی تا انقضای
 زمان است و ما اله الا الله که صریحاً للعالمین نازل در شان او جماعه که در طول عهد
 نبوت او صحبت با او داشته باشند و دقیقه از بدل ارواح و اموال در خدمت او
 تا حیات او و در ترویج شریعت او بعد از وفات او فرونگداشته بدستگیری او از وظیفه
 کفر هم نرسند و با اهل نبوت نه پیوستند ظرف حسن ظن بر خدا و رسول دارند و انما
 اگر بصیقت کار انجین باشد که عموافی شان اسابقین پس لاحقین طائر چنین
 خدا چه امید رحمت است و از چنان پیغمبری چه توقع شفاعت اهل پیغمبران سابق
 و اهل ایشان پوشیده نیست و واقعات اولی این است نیز نهان و هرگز در
 دوز مشغله که بعد از اتمال سیکه ازین بزرگان همه منصفان او مرتد و مستکبر گردیده و
 با اولاد و آل او عداوت دزیده باشند و در صورتی که بعضی پیغمبر که معصوم و از ان صلاح
 است که با هم فائده مترتب شد و نیز باین حساب خبر القرون شده اقوال گیرند
 بنیر الاحم شمر الاحم میشود و خدا ایضا نصیب کند و اسلام علی من اتبع الهدی

کما هم عتدوا لکم و بدیهیت که این مطالب علی فوق مراتب جمیع اختلافات
 است و تفویض امر بحیاتی است چنانچه که مرتبه نفس الامریست و هیچ قدره را در مقام
 مجال و مزل و نیست و اسلحه شد علی فوالله الصلوة و السلام علی رسول الله محمد و آله
 و سلم و سبب لغز و هم نوشته بود تا که در حدیث شریف وارد است که آنحضرت
 علیه الصلوة و السلام فرموده که کتب این و دانه جایزه نباشد و غیرش را بخواهید بود
 اهل سنت ازین فواید تن خلفا و ارباب که تصدیق خلافت بجای بود و نه نیست تن
 و دیگر از قریش که تطهر خلافت عامه یا فیه اند و چهار با کفار و اعدا و کلمه را حق کرده اند
 مراد میدارند و شیعه بدو از امام سلام الله علیه را میگویند و در اعتقاد و توحش
 درین است که کدام جانب است محض و با حق بجانب اهل سنت مساوی نمیشود و بداند
 که نفع خلافت اعم است از آنکه ظاهر می باشد یا باطنی و خلفا و آنحضرت را باید که جامع
 خلافتین باشند و چنانچه از ما میگویند که امام خلافت را متمشی است از خلافت نیست
 ظاهر و موقوف بر قدرت و اسطفا نیست یعنی خود این و افعال که مشروط است بر حکم
 دایم است که نفع خلفا و ارباب که بی حال خلافت گرفته و حصص است امام حسن
 علیه السلام تا شش ماه از حضرت امیر اهل بیت کوچک و بزرگ و قمر حاضرین و غیره بود
 و آنحضرت علیه الصلوة و السلام که خلفا از قریش باشند نیز مشرب بر این است
 و کرده از این است یا از بنی یا ششم میوند و جمیع بین المذاهب این بابین وجه میتوان کرد
 که نزدیک ظاهر دین که موقوف بر اساس ظاهر است و بجا می آید اسلام است از اینها
 و فروع با فیه و تقویت باطن و دین که حقیقت اسلام بجا می آید آن قالوا است از اینها
 فخرگاه حضرت امیر علیه السلام واقع شده چنانچه خود فی اهل سنت بر ثبوت طبعی

و در روز امام علوی علیه السلام متفق اند و روایات باریک خفا را در مورد اهل بیت علیهم السلام نقل کرده اند
 علیه السلام می فرمود و بعد از صلوات بر ائمه اطهار علیه السلام حضرت امام حسن علیه السلام در میان ایشان مشایخ
 باطنی باین حضرت تعلق داشته است و قدرت صاحب الزمان نیز بر او معنی
 تحقیق خواهد بود و در وقت غایبی و کبریا بین عدو و دشمن و دشمن و دوست و دشمن و دوست
 و اسلام مکتوب **بسم** نوشته بود که با ما و شما هیچ ملاقات حضرت صدیق
 رضوان الله علیه از جناب بنی قنوی رضوان الله علیه در عهد مبارک نبوی صلی الله علیه و سلم
 و بعد از آن نیز قطع نشد از واقعه حرب جمل که باعث دیگر داشت ثابت بست
 را بمعنی خالی از اشکال نیست که از جناب صدیق بسیار بعد است مبراهن که آنست
 از حضرت مرتضی علی السه را بدیدار آنکه حضرت صدیق خود روایت میکنند که حضرت مرتضی
 علیه السلام زهرادوست ترین مردم بودند پیش از حضرت صلی الله علیه و سلم بخدا و ما
 نگاه در خلاف و نزاع بین معذوریها شدند و حق بود و جانب بی باک
 چنانچه در مقام است محقق **نماند** که در قنیه آنکه حضرت مرتضی چون منظر این
 جناب رسالت مآب علیه السلام و تسلیات احساس نمود با قنیه استیلا
 میت و نبوت و صحت وقت مبارکترین و تنایه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بعضی الفاظ که باعث دل سردی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیق گردید و بعد از
 داشت و استماع این جناب حضرت صدیق را بجهشت آورد و چنانکه از آنکه متعلق
 مبارکگاه با چنین کلمات در چنین اوقات موجب سقوط محبوب از نظر محبوب میگردد و در ظاهر
 با لاتر از این اندیشه و نیابت پس از آنکه آنحضرت صدیق از حضرت مرتضی رضوان الله
 علیه السلام بکرم غیرت محبت و افتخار بکرمیت است که از آن چاره نیست و از راه دیگر

و تا محبت با حقیت این شست با حقیت و حکم حضرت متذکر این کلمات تیره از جهت مدح حضرت
صدیق بود که محبوب و برتر محبوب باشد بلکه محبت پیغمبر بود علی علیه السلام را
و نیز از بزرگوین میفرمودست هر دو طرف حق ثابت است و هر دو را ندانند که با حق و محبت پیغمبر است
علیه السلام و اسلام چنانچه حقیقت و ولایت حضرت خیر الناس علیه التحیة و الا با به باب صدیق و پاکیزه
عنه از او است و پیغمبر و این محل و درستی که اگر حضرت قبول با وجود حق و انقضاء از دنیا
بقدر تعلیل انزال با وجود تمام جواب مقتول از حضرت صدیق چرا لال را که فرموده و دیگر از حضرت
صدیق و در مقام است فرزند رسول الله علیه السلام و این جواب است منقولند جواب آنکه طلب مال
میباشد که طلال از آن مال که در مال دنیا است برای ترک دنیا و دنیا و تقوی نیست بلکه قایل طلال
بیشتر میباشد و با بشریت با از احتیاج چاره است و منع حضرت صدیق بجهت حدیث شریف است
حقصا آنکه اول انبیاء کافور است و چون حضرت صدیق از زبان مبارک نبی موصوم این حدیث را
شنیده باشد و حق حضرت صدیق نفس قطعی است و محبت چنین امری جایز نیست و نفسی باشد حق حضرت
خیر الناس را این جواب یا با محبت خواهد بود که ثبوت ارشاد تیره در حق و حق شد و این حدیث
تا آنوقت ظاهر شد بهر تفسیر رسیده است تا حضرت فاطمه حجت توان شد یا از راه نازل فرامی خواهد بود
که از اتم حسنه اگر بپایست و حکیم لامبدل خلق الله چه کمالات خصوصیات منزلی را تغییر میدهد
شدت غضب حضرت موسی علیه السلام او را پسین نازل شد و غضب طایفه نژاد از حضرت
بر روی ملک الموت علیه السلام است و نیز میفرمود هر دو مندر و در هر دو طرف حق ثابت میشود
و اهل سنت را حسن بن و نازل حسن در شان و اجماع است اسلام علی بن ابی طالب
مکتوب است و یکم خدا و آنچه از ضعف اعتقاد طالبان این بیان و طلب گفتن
و اگر است اینها از درویشان و عدم ملاک نیست اصل فرق اول نوشته اند معصوم شد و دیگر از

و این حق غیرست و در اصطلاح قوم بنیاد قلب و ولایت صغری که ولایت اولیاست
 و معارف و احکام و در ولایت قلعه که محل سکونت است و در مقام در میان
 نفس را هم که از آن میسر میگردد و از حصول این ولایت دوام حقیقت با حق جلالتا غیرست که
 عارض نشود و اتفاق مایه نماید بطلا و بالا ازین مستند که سیرالک در قبول این خلایق که مستحق
 صناعات اند و دفع میشود مسا با طبیعت نفس و آنکه از مالم خلق است چنانچه در مقام این طلب
 و لطافت اند که در عالم نماند و هر چه آنها را میگرداند خلایق کار آنها بود و در پی این نفس حقیقت
 فنا حاصل شود و اما در مصلحت میگرداند و در حدیثی است که نفس معانی میشود و تحقیق دعوت و در شهادت میسر
 و چون این مقام فرقی بعد است تمیز هیچ حاصل کرده سرود شهودی که غیر از طبیعت حق از خلق
 سید میفرمود بنیاد قبول این مقام عالی که در مقام حقیقی جلالتا بود و در واقع با از مستحق
 او در وقت سجده که کلفت از زبان بخیزد و شریعت تحقیق طبیعت گردد و اعتقاد و عمل حسب
 کتاب است جلالتا و کلفت میسر آید و این مقام غیرست بنیاد نفس و ولایت کبری که ولایت اولیاست
 علیه الصلوٰه و البرکات اینها آنحضرت خراسان است و این مقام حاصل است و در بین سیرالک کتاب
 اسما و صفات که تعلق با هم هر دو ظاهر و انداخته است و فوق آن ولایت و ولایت ملائکه است
 که ممبر ولایت علیا و در اینجا سیرالک کالات مستند بر ابطن است و فاعله حصول آن ولایت
 قابلیت تحمل است و هر ساینده است و عالی تر ازین مقام کالات نبوت و ریاست است اینجا
 با وجود عدم جواز آنکه اسما و صفات از حضرت ذات قائل و نقد است تحمل مجرب و ذات
 شریف و معارف میگرداند و اینها سرور و کار و اینها سرور که اصول طبیعت نفس اند و معانی در ولایت
 علایا اینها سرور نیست سوا از آنکه در کالات نبوت اینها سرور نیست فقط و هر کار ذات عالی را اعتبار است
 و متون است و بسیار بالا تر ازین کالات نیز مقامات ثابت اند و محل خود که در همه چیز است

بر آن اعتبار که خدای تعالی آنرا در حکام خود علیهاست لان الاعیان الثابتة فی العلم مما
 راجحة الوجود فی الخلق و اگر چه علیها مراتب قرار دهند ظاهر در کتبیات اسلمه مراتب و
 شیوانات حضرت وجود است نه وجود بیینه چنانچه مراتب است گوئی خدای تعالی علم بر این است
 و وجود بیضی بجای آنکه بیضی در عالم آن که بیشتر از آن معجز بر آید و در صورتی و در مراتب وجود و آمدن
 که خروج سوره علیها در مرتبه علم منور علی است و در اول صورت و در مراتب نیز موجب قیام مادیانیم
 و این هر دو حال است پس در میان این وجود و ظاهر وجود و انکسار آنرا در حکم هر طریق علم است
 بر یکا میسر است و اصطلاح قوم غیر نبیه و هم و ائمه امکان که مستغنیان نیز مراتب علم است و انکسار
 منتهی شوره یعنی منزل روحی و مثالی در مرتبه علم چنانکه مرتبه علم و متغنیان و در منزل و در مرتبه علم
 یعنی وحدت و احدیت که عبارت از ملاحظه او بماند شیوانات صفات خود را اجزاء و تفصیلا و در مرتبه
 علم و دیگر نیز که در خارج غیر وجود واحد هیچ شریعتی در غیر او نیست و این کثرت مرتبه در مرتبه و هم
 کاین است و حکمت الهی این وجه است و انرا داده است و بنا بر آنکه ابدی بر آن نهادن و همی است
 که بر این وجه هر نفس که در و مراد قوم از اطلاق و هم مرتبه است که این کثرت و حقیقی و دیگر نیست
 همان وجود واحد و این مراتب وجود بیضی تجلیات شده است و منشا شده و تجلیات کثرت و بنا
 است که در حضرت وجود و مندرج بوده اند و مرتبه علم منقطع شده و مثل انفس شجر از این خفاقی انکسار
 گردیده است و عکس آن خفاقی و در مراتب وجود بیضی افتاده و کسی بعد از آن وجود و در مرتبه علم و در مرتبه علم
 حقیقی دیگر ندارد بلکه کس وجود علمی است و نفس الامر همان وجود علمی و وجود انرا در مرتبه علم نبیانه و
 چنانچه ذکر شد و علم حقیقی از صفات الهیست و صفات بین ذات اندر چه صوفیه و چه یسرایین
 تفریر و در انشا عین وجود حق باشد چنانچه حضرت شیخ اکبر رحه الله علیه میفرماید ان سئل قلت
 حق وان شئت قلت خلقی و ثابت شد که غیر از وجود واحد در خارج وجودی نیست و نیست

شیخ احمد که ثانی سال رسید لایق دو ماهه توقف معلوم میشود بقدر صحبت و قدرت الشیخ
 از طریق که گیرد و فقیر از تحسیر در این خطوط صاحبان کن خود را معذور و شاکم که بعد از آن
 سال خطوط چند بگیرد و قریب زنگی که است که هیچ تحریر باید کشید و خود را باید دوستان
 باید داد خدا عز و جل را یاد آورداست و اگر آن شفق سجده را با دشمنین خواهند بر داشتنیاق
 فقیر و سلام زبانی خود اینقدر مودت این اجناس است که در نیم ماه گذشته که هر روز مکرر و بی تاز و هر روز
 کما می آید و حق تعالی که میفرماید الله تعالی منوات ظاهری و باطنی که است فرمایند حق رحمت
 الهی باشند و السلام مکتوب است و ششم فقیر در شنبه نهم جمادی الاخری
 روانه و بی گریه خدا برساند و دل جذالی آنجناب با خود همراه محمد خدا قادر است که با این شریف
 میر به پای طریقین بازم سعادت ملاقات سر را بر کات میسر سازد عنایت نامه مختصر در خط است
 می رسید بارک الله فی روزگرم و عمر کم و از دعا خوانده و حفظ و آمان انانیت و کلمات و تواتر و توفیق
 صوری و منوی برای آنجناب و خان عزیز تر از جان که با این همه طایفه عرض و حق از خطایشان
 معاذ شمه و این شبه خیلی مغشوش ساخته معین میگویم خدا اجابت کند از غلبه فیض الله خداوند
 چه بخارم ساقی محاسن تمام عالم در نزد وجود این نوجوان جمع ساخته اند خدایش باقصی
 مراتب دین و دنیا برساند از فقیر سلام و اشتیاق فراوان فرماید و با اولاد ایشان دعا و رزقشان
 شان نیز از اب ارشاد و خان معفور از اینجا و آخر صفت سفر کرده و رهنمود مراد آما و بادشاه را
 در یافتند و همراه لشکر مقدس ملی کردند و سیزدهم ربیع آخر و خلی شهر شده بعد توقف دو گهری آب
 سر که خود دند و تر شدند و جان بختی پرورند و حلی قدیم بجای آن سود و دعا و غمی بدل گذاشتند
 که بر می دارد و برادران و پیسران ایشان وطن مر و صحبت کردند و فقر علیان و معنویانند و از آن
 بسوی ملاقات بهای ایشان داشتند و در پنجم ماتم و شوش معاش یاران اینجایه از فقر

دو فاسد و عی و غیبتی بر شما افتاد و غیره کجاست دیگر تشریف فرمودن و عی و غیبتی
صاحب که از طبقه عالیه اند براس صاحبان این شهر قنوت سلام نیاید بفرستادن
شیخ احمد دعا خوانند با خدا مشغول باشند و میسرین و مشین میچند بید تمام کارها مالکالات
بنوت رسانید و نسبت ارشاد و بایسته و روز اجازت او خدا و فرقه چهار یافت اندا برکت
و اسلام **مکتوب بیست و هشتم** حامدا و مصليا و صلوات حضرت میر صاحب
مشفق من هزاران سال سلامت باشی که بعد مرگ و نرسیدی عدل و آیه حیات نور
قدیم برکات لزوم درین مرز و بوم این مرده صد ساله مانده جا ویدر ساختی چکیم از صنف
پیری که کثرت تعلیم طریق که روزی صد کس مایل زیاده از آن توجه اتفاق و افتاد فوق الله
بجای رفتن که طاعت قیام در نماز و قنوت مانده است و پس ناگزیر بجز در سماع این خبر زندگی
اثر بسید میدیدم و ان شاء الله تعالی در راه صفت اراده پنهان دارم که از زمین سال
هر سال اتفاق افتاد میرسم و از در و خود زمان حدود اطلاع میدهم عین است که با یک
این مرد و خوانند چه است و از یاد عهد قدیم حاتم میگردد و بر تهنات خود ترست آید
که در قالب تحریر نگونید نخواست مبارک لغات الانس و درو که است ابو القاسم فشریحی و در این عالم
عنا این در بیت و در نظر گاشته و درین ایام شکی از جای برده بود و مناسب حال دانسته بود که
سستی انداخته و تنگ است اخلو و چیکم و فقر الهی فی روضه الانس عنا حکم و انشا الله
و اعیون فریته و وصحت پورا و اکلون سوا فک بد اسید است که در و مدات
موافق رسم قدیم بنظم مرزا صاحب اکتفا میکرده باشند و از احوال برکات اشتمال نموده
شرف مطلع سازند اسلام **مکتوب بیست و نهم** ان شاء الله حکم ایام که در شهادت
رفت جاس فخر گرم سازید که در آن مطلع عالم نمید و در و شری صاحب نسبت به بنده بخاطر

درین شهر قنوت سلام نیاید بفرستادن
شیخ احمد دعا خوانند با خدا مشغول باشند
بنوت رسانید و نسبت ارشاد و بایسته
و اسلام مکتوب بیست و هشتم
مشفق من هزاران سال سلامت باشی
قدیم برکات لزوم درین مرز و بوم
پیری که کثرت تعلیم طریق که روزی
بجای رفتن که طاعت قیام در نماز
اثر بسید میدیدم و ان شاء الله تعالی
هر سال اتفاق افتاد میرسم و از در
این مرد و خوانند چه است و از یاد
که در قالب تحریر نگونید نخواست
عنا این در بیت و در نظر گاشته و در
سستی انداخته و تنگ است اخلو و چیکم
و اعیون فریته و وصحت پورا و اکلون
موافق رسم قدیم بنظم مرزا صاحب
شرف مطلع سازند اسلام مکتوب بیست
رفت جاس فخر گرم سازید که در آن

بگو خدایا اگر گم باشد بود و نشویش با بپاشن خود راه یابید و اوقات را بپاسان
 دینی خا بر نواز با شمع معرفت و هدیه کما و سجده شمار و دلق و اوده است بکسر شش نهین است
 قال الحیذ التکوهن الاخصم فی خصوصیات المنعویج عبادی بر بار بر کل
 غیر اند شد که اصلاح است و نبات نبوت است علی صاحبها الصلوة و السلام نشاء الله تعالی
 زود است که صنایع بدل بر دست می شود و میسکه نیست که آسان نشود و اگر از غیب خبر
 معین گردد و بر صفا نقد آنرا قبول باید کرد و چه عین بی طلب و سوال منافی توکل نیست اگر
 اعتماد بر آن نباشد خصوصاً درین زمانه باعث رفیع تفرقه خاطر است و در کل صرف باعث
 بی حجبی است و اس المال صدوقه همین محبت است انشاء الله و سجد و سجده جل شایسته است
 است خوی علی الصلوة و التقیه و در و پاشان خالق و مجذوبه را صنایع غوا و گدازد خاطر
 جمع دارد و در تعلیم طریقه و دین کتب مفید با شنید و ختم خواهر معنی الله تعالی عنهم
 و ختم حضرت محمد و زنی الله تعالی عنه هر روز بعد از صبح لازم گیرید و حجاب او باید کرد
 و از غیر او نوسید با شنید و از استوب کفار و مشرکان بکنید انشاء الله تعالی و دست
 مسخراتی بخواند و زیاده بر دفع بلبه و در قرأت سوره التلاوت هر قدر توانید آتش را سب و دفع
 و لغز است که اسلام بر کفار و دعا و صرف بهت واجب است غافل نباشید اگر چه احوال شما
 این دم معایم اما حق سلام بر همه امور مقدم است و ملازمی را بعد از سلام گوید که و بیانی
 و آخرت باقی ایقده انصاف ضرورت که در هم حد اوقات شریف خود را صرف شغل آخرت
 نمایند و اگر توفیق باشد دعا و بلب رفاه و جمعیت و صحت و صافیت و زلب ارشاد و خان
 در اوقات خاص واجب و انند اللهم اجعل خیر عمری آخره و اسلام کمترین
 است و بهم و دانش بجالی از بیان شاه مراد الله چه که بکین سالی از ان زمانه

بقدر استعداد فیض و برکت طریقه بر داشتند و او چند روز وقت گرفت ظاهر الدوام و حاجت
 باین طرف دارد و بخیر است میسر شود و از اهل بیت خواهد شد هر چند مر و سوده است اما طایفه است
 زیرا که مستقامت بر جان و شریعت و طریقت و طریقی با و مکتوب سی **احم** ^{قدیم} باران
 که آمده بود و بعد از آنکه حضور مسایان محمد میر صاحب که با کثر و جوه از اکثر باران طریقه ممتاز بود
 از و هم اینها بر حسن ذات العبد رجعت نمودند و الهی حضرت فقیر رسید چون اشتغال با هم نظر
 باین طریقی قریب است تسلی متدیم و ایشان نه فرزندی گذاشتند به خلیفه تربیت باران ایشان
 و از هر علایق ایشان بگردن فقیر افتاد و از لایه بافتاد و ایشان که ظاهر او باطن به نیکو خلق
 میسر شد به نور باطن مل شد با رک الله فی بر کمال و آنچه در باب بر خور و انظر علیان نوشته اند
 و اقیقت از احاطات و مناسبات و احوال و دیگر مراتب هر چه می باید و دل بخیر او همه دارد
 و همین به خوبیا که او را شکار و محبت کرده و گوشت من از او به با که با خود کار نیست با دیگر
 چه کار رخ او را شوقیات صوری و مصنوعی از زانی دارد که مراد و دنیا عزیز تر از کسی نیست
 و در واقع بجای ما در و پدر و پیا و بر تار و لغز و حق او همین فقیرم و از و هم ادب اطاعت
 و فرزندی و علایق او بندگی بتقدیم میسر است اما آنچه هست که من میدانم و حق به خود اندیشه
 بر سالیان انعام باید کرد که در بعضی انعامات فقیر که در حقیقت هیچ نیست توان داشت و آن
 بر خور دارد با گوشت که بر صلیح متوجه فقیر شد به نشیند او را خود توجه نمیدانند آنچه از وقت آن
 بر خور دار نوشته اند نیل الهم و از حق بدل رسانیده میان علام محمد خرابی باطن خود ظاهر شود و بقدر
 طاقت تمیز آن نموده شد و می گفت که برای همین کار سفر اختیار کردم خدا کند راست باشد
 فقیر کجا بعبادت شاه ولی الله صاحب رفته و به عاصی صرف بهمت و مانع از این ایشان ^{بیت}
 حافظ علام رسول الاوقات کردند و در بزرگ اند مولوی ظفر الله حیرت سلام قبول نماید و تسلیم

مکتوب سی و یکم خبر تمامی مسنوب معلوم گردد که حق تعالی اساس اسلام را بر قوس
 گردانده و برین زنجیر کمالی قوی بدل راه یافته و راه گذشته قلعه تهاجر را کفایت کرده و در
 مشرف شدن و قتل و غارت و سرور میان آمدن مولوی محمد بخش جیو سلمه به معنایان و در
 غارت خورده و سلامت جابجا برآمد و نظر عالی گذشت اما بقیه و اما الیه را چون از غایت بی
 اسبابی در آن لزلخ مشوق اند ما بجا رسیده اند دانسته استغاثی با آن خصوصیت امداد
 و اعانتی از ما بقدیم نزد بحال و علامه این مصیبت گردیده است و لای فرامایا سال بخاک
 روانی حرکت با آن طرف موقوف اند اول منصف میرست مع امرض و عواضی دوم که مفتوحی
 سیوم تنهایی اندرون که کثیر و پرستاری قتل شده و کثیر از خانه رفتند و اصیلان هم از اندوختن
 غله و ماغ خدمت ندارند و هم تاب ناکملی ملاقی مردم محل نمی آوند درین ایام پرستاری خانه
 بیامانند و فقیر و مستوره فقیرست و طعام از خانه موقوفه غلامی جیو پورو در خانه ایشان
 پخته می آید و جنس از بجا میرود و همچنین شاه علی با وجود دو مسکوحه و سه فرزند یک خانه هم ندارد
 و اما لای زار علاوه آن که الله علیه علو لاله و الصلوة علیه رسول محمد و آل اسجد از بهرست و آوست
 بهر خور و اطفر علی او علیه الله قائل الی ما یتناه و نشانه نبی است بهر خور و او را نشانه
 او را هر بار و است که میمنت ندارد و فقیر و صعب گرفتار و غیره و بیایا و نشانه ام القیام
 قائل در کمالات اخروی و نفوخت و نبوی مز قیاسه نمایان نصیب اوست از منصف و صبر
 زونی و تحریر نموده و طاقت تحریر تمامند و باران به ازین از جواب خطوط مندا و در داند بهر دست
 معنویان نمند و رسالت که مرا مقصر مانده و معنایان مبارک بخونی گذشت و باران با و خان
 حضرت شدند خدا ناصر و معین شما با و اگر بر جا و شریعت و طریقت زندگانی خواهم بگریز
 حق متعالی و بهر و جهان آبر و بختگاه خواهم داشت و امور سلطنت قشری نمائند و خلاصه کنه

گفتند و مدبر هر دو جوگره اندیده و جوگره پیشه پاشیده و سوره لا ینزالنا فی سحابة بار
 باسم الله هر دو بنواهند اولی و آخر در جویجی باری بنیت و فتح شرعید هیچ ضرر است بخوارید
 انشاء الله و چاقوی خود و تری که لعب اطفال است رسید بطفلی خواند شد بدین آیه
 باب برای ناگه ارسال تحفه خواستند که از ناسازی آید و هوا آید چاقوی شایسته خود نمائند
 فقیر از نه امیدم میداند اما امید داران شما او شوق شما شکایت و از مردین است و بدین
 در آن تحفه که باقر باقر شاهه اید هر چه رنگ و بود قماش زده او این و پس بدین آیه
 و محبت است و مثال فقر و مثل شت فاش کی است هر دو در با حال اثر از خوانده و مندر است که
 شما در این خط از حد گذرانیدم اید خیلی شست و شوی آن عباد و نو و قاطع داید و در میان
 مبارک که بر سر سیده یا در آن طریقه و حافظان قرآن مجید این بار در اینجا بیار و فراموش انده انشاء الله
 نقاسی این که مبارک را بجهت و بر کات گذرانیده و بعد میرسم - والسلام-
 مکتوب سی و پنجم در شاکر طرزال باد و طول گردانید و با درون مکتوب شما که فقیر در مکتوب شما
 شکرم و بگویند و بگویند که در این مکتوب خود را فراموش کرده و در مکتوب شما که در مکتوب شما
 که هر دو در مکتوب شما که در مکتوب شما که در مکتوب شما که در مکتوب شما که در مکتوب شما
 به جا میاید هم تعالی که از شرف و درم محفوظ مانده و از همین سبب و بعد از این هم شوق و محبت و
 باشد و خیریات را نوشتم که ملائکه با همین سلوک بدین مکتوب و علان جهان که در مکتوب و در مکتوب
 بعد از این مکتوب اندک اندک خود را در مکتوب شما که در مکتوب شما که در مکتوب شما که در مکتوب شما
 که شما و درم و در مکتوب و در مکتوب و در مکتوب و در مکتوب و در مکتوب و در مکتوب و در مکتوب
 آن کجاست که مکتوب و در مکتوب و در مکتوب و در مکتوب و در مکتوب و در مکتوب و در مکتوب
 ایام حاضر و در مکتوب و در مکتوب و در مکتوب و در مکتوب و در مکتوب و در مکتوب و در مکتوب

بسیار بخدا راست آمدند ایست جز او خیر دهد و هر دو تها که سفید یک لک و دومی تنگ
 هر دو در عالم خود جنب اند فقیر حال را که کم قیمت استعمال میکنند لیکن بر عادت خاطر که گشت
 بسیار نوشته آید و در صورت عدم قبول از خاطر شامش خویش خواهد رفت نگاه داشته ایم جا را
 سیر و نیم سیر که برای مردم اندرون نوشته آید ضرورت و در خانه شامخیرست و اسلام
مکتوب سی و هشتم ظهور اثر تو جهی بر قلب مسوره شما در اهل کرم نوم بود
 معلوم شد بعد از این اتفاق توجه یافت که فقیر لبان مفرط و احوالی با و عنید به هر حال تنگی
 پاک در خاک آن عقیقه کاشته ایم بروقت مقدر سر بر خواهد شد باید که آن هر جزو دار بقا
 مقید بشرع و در باطن مشغول بذکر طریقه باشد که فلاح و جهان درین کار مختصرست
 و ایشان نیز باید که بذکر قلبی معیت باشند و التزام شریعت و محبت مشایخ و دوام شغل باطن
 واجب دانند و از صحبت مردم نااهل و اشتغال نامناسب اجتناب لازم شناسند و خدمت
 علماء و مشایخ متدین و متشرع شناسند و آنچه از مقصد خود و مردم خانه بجای آید
 نوشته اند بشرط امن مبارک است و تا رسیدن شما فقیر نشاء الله تعالی بعد نماز یکدیگر و گویا
 روزی که پیش از خلعت آید آن بجای مسوره شما متوجه خواهد شد باید که هر روز منظر متوجه
 فیض ربوبانظر کرده بعد نماز صبح بنشینید که محبت این عقیقه که فرزند است و در دل
 فقیر تاثیر کرده است و اسفند و جنب و در هر گاه توجه میشود ترقی معلوم میگردد و الله تعالی
 هر جا که در حفظ و حفظ و احوال شما برین ثابت است و داغ واقعه بودی غلام سحی
 مرهم ندارد و اسلام **مکتوب سی و هشتم** فقیر در معامله معلوم کرد که والد شما
 در باطن ناخوش اند ناخوشی والد موجب حسرت و نیا و آخرت است خصوصاً والد که
 اعمی را استغفار نموده اگر اصلی داشته باشد کفارت و مسکافات بعمل آرند الله تعالی

[illegible]

و از آنست بر روی طبع شکلاته بخوانند و طور خواندن آن حضرت میر سلمان صاحب
 سند گفته اگر این دعا را بخوانند بنویسند که آنرا نوشته مع طور دعوت آن ارسال دارد
 و شمع مناسب حال آنجی فایده یارم است و مشق وصال سینه در دین به شرف
 عشق باری مافایده دارد و استقامت مکتوبه چه چاره ای و یکم اگر نوشته علی بن ابی طالب
 بجا آید دست کشنده از هر که بپایست آورد و توسل به او شاه حال که نزد آن مال آن خوبست
 و احوال این دنیا و آن ماکور باطنانی را که مستقل معایب بشود اگر دو حجت بر آن جسد
 خداست اینقدر هم جبر است ظاهر شاه گاه محلول هم در دلی بیان بخندد این دنیا را
 که نوشته این شریف نظر از هر که بپایستد و نوشته اش را گرفته ام که در دست مراد و پیر
 معالجه دینی باشد با وینا دینی خدا را در اندر دارد و مقصودش برساند پس آمدن مافایده آن
 حد و اگر چه برای ترویج طریقه است که در آن دین شهر ایران نماده را بخوابانند
 در جهاندار و عسکرها را شایسته اگر شاه و پادشاهان و حشمت خواهم کردن بر چند نفر خواند و
 نقای شایسته است بنابر این شایسته و نظیر ندارد کسی قایم مقام شان انداخته فتوح
 حکم خدا دارد و در دین شهرت من حکم گویا به پیران هر چه فایده ای داشته بکنند و بگویند باید بود
 با اطلاع از خود باید و اگر خاندان پیران را بر سر نهاده شود و در دین حضرت شایسته
 همه انبیا که با و کار فقیران منور دارند و السلام که من و جمیع مسلمانان و در دین
 جان من سلامت است و این در دین من و در دین من و در دین من و در دین من و در دین من
 تازه در دین من و در دین من و در دین من و در دین من و در دین من و در دین من
 و فقیران و در دین من و در دین من و در دین من و در دین من و در دین من و در دین من
 و فقیران و در دین من و در دین من و در دین من و در دین من و در دین من و در دین من

و از احوال مغرب آباد و حال یاران و سجنل و اخوان و اخوة و اعمام و والدات و صاحبان
 النساء و حال حضرت مولوی صاحب از اسباب معیشت ایشان بنویسد و هر صبح بعد نماز
 سوره بقره بخواند و ثناء و توبه میگوید اگر کسی توبه نکند و دعا مست و الدین واجب و اندید
 در کیفیت معالجه باین مکان و حال معیشت خود بر نگارید اشتیاق بشهر طمسای دل منی
 و خدا حافظ وین و در بنای شمس زباده عمر و نزه عمر باد - **مکتوب چیل سویم**
 محذوف و فقیر را پیش از مرده تصور نباید نمود و مرده بر سلام معیشت نمیتواند کرد مگر موافق خبر
 صحیح جواب سلام تواند داد و بشنوند بانه اکنون که رسم مراسلات تازه کرده اند فقیر نیز خود را
 در ادای رسم وستی با مقصر نخواهد داشت و حقوق صحبتهایم را نخواهد گذاشت و این بر سر است
 و بنابر تحقیق استعدا و تقصیر کتاب ندارد و بعضی مسائل شریعت و طریقت بطریق جواب
 که احباب سوال کرده اند بطور مکتوب مرقوم شده عزیزان بهار فراموش آورده اند بعضی
 اجزای آن متعاقب برسل میشود و خدا کند بقبول رسد و هر بر علی خان صاحب که نجیب
 بهار و فرزندان فقیر و از نادانان عمده و باد صاف حمید و محلی اند بقرسی قصد بی محبت
 نموده اند معرفتی بامر و م آن میده ندانند بوسیله رفته فقیر اگر بخدمت برسند مورد مرحام
 خواهند شد و اشتیاق و عنایتی که بایشان مبدول خواهد شد بعینه سایه فقیر خواهد گشت
 ملاقات که نظر با سباب خیلی مشد رمی نماید خدا آسان فرماید و لا حزن الطاف خفیه
 مستفیدان مجلس شریف سلام قبول نمایند **مکتوب چیل و چپارم**
 باعث تحریر آنکه ظفر علی خان سلمه ربه خلف نواب اعتقاد الدوله ارشاد خان بهادر
 خیرة نواب ابن الدوله مستقر است از اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام عبدالعزیز
 رضی الله تعالی عنه و تربیت فاضلی در باطنی از فقیر یافته نشسته سرایای او صوره و منشی

بسخت رسیده موافق و حد و حافظ رحمت خان صاحب کلبولی و مجلس کتختانی حبسیه
 و وزیران در باب رفاقت در روزگار این خان برخودار داده بودند تصدیق بجای حبس کرده
 بنا برین بحدت تصدیق میدهم که حق دوستیهاست قدیم و اتساعی که بر فقیر بنابر دست
 خفستی که لائق بزرگیهاست آن مهربان باشد و حق این جگر گوشه که مرا عزیزتر از جان
 بذل فرمایند و اگر احتیاجی بکلیت اخیر باشد مرتبه خود را بنظر ندانسته بخود می افزایند که مستحق
 متاثر گردد و اگر نه خود را معذور دارند که بپار شها و سرسری فائده ندارد و تنها عیاشی اینها
 کافیست و بنظر راورد خود در پیل بحسب گاهی بخمال گذشته مقرب بودن این دور خستیم
 و در آن محروم احتمال هدرت امنیتی قویست و اسلام مکتوب چهل و پنجم
 استیاق بشفقت با بجال شاهان است که بوجو خاطر حق و اید میر اسد الله صاحب پیرزاده
 و شاه و عیالین و بر مساش در آن شهر واقع شده اند بنظر طمأنینه و استقامت و توفیق خدمت
 ایشان غنیمت دانید الله تعالی شما را بعد از تصور بر احباب مسرور و اراد دنیا ز شما رسیده
 و بوقت رسیده خانه با و خدا قبول کند و از ارسال رقایم که حکم نصف الملاقات دارد و بیخ
 نباید کرد و هر جا که باشد با خدا باشد نصف مستولی است خدا خانه بخنیه کند و سلام -
مکتوب چهل و ششم الحمد لله خدا اکثراً امید قویست که او بجهاد جلش
 صاحبان و دوستان ما را مع جمیع ساکنان آن شهر محفوظ از آفات و ارم و تلاوت سوره
 لا ایل الا الله و شام لازم گیرند و همه دوستان و متوسلان را بفرمایند و از آشوب و جنگ
 که درین روز و سبب غلبه افواج جنوبی و فرار قوم رومیله واقع شده و قصبات و دیهات
 بتاراج رفته چه ذریع مفصل از خطر و عزیزان معلوم خواهد شد الحمد لله که از اولیای خاندان
 ازین مهلکه نجات یافته تا اینجا رسیده اند انشاء الله تعالی بطن و بخت تیر میر رسند

مسلمین
از هر یک از این
کتابها
در هر یک
از این
کتابها
در هر یک
از این
کتابها

و اینهاست که رسید و منون گردانید و اینها را صاحبان آنجا المینا میپرسید انداخته
چندین سلامت دارد و در واران اینجند و در اوقاف نیک است که است فریاد و استیاق از دل
دعا مشرب خود و بامید و خبر عیال و دانه حضرت مولوی علامه محی صاحب در سبزه نشین
در هر روز رات گردانید و انانید و انانید و انانید و سرای علی این است که در انانید و انانید
و انانید و انانید و انانید و انانید و انانید و انانید و انانید و انانید و انانید و انانید
والله خود رتبه فرنگ است که از دهن این وصلت و عید فان حرف کسی را گوش نکند
و در میان غیره آن عزیز رتبه فرنگ است که از دهن این وصلت و عید فان حرف کسی را گوش نکند
از اینجا نیست تغییر و انانید و انانید و انانید و انانید و انانید و انانید و انانید و انانید
به نازل این شکل شود و انانید و انانید و انانید و انانید و انانید و انانید و انانید و انانید
راست نمی آید اگر باغبان خودی بود و برآورده تا انانید و انانید و انانید و انانید و انانید و انانید
مکتوب چهل و بیستم معایم است که بر او به خط خود خط می نویسند و بنویسند
که می نویسد بگوید که لقب مبتدیان و معارف آنکه و معارف دارد که در خصوصیت او
این نقطه گنجایش ندارد و سلیقه تحریر مردم آنجا معلوم مختلف میزد و او خلی نه نه نه بعد از این باب
بنویسد که از میرزا حبیبی میرزا جانشانان معالده نمایند پس مطلب بنویسد باعث بخیر آنکه میرزا
صاحب از فرزندان خواجه احراز دس السد سر و هم میرزا و دغیر و هم قرابت با فقیه دارند
و مرا بجای فرزندان همیشه بحسب بوده اند از گریه و ش روزگار قصد پورب کرده اند و بنویسد
خواننده رسید در و اینان را ختم نماند نقد نقد و در و تماش روزگار و تماش اینان
توجه خواسته نمود و انانید و انانید و انانید و انانید و انانید و انانید و انانید و انانید
در باب خود مشغول و در بیان نیت پیغمبر خدا صلوات الله علیه و سلم سترقی دارد و نازل می

محمد شاه از اربابان علقه است و کسب کمال کرده اگر چه بظواهر افعال و عقل و خالصیت اما
 از انوار معرفت باطن او محسوس است و با وجود دعای الهی و وجه معشیتش نثار و میزبان که درین حدود
 اقامت نماید اگر چه معاش قلبی که در آن مقدار زندگی معطالق تواند کرد و از سرکار
 دنیا و دارا این ملک است و شامس آید هم موجب اجر عظیم و هم سبب رضا مندی و دنیا
 و خدمت و عی و ولید معاش و ما بنوازه را الی قدر میان مرتبه بین اصحاب فرزند حضرت
 محب و الله نانی حضرت شیخ احمد نقشبندی سهروردی رضی الله تعالی عنه که با علایق بیایان
 روزگار در معشیتش نثارند و معصوفان در شایعان و بنور نفوذی بیانش موجب خوشنودی
 پیران است و ناسیدان فقیر باران طرفه که در پیل بجهت انداخته است مولوی عبدالرزاق
 که بنیاد باطن لیاقت ارشاد و تعلیم طرفه دارند و جوع نمایند و صحبت ایشان رغبت
 و اند غریبان و دیگر که از فقیر استفاد کرده اند و اجازت یافتند و است آنها هم خالی از قاف
 نیست اما صحبت را اصلاح بسیار و کار است و اگر فقیر در معنی شخصی بیادش بنویسد بقدر قضا
 سعی و آن امری نموده باشد که برای شما مفید خواهد شد و تاثیر از نقد پرست و استقامت
 مکتوب **محب** هم کار غیر از ترویج شریعت و طریقت از زندگی معصوم است
 و برادران طرفه پیش خبر از برادران شریفی عزیزان حق تعالی ما و شما را برانسان سزاوار
 عالی الصلوة و الخیر است روزی کند باعث بهر آنکه از علم ستم بجا فران ساسه
 خدا هم الی قدر قلمی میده و متحرک سهروردی و برادران مشهور و بزرگوار است حضرت علیم الرحمن و انبیا
 بریده و ما بنوازه آواره شهر و دیار شده و حاشا تصدای طرفه که از حضور حضرت میر
 احمد الله صاحب که با توفیق صحبت بسیار و اندیشه شریف می آید اگر چه احوال آن ملک
 و مردم آنجا مختل نیست لیکن بهر حال بر قریب هم سگر دو کمال طرفه را بقدر شرف و در پرست

از بان در خدمت ایشان مقصودی باید بود چنانچه در بخت که صدر مقامات و جلایان
 باین بزرگان رسیده است زیاد و زیاده است و اسلام مکتوب **خپاه و دیکم**
 میان محمد اکبر از بان طریق بقبر می آید چنانچه میرزا تاسف دایره امکان رسیده اند
 اگر اتماس توجه از شما بکنند البته توجه به هند و در امور مردم و دینی ایشان نیز سعی نمایند
 و از کثرت اخیر نامه در حق نظر نمایند و دعای حسن خاتمه در حق فقیر لازم دانند که در وقت
 نماز یک رسیده عمر از مشا و حیا در نوده و وقوع ملاقات نیست که مرا حاققت میر و سفر
 نامه و شمار فرصت نه و اسلام مکتوب **خپاه و دیکم** فقیر از سیر میر
 در او آباد فایده شده است و قصد مناشا و شمار چنانچه در دار افتاده اند تاسف و عجز
 میر رسیده و سه مقام در بر بی کرده روانه پیشتر میشود و پنج و شش مقام در شمار چنانچه
 نوده مراجعت بمنجیل بنامید بعد از آن بدلی میر و دو باد جو و ضعف پیری این حکمت
 عینیت را بر خود بپندیدن بنا بر افرامین محمد اخرویست که حنا سپیدانما شنباق بقدر
 اشتیاق صاحبان است از عزیزان مشتاق هر که در بر بی باشد او را اطلاع آید و بنی باید
 که فقیر را بعد در دو آید چنانچه خبر کردن مقدر نیست که از ساکن احباب واقف در
 که ملاقات میر نگردد و اسلام مکتوب **خپاه و دیکم** حال مردم
 اجماع و تباهاست و در حقی بر است محمد فریاد علی صاحبها الصلوة و السلام باعث تحریک
 آنست که حضرت میر سلمان صاحب بارک الله فی بکاتهم با هم تاتانی و بی سالی اخیر
 بحسب قوی فیه سترج با جماعه مقرا فرموده اند اگر عبور ایشان در آن حدود واقع شود و بسا
 اطلاعات رسد اندر آن دولت ملاقات سرایا بکات این بزرگ را البته در بایند و خود را
 از خدمت پیجو به معذور نمایند که ذات شریف ایشان جانش کمالات ظاهری و باطنی است

و کسب مقامات از حضرت سیدالساوات پیر فقیر و تقسیم ملوک از جناب شیخ الشیوخ مورشند
 فقیر نموده اند و ازین معذورین چندست خواب صاحب یعنی قاسم علیخان او صلعم الله تعالی
 الی غایت ماینهاد اطلاع باید کرد بلکه رفته فقیر از نظر باید گردانید که خیر علمده درین باب
 و چنین وقت مناسب نمورد و سلام مکتوب **پنجاه و چهارم** این
 از عالم غیر معاش نوشته اند بهماست اما فقیر اطاعت حرکت و دماغ سیر و سیاحت هرگز
 ننماید برای خیریت یا ران طریق که از اطراف هجوم کرده اند آمده ام بعد دو ماه بدلی سیر و دم که
 مستلغان در اینجا هستند و از هر طرف فتنه قصد ملی میکنند با این همه دنیا داران این حدود
 با فقیر معرفتی ندارند عقبت معلوم شما یا و ندارید که روز ملاقات این فتنه را با شما مفصل گفته ام
 که خان سالان و بخشی یعنی فتح خان و سرداران را و تمام عمر خود گاهی ندیده ام و در میان آنکه
 اراده ملاقات فقیر داشت منع کردم که نباید و حافظ رحمت خان که پیش فقیر حاضر شده بود
 صحبت او با فقیر نادرست افتاد و پسران علی محمد خان را نمی شناسم ربط کجا پایش معلوم
 و سید اعظم که شاه و بن ریا رب بگردد و عیالند واقع شده اید بقطع نظر از حقوق آشنائی
 و حتی چنین شخصی عبادت است اما حقیقت این است آنچه نوشته ام و دنیا داران تعلیق نیستند
 بحال خود باور ندارند و گرنه این خان خانان شاه و سلام مکتوب **پنجاه و پنجم**
 از خبر خانگدار رحلت میر سلمان صاحب چه نویسم که برین گذشت یا رفت و آنچه
 بجاک افتاده ایم چه سایه بگیرد بد کاست این نارسا افتادگی و الحمد لله ما هم بر سر راهیم
 و خبر فوت معذوره مرده معالافی بیگم از خط میر لکھو و میر محمد معین خان صاحب سلمه الله تعالی
 پیش ازین دل را داغ و جان را ز داغ کرده بود و اندیشه ملالت بیگم جان صاحب زهره
 آب میکند بهر حال همه صیبتها میگردد و ما هم خواهم گذشت نفسی که دریا و خدا میگردد و نیست

از توبه بمالای آنچه از حرف سرد انجان بخشی را و خربت صوفیان خائفا و میسرید باز رود
 چند روز توقف افتاده بود و سرست حاصل شد که درین آخر زمان توکل حرفت بابت جبهتی
 بسود و در اس المال صدقه میبخت است و ناساری در روزی باین راه مصلحت است
 ماه و نشتوشی قطع امید است عدم و دود احباب را یکی باید و آنچه در خدمت اجاب
 سی بتقدیم میرسد اگر آن انجباب حضرت بن سمانه باطلید و کیفیت و غیره سرسلان
 که به عارفه رحلت نمودند در کجا آسودند نیز پس چند نفس که باقی است حق تعالی در دنیا و آخرت
 بگذرانند و در رحلت باقی نماند بپای روزی در منزل نرسد و فتوحات باطن روزی در دست
 درین بقعه هم تزیین صد کس صبح و شام توبه میشود شما بلکه میرا خدا کافی است و در حق متع
 سوختن را تادیب ملک نیست خاطر جمع دارید که خدا کاردار است و درین ملک خبر نیست غفر
 لطیفه غیبی باشد خدا قضا را سزای نمی خوانم و اگر حرکتی شود بافتن است و حال امید
 استوار و سلاطین به طرف میسر شود باید رفت و باید که طریقی از دایم خیر به دیگر نائل نباشند
 بهر چه از چند روز اینجا آمده التزام حضور طلق کرده و بابت فیض احب می شود و مساعد شده
 که آن برادر از دیر باز را در ایام قدس بر نشسته و قدس میرسد همان فرماید که عمو کار
 که باین است و زود رحلت نماید که عزم سفر و در و در اب ارشاد و ان مشهور رحلت نموده
 و آریست را بخاک برده خدا بیا مرز و تنهایی ما را تا شما باید کرد و آنچه ما را ان دول
 هر سوخت و در چه بود و آخر از ناسازی طالع بآن هم ساختیم - **مکتوب**
پنجگاه و ششم فقیر مستلکان باینست است و دعا و در شان مشغول اما
 اجابت دانه گردن است که شایسته خدا خاطر خواه نموده که اندکی بیخ می کشید آن
 هم العسر یسر اگر عواقب امر شما خیر میگردد خاطر جمع باو منف و در پیش است که حلقه در

حالت اضطراب اتفاق می افتد اگر چه چندی از زندگی نمانده اما مبادی عمری غنیمت نیست هم
از بهر وجود او دوم از برای دیگران و مردم محل شمار بقاعده طفره تا دلالت کبری خداست
برسانید و طفره عقیقه خوش است و او می است و در عالم عقیدت و اخلاص پیش رو مرد است
میر که مکتوب اما مبادی کمالات نبوت رسیده اند و میان چگونگی قریب تمامی دایره امکان و غیر
خود شیخ مقرری است و حلقه درین ایام صبح و شام خواب میشود و مردم خوش است و از کرم
آمده اند حق تعالی فرصت دهد که بسیر سلوک اصطلاحی بنامی راستند جای شفا خالی
درین آخر عمر بهر نعمت و برکات مبرکت است که در تحریر بنامی آید الحمد لله عز و الله و المسلموه
علی رسول الله از اشتیاق دیدن بر خیزد و از این کامیاب نشانی فرزند ارجمند میرزا علی
نویسم کم است خدا و او را بقاصد انسی در دین و دنیا رساند و از فطرت محبت او خجالت کشیم
او را به حقوق اخلاص او از زمانی ابد خدا کند که با لشکر پادشاهی دارد و شهنشود که بر این
از خود جدا کنیم خدا و دل میداند آداب آدمیت که از شتابان میرسد دیگر را نه یک شتاب
کردن ظلمی است نمایان حق تعالی نشود وجود شمار ازین سهم صحیح تر گردد و دفعه امر و ذکر
و هم نشوأل است بهر قرب تعزیت حضرت خاندان صاحب یعنی والد بزرگوار نساکه جامع نیازان
مناقب بود و در اوقات انزال ازین عالم داعی بیا و کار گذار شد و در آن روز حاضران و معینان
سه شانه در فرود امر اجبت سبیل خواهم نمود و خبر عبارت عزیزی خالی از تکلف نیست
که ما و ایشان ببلاده بهم عمری در وقت قدوم باین خاکدان تقدیم تاخیر چند قدم پیش
حالا که وقت رجوع بطون اصلی است نیز بقاصد چند نفس بهم قافله ای هم است امر و ذکر از قریه
حرفان خبری نیست و فردا است درین بزم زمانیم اثر نیست - و السلام
مکتوب پتیا و عفت هم آخرت و منفعتی از این زیاده و خدا

فائز میر گردد از توفیق طاقاتها ضعیف است اما از قوت الهی امید قوی است و هم این ماه
 خطای فرزند سر یک مجلد کتاب که مرا از جان عزیزست رسیدند امتیاجی خیر و بد و
 میر خدایین منافقها هم خیر شنید و بودم مندر پس برادران را بیاورد و آنها کوچه در پس
 بدول اما و کار گذارند و رفتند و داد و آید از آنرا خدا توفیق تنگ و بد و خدا بین بسیار بود و آید
 و در حق مسدود میر نعل خسته مناش بیاورد و آنها گذارند و خواهند بداید که مانی عمر را در
 الهی صرف نمایان که اعما و بر حیات نیست و نفیر سه ذایع با کمال صنف و نالوا فی زنده است
 و هنوز در قرب مدکس را هر دو وقت خیر میر آید و انوشی الایا الله - و السلام -
مکتوب پنجاه و هشتم فدوق سخن از یاد دهنده کعبه عمر غزل نازده برادران
 و در سیمینم فرم شد **باین فرصت** آنچه باشد بر سر گشتان مارا که فتن لازم
 افتادست چون آب روان مارا و نفس دانی و پس را و چون از اید می برسی که پیش
 از بال و پیر بداشته اند ایشان مارا و نفس تا یکیشم از سینه صد جا بگلدنارش
 جز از توان کردست آن سو گمان مارا و و السلام **مکتوب پنجاه و نهم**
 و الله تاسی بے عرض حاجت اسد سر کار بر انجام رساند **مید** و بزوان مراد
 مستقی + آنچه از خبر فقیر بجانب ثواب مذکور فرم شده بود این حرکت باین ربط ضعیف
 خیر معبد دانسته اقدام نمود معاف فرمایند چرا که آن بزرگ خریدار عیسی در پیشی مانده است
 اولی لقب دیگرست و اخلاص او بزرگان دیگر یک ایما و آنها به از صد و نتر فقیرستان
 بزرگان را بخدمت آن مهران هم معرفتیست و آنچه از تأییدات مقالات حضرت ازان
 مهران بتدبیر میرید اجر غزا و دوا و دارو تقبل الله منکم و جزا که خیر الجاهل
 و السلام **مکتوب سیستم** بام بکام صاحبان با و این بهیچا روز از سر نشانی

و گمان آنکه خوش و آرد و خود را بیا و صاحبان نمید و چنانچه باین روابط قدیم که به تکلیف امر
 یا ایامی مرافاتی با اهل کربلا استیاقی بخیرست گرامی نگردیده گرامی در معنی فقیر عزیز زاد و ایدم خبر
 کمالی ندارد خالی از ادبیت نیستند اما بافتنای زمانه پریشان روزگار واقع شده اند
 یکی از اینها بحالت خطر اگر گرفتار است تفصیل احوال آنها توسط صاحب عزیز تر از جهان باشد
 بهادر و بر سر بن خواجه رسید فردا این بر خود دارد اگر کنای با گهر سر کایا به سر دارد و بخیرست
 خواهم فرستاد اگر تقدیر مساعدت باین ندید فرزند عزیزین است که دستخط مناسب بدارد
 خواهد بود و و گرنه نه ساجدی در میان است و شما بنی یفعل الله ما یشاء و میگویم
 میآید اینقدر است که رفاقت این نوجوان که باعث امداد و اموات درویشان است توین
 باز و قی و نصرت خواهند نمود و استقامت مکتوب شخصیت و یکم امر این جهان
 را باید که با سلاطین آبهان یعنی فقر با اوب باشند حضور شما در اوقات استمداد و استقامت
 که دل فخر ملتفت گردد و در چنین اوقات بزرگوای کردن و تحریک طالب بعهد و اوبان
 گماشتن ضرر دارد و اگر حسن ظنی در میان است که واجب است و اگر نسبت رجوع و امانت بچهره
 مایل باشد همین امور بطور اختلاط و رسم مراسلات ترک نموده ایم و دعا گفته ایم
 در خلق گنده و داعی چگونه بر دارم باین دماغ که از لای گل ز کام کند و میدانند که
 فقیر به ثبات و استخاره مناسبتر ندارم اما تقاضای فرستادن است اگر چه از مصحف محب
 قال زون در حدیث شریف نیامده اما ممنوع هم نیست اگر کسی زند مضائقه ندارد و اشعار
 آبدار سرکار از نظر گذشت درست و با مزه است و فارسی بهتر از هندی حاجت اصلاح شد
 عهد با تر جا که فاضل قدیمی میسمی سرکار بنابر عنایتی سمع و در و مجبور از خدمت سیه اما
 در کفارت ان تقصیر اضطراری همیشه در خدمت فقر حاضر بود برای دوام عمر و دولت ایشان

این کتب
 فاضلان
 فاضلان
 فاضلان

فکر کردن در بار
 سر کردن بکار
 و بکارش از
 و بکارش از
 و بکارش از

او کالتیست بدما و قریب باشد و اسلام مکتوب **تقصت و دویم**
 معلوم کرده ام که بعضی از کلاتان اینجا با ایشان حوائق اند و بعضی سنیین نیز در امر خود
 بعضی از آنها را استعمال ساخته بازی را از پیش باید ببرد و با جریان رنگ مصداق کتب
 نقش نگارند و بدست باید آورد و مطالب عمد که بدست رسیده و راجحای آن باید گوشید و در
 برج صمد مخالفان گران خواهد آمد و از سبک سری عرق حیدر آنها خواهم چسبید و شکل در بنگاه
 راه خواهد یافت و تقیر غلات طبع و وضع کرد و تو شتم که در سرشته تمیز خود آگاه سازند تا
 بنامت معیه دقوی گدشته شود و امتیاطی محل را کار فرمودند و اخفا نمودند **و**
 مصلحت نیست که از پرده بروی افتد و از مدینه و مجلس رندان خبری نیست که نیست
 اسد با رفان کفری این است اگر حرکت اضطرابی روزی چند از خدمت جدا شده
 حقوق و برینا و فراموش کردن یکبار چندی که از مدینه رفته باشد انتقام بعقوبت از آنها
 کشیدن و در از شاق که ریاست بلکه معیه آنها انسان در آوردی سرکار برین آورد که در
 حرفی در بنیاب رقم کردم اگر تقویت بنای دولت و اساس فیکانی مشکور است همراه جواب
 این خط بنام خان مسطور عنایت نامه شش بر حسن طلب مرسل شود و با دو توفیق نهایی
 رفیق با و سلامت **مکتوب شصت و سیوم** میر حسین خان صاحب
 خلت رشید شصت خان صاحب که التمهید و دو ایشان صحبت اصول و فروع رسیده است
 و رساله اسفند ایشان با تمام و اکمال انجامیده با قضا و بشریت که ابل کمال را هم نشان
 که بر نیست محمودا ارباب عیال را با همه تازان و اربابانی حکمی کرده اند و نظر حقوق
 خصوصیت قایم بر خدمت ایشان آورده و تین مست که بکلا خدمت عنایت خودی
 و مطالعات حیثیات شخصی در علم ترمیم و تقسیم دل نهاده و جای آنکه هیچ موافقات نگردد

بجهت
 قریب
 دارد و شایسته

احرام آن صدقه علیه سببه اندیم با کرام و احترام و بجزیم و انعام درین ثوابت و عین
 اگرچه از راق و رانی که لایحه بزرگی است فقیر و غنی و سیر و سیر با این محل بزرگواران خرم
 و در باب مانت صاحب شفق مهربان و دلد بزرگوار این فوجان فوجان فوجان فوجان
 احوال این فامان مالیشان سبب ملازمان نرسید و در زبان روال بقدم نگرید و نافرمانی
 این همه جبهه پر دانی نمیشد اگرچه درین ایام حال ملازمان مسکین معلوم است و استام
مکتوب شصت و چهارم در مذکور کمالات و دستگاه میان احسان و انوار
 احمدی را خدمت کردیم که بار عایت ادب رفاقت بودن در خدمت ادب است و حسب طلب
 فتوحات و در منزلت است و انداخته اند بکمال با خند و صفا و ماچه در امر حاش و در انصاف
 زبانی توجه احسن مرعی داشته باشند که اینجانی باعث خوشنودی فقیر است و در میان این قوم سبب
 ترقی در دین و دنیا بشهر طریح ظن و صدق عقیدت است یقین است که میر سید فغان که انبیا
 محبت و هم بلا حظه کمال نسبت طریقه را اعز تر از جان است مشمول الطاف خاص الهی بود
 و معلوم نیست که قدر میرزا محمد علی بیگ معلوم ملازمان شده است یا نه و میر شرف الدین
 که بجان مناس و ایشانست و مرا عزیز تر از جان و در صفات شرف از حیاء و وفادار و صدق
 و صفا و حسن فرست و پاک است نظیر ندارد تا آنکه حاکمان مان کار با عده مباحثه فیض
 او بنمودند نظیر وفای عهد و اخلاص و محفیت قاصد ملازمت گردیده است یقین است که
 از مراتب قدر دانی و حق شناسی و قیقه فرو خواسته گذشت انشا الله تعالی و در دین
 سید بزرگ مفتاح الابواب فتوحات خواهد شد بهم تبذیر و هم تا شیر چون میر سید فغان است
 و چنانچه بیار کشید و مطلقا استطاعت ندارد در غیر کثرت ناخیر حکم است و السلام
مکتوب شصت و پنجم فقیر تا بریت صالحه تعلیمی و در امر خود کرده با آنکه

خلاف طور من بود اکنون تکلیف و تمیز آن ضرور افتاد و اگر چه حیدر هم کاتبان با هم مشورت
 و فرست قبول شدست در باب انرا من خود کرده اندست **نشدی یا نشندی** من گفتگو می کنم
 معلوم شده است که اقران و امثال آن بزرگ یعنی سلاطین و بزرگ تر وسط و غرض و مراسلات
 در امر بود یعنی در امر خلافت با ایشان دانند باین مصلحت در جواب هر کسی که قبول و اجابت
 پیش خود آیند در عالم دنیا و داری معنای نیست یعنی است که در استحقاق امر و عدم آن داخل
 نخواهند بود و نیز بندگان کاتبان مناب زندگی خود دانسته قبول مطالب و امالی باقی آثار را
 تکلیف میکنند اقبال بآن نمیتواند کرد و کرد کس که معنی که بکلیت نفس می خورد و خواب منبر روزه
 را رعایت دانسته تنگ محکومی با وجود و تهمت حکومت بر بند و هر چه است که از چنین کس چه توقع
 است فرست که با غرض و سببها باقی معانی حکم شده و عید و جوان بر هم خورده است بعد از آن
 اگر خدا که عمل خواهد آمد همان بدنامی سابق در پیش است فکر از دنیا و دنیا فانی خواهد بود و کما
 مستورند و در این بین بر تعلق قبول خواهد کرد و ختم که موصوف با علم دیانت و عقل و فرست
 باشد و ترجم بر خلق خدا مستور داشته و قدر شایسته که بر شایسته با خود یک ساخته اند و شایسته
 نفس ملک مقامه نفسانی را یکسو داشته در اصلاح عالم و عالیشان کردن و عبادت و عبادت
 داشته بهر طریقی که تکلیف کند و بلا خط این مراتب اقبال قبول فرماید اگر چه بجهت بر نامه
 و این خصوصیات امر و زودین فروغ خاص محتاج است و مخصوص و غیر با همه بیگانه از حال هر کسی
 مطلع است پس دنیا و بعد ازین بزرگ تر نباید داشت و گرفتار نیست و چنین غریزی بایست
 دانستم که مکتوب شصت و ششم فقیر زدی آرزوی تو لب لبی نماز الملک
 خجالتی دارم باین طریقت که دست مرا بجهت بماند از آنکه بگذرد و در فقر از غف نمود
 خبر و در خود بر ساختم و ایشان در تنه ای بماند و بیک در فقر و ملاقات نمود فقیر از غف نماند

بشر آنکه فقیر و قسماات جاه هرگز داخل نخواهم شد و شرط دیگر آنست که تا دم آب مدارای
 نواب قبول نخواهم نمود و راضی باشم یا نه اگر شمارا میسر شود نواب ما این شرط را راضی ساختن
 اطلاع دهید تا حرکت بانمودن نشود و بعضی آثار دفع ملاقات ضعیف است خدا بر طریقه
 حضرات شمارا مستقیم دارد و که اشتغال دنیا دلی و صحبت بیکانگان طریقه با عظیم است و
 اشوس آنست که برای مساش معاد را دعا گفته اید و بدست نی آید اگر چه بر وجه مساش بنا
 معاد است اگر میسر شود و مسرع شد که نواب و طائف طلبه رفیقان خود را که در هر یک
 از اینها فائده دیگر دارد و بنای غیر حاضری موقوف بنمایند چنانچه وظیفه شاه محمد که از یاران طریقه
 و خل ذیل موقوفان شده اگر توانید بگویند که بنا بر دولتخواهی این قاعده را موقوف نمایند
 که ضرر دارد و اندیشه آنست که وظیفه محمد احسان احمدی نیز موقوف خواهد شد پس معلوم اسلام
مکتوب شصت و هفتم بسم میرسد که مقرران نواب تقریب اشخاص دیگر
 از اقربان و امثال آن بزرگ معهود که با او عهد و پیمان نموده و بیعت با نواب میسازند
 می آرند و در وقت خاص نواب را از اینجی مستعجیه ساخته جواب گرفته بنویسید اگر چه بر جواب
 دنیا داران اعتمادی نیست که اینها آنچه دران مرفه خود می بینند اگر چه آخر کار مضرب باشد و اصل و
 و عهد و پیمان بر طاق زبان میگردد و بنواب باید گفت که کسی است که بار بار جاسوس کند و
 واقع شده است اگر نفس از این چنین است این معنی را قانع دانند و کاما از ان هندی بگیرند
 که به از دورین عرصه کسی بنظر نمی آید و باز دارند ده سازند و از گفته در و ملکویان غرض برست
 و بان دریده کار را مضایق کنند و بر عهد و پیمان تا استقامت نخواهند کرد و بر دوم هم می
 حاجت می خواهم و اصول مطلب محال است و نیز بگویند که میری کنند که مردم را اعتمادی
 بر ذل و فعل نشان پیدا شود و ما باید و میر جوی بایشان نمایند و نیز بگویند که درین ایام عهد
 میگرد

با خدا بند که بیدارین بدین و دیانت، به او در دالت با خلق خدا ایست آید از برکت این
 اگر که خدای بانشیزد و دیگر از کار و نشود و هر امری که در وقت است تا خیر ما بوس شوند
 در وقت خیر و خیر از ناپسند نگردند و قاضی القضاة حال و محبیه الدین خان که در عالم کمال
 دارد و در دیانت و عدالت نظر ندارد و با غیر بر لطف از هر امری که گشته و پیش ازین هم در باب
 ایشان متوجه خبر با گفته هم بعد تصرف بر ملکیت بجای ایشان اگر نخواهد شد چون غیر و غیر
 نخواهد شد که در وقت قاضی آب حرم است و در امتیاز از نفس نیست خوشامد بلکه محبت الهیست
 اگر چه بنی غالب بعد تصرف بر ملک صحبت ما و ایشان برادر نخواهد شد که مناسبست مزاجی
 و میان نیست لیکن کما سیالی ایشان بشیر طاک و جو در شان از برای خلایق مفید باشد
 مقصود است و اسلام مکتوب شخصیت همیشه خط شاربید و از معنایین
 و شش آیین گذشت برین آنچه گذشت چون عرض خصایف نماید بهر بنای ملایم نیست
 صاحب است صبر که بهر دار جائز نفیر و گذر این لای اعتباری که ذواب با ستا کرد و اندک گوی
 ما فیترستی بابتی که در دوسرین را نشی بکشد هم خوب شد آنچه شد حال الطبی مانده گذشت
 ازین جهت ما موس در دست خدایمان که بچه را و او در خلایق طبع و دین مندر مکن
 کردیم حال از تمام است ازین کار و دوسرین دیگر هم نباید کشته و دعای بر جگر افشرد و کرد و است
 را باید دید شاید که اصلاح عالم در صورت گیر و اگر اندک لای ذواب تا اینجا کشد که روز مره
 همه موقوف شود و دن آنجا مهابت است ان الله هو الیقین ذو القوی المبین
 بعد و دست حوصله را کار باید فرمود و بانک حرکت تا و انان از عاقلانید رفت اینها و الله تعالی
 این بگوید و طیف حزب الحسد را و همه برادران بخواند باشد در ستم سلطان مملوئی حسا
 از غیر آخر از و در سبب آن معلوم نیست و ایشان لافاتی داشتند از با هم مملوئی است

همیشه سلام و اشتیاق و معذرت از طرف نشان میشد سر این سلوک نیز مخوفیم و فقیر اندیشه بودیم
 روی مهیور از خفا تغییر برده روی زرد و خور را سخموده و خدا تنها بد که بهمان فکر است و احواس
 گرفتار است و اسلام مکتوب **بصفت** و **نهم** از خفا شما که مشایخ احوال نگه داشت
 بود و کم قرار پیدا داد دیگر اخبار متبرنی و اصولی مطلقا معلوم شد عجب کار است نفع و دشمنان می
 در پیش است و حفظ جان و آبروی حصول مقصود منظور در چنین وقت بی صرفت مبلع واقع
 جانفشانی از رفیقان تازه و دراز اندازده عقل است اگر مبلغ گران در خزان بنا شد بقدر مقدار
 و بمقدار ضرورت میروم نرمی باید و اگر وفاقت خواب از بهر آخرت نیست رفاد یکطرف نفع
 فاقه خود باید نمود و از اینجا مخالفتان رعایتی میروم بکنند و بساجت رینی میسازند و عزیزانی که
 بگفته فقیر را بهر دین مالی این نفوس را گذاشته پنج سفر کنند و نیم نافر دوم آل بنابند بمن آفرین
 نخواهند کرد اگر رسید انستم سردار مالکس را که هر قوم با ما رابطی دارند صرفی میدادیم و منیر شاد
چشم بی ندی کرد و بمن آنچه بقارون در کرد و ارشاد خان بان خوابها و بختها و خان
 بان و لهر بها و محمد خان آفریدی شخصی است که باندک سی سرداران لشکر و بسیار را بخود میکشد
 و هنگام آمدن آنها را برهم میزند و اینها همه فاقه تاجری در پی میکشد اسطاعت سفر کجا دارند تا اندک
 نشود و وعده مکرر وصول روزمره بمیان نیاید کار مشکل است و از قربانان خود چه نویسم
 که باین ربط قوی گاه باز و اشتیاق ایشان منتسب نشده بر مکان افتاده اند این هر دو مکتوب
 از طرف خود از نظر خواب بگذرانند باندیشه تا خبر جواب بنواب خوشقیم و نزد روی سخن بجای
 سعادت خان را شاه و لیثان بزور همراه خود برده هنوز مرا صحبت ننموده که شود و مقصود تقصیر
 ناکرده رسانیده شود و اسلام مکتوب **بصفت** **دوم** اینجا از آوازه صلح خواب
 و جات با نجیب خان گوشها پرست و اینجا از داران متبرن مکتوب معلوم شد جات با رسول

بنا بر محبت خود به واسطه راجه بهادر سنگه و وزیر سنگه استی می کند و ذکر لواب برای تنبیه است
 چرا که لواب خواجه از بی سامانی و قاضی و خواجه از مساک مردم راجه ساخت و در نظر با
 سبک شد و در پیرامون کسی را بر لواب اعتمادی نماند و دیگر یکدیام مردی کسی طرف لواب
 بگیرد و باید که لواب از غریب و دشمنان آگاه باشد چه با و دشمنان دیگر هر که از طرف لواب
 در پی می آید اول اغراض خود را مقدم دارد و اعتماد می آورد و نفوذت هر کسی نیست که شتاب
 عزیزان بنویسم ولی نگشتم که امید رفتن دعوای شهر تا اخبار محل از فقیر بنیان نماند
 و آنچه واقعت بنفیر برسد هر چند بگوید که لواب از بدید خود در دشمنان
 بهرند نداند و اگر بنانی میگذراستم که با و ان تماشا بکند و بدیشلی آنکه اهل مشورت لواب
 بهر سوغا و همه غرض پرست اکثر از قوم پهل و آنچه بدشرفا اند منافق و بیخفا و اینها را
 بی اعتمادی آفات که نه بخیر او امید می بینند دارند و نه از شر او بی قطع ماکجا دام
 میداد و گفتم آشنای و آشنایان او برین دوزخی آید و اگر نه مرا با دنیا و اهل آن چه کما
 و در ویشان شهر هم خوش نیستند آنها را که خویشتن را نه داده اند و در این امانان
 ساخته حریف شده اند و آنها که فایده و آهنا نرسیده ولی راجه و عیبت بسوزند و چرا
 با منظر اب قلبی توجه دوا کنند که با عیبت برسد و لواب از فقر و در ویشان با هر کس
 در مومن و جوع دارد و خود را چنان بکند و کسی را به است که بر ذمه او افتد و عای خلاق
 در عهد ایشان از کز گشید باید و بدید میشود و خدا بجا و برسد خالیان را مستحق و معلوم
 را راضی گرداند - و اسلام مکتوب بهفتاد و یکم شاه ابدالی در میان
 رخت اقامت انداخته و تیمور مرزا پسر کلان خود را با افغان بکلیان برای بنده و
 ممالک خراسان رخصت کرده اند از این اصلاح مملکت پنجاب و ملتان که سر دوا

۹۲
 شاه ابدالی مراد
 راجه و در این
 است و ابدالی
 در قوسه

له اوقات
توجه خیر

درین ایام از تسبیح افتاد و در سر وارد و غالب است که بکار از انوار خود بگیرد و اگر
عاجت حرکت خود او خواهد افتاد تا لایق بود و سلطان خواهد رسید آخر ملک دست سر میزد
ندارد و اوقات درسم بنیاده فوج قدیم همراه و او و پس و مردم و بی که عادت بود
و از نعل انصاری دست پاچه میشوند و اینجا فراموشی است و همین مناسب است
که گفته اند از راه در مقصد و بی نکل آبروی ما و شما یک است پای گریز نداریم عرض برین آیت کرده ام
خففتن الی الله بر من مستحقان به بهرت پور بالفعل خوب است اما چرا آینه خوب است
که آخر در آن حدود درفته معلوم شود من خود کور سواد فتنی فخرم از متهمان هسته چنین معلوم
میشود و از اب را خوب شناخته ایم پس در بهر صورت شکر و شکایت چرا در عزیزان بعد از فخر
خود درمی یابند شخصی از بعضی آثار ملا را از منی از انوار بگمان میکنند و دیگری بنیاد بعضی علما را
ناراضی تصور میکنند و هر دو در حقیقت کار فاضل فقر اشل آینه اند که هر که از اب بهر چیزی که
باشد ملحق میشود و عکس آن درین آینه منعکس میگردد و گاهی که از منی بنیاد بعضی در حق
و عاری باشد برین آینه صورتی نماید و مردم در گفتگو با من و از این میزان بیاد دارند
انشاء الله حرکت اما این ازین برون باین میزان خوانده یافت اگر از اب ملحق بار
در می یافت و اعتمادی بر سلامت عقل ماسک و در استقامت مصالح و فساد و استقامت
و استقامت و پیرو توجه قوی و تدبیر منید بر احوال الله بکار مجرب و بکار ما مشکل است که آنجا
عقل و مشرق را اعتبار نیست احمد بشد که آنجا لایق نشان ما بنویسند و بی توجه در امور ملکی و مالی
از ما بفرستند یا به انقید که به رعایت خاطر اعزّه زبان را باین کلمات آلودیم انقبال
کشیدیم و السلام مکتوب مرقم دو و دویم آنجا از احوال و شهر و دوزخ است
که در هر فرد بنام و رفات تعالی و تقدس معلوم میشود و این را التوحید منعارف دانسته اند

غلط است و بعد که پیش از باب معدت و جو دست از مرسته صفات بالانیت خواه برزعم
 خود آن را و حید ذات و اندوخته در واحد حقیقی در مرتبه کثرت انکارند چنانچه پیر با حضرت میگرد
 یعنی الله تعالی غنه و کثرتی فرموده صوتی الکمالات نبوت هر دو دارد و تجلی ذات الیاسم
 صفات شریف شده و اندک که شهر و توحید میسر شود از عالم دیگر است شکر خدا باید کرد که مثل طر شا
 با کار ما این دولت مشرف سازند اما مسلم از آن شهید عیدیت خود و عیدیت حق نیست
 که مطابق ظاهر شریف است و مناسب بهر نت حضرت ابیاعلیهم الصلوه والسلام مکشوب
سفت او و سیوم و اصل نمودن مانند سر و طاق جوی و طریقه معانیته ندارد
 که دست شاست تغییر است و آنچه در اندوه کسب طریقه و الزام صحبت و روشن کرد و معانی
 میسر گرداند و دل فقیر هم بسیار این عزیز سبک شد ظاهر انجسی قوی داد اگر فقیر صحبت تمام
 کانیست که با یک از آنها در خلعتی غریب از کار و معانی شسته این تیر و دنیا چند با تیر و دنیا و تیر و دنیا
 میباید و این مردم چو که در حق مالک هم میگویند این چنین معیت و معانی باید که صلوات بر پیغمبر و آله
 از ظاهر خود بخشد علی التقریر باید کرد و بعد نوبتی بسوایند است چه در این خلعت کمر
 خورشید است به از فقر و عار فانه آبا و رسانند و از حال قائم ایشان نوشن متغذ لال
 از سال داشتن است و لی خبری از حال ذوی معصیت است و الله اعلم بحکم خیران
 و غیره از فائده کشی غم فرغانه دارد خدا بخندد و آن خواه برسانند و راست خواهد آمد و در کمال
 بر کسی همراه است و اسلام مکشوب **سفت او و چهارم** ایشان غم زن
 و فرزند خودند از این است بچشم و پدید با هر از اخذ طریقه بعد است که تمام روز از توحید
 نیست طاقت طاق شده است اما سعادتی نمیدانند و زیاده از این معانی نشاء حال
 و غریب درین نوم ساینه میشود و آثار غریبه بچهره می آید این حرکت بسیار سجا و دل شده

و از دور و دانا این مردم با تمام خبر و در وقت حرام بعضی آیند از اوست علی کمتر
 آگاه اند و علوم علمای آنها زیاده چو دوشه فقه را با جمله حرکت باین طرفها از برای مردم بخیرند
 مفید و تن شده از سبیل و امر و همه تا شنا چو پانچ و در جمیع منازل دست و دست و جاهد جماعه
 مردم از قوم لر و سید اکثر و از مردم هندی کمتر از خطره علیه نموند و سوز و ستاگر و دیدند و جا
 از آنها همراه آمده اند بعدد رفاقت بدلی برای کب مقامات میروند و اکثر علمای اینده و مشرف
 به نسبت طریقه شده و برای آنها که همراه فقیر می توانستند بدلی رفت میسر بین فلان که از مقامات
 گذشته اجازت مطلقه یافته و در توجه کرمی بسیار دارد و انشا قاضی اینام از شهر برای دیدن فقیر
 رسیده بار و ندی می خواند و این بلاد گذشته ام مردم از صحبت این بزرگ زاده بسیار فایز میگیرند
 و خیلی رونق کرده اند اما کار یک کس نیست که از عهده این قافله بر آید چنانچه دارم که شمار هم
 طلبید و چنین شهر را به شما و بعضی را به میر سبین خان فخرین تمام ما ملایکات نموده با همه کس
 بر روز به شمار توجه می افتد و هر سعادت و محافظه سر و خان را نذر تو فریق مده که روزی چند با ما
 باشد که محبت او حق بسیار بر ما ثابت کرده شمره و نتیجه برگردد و السلام مکتوب
هفتاد و پنجم بعد حمد و صلوة از فقیر جا سخنان جناب فضیلت دولاب باب
 مولای صاحب سلم الرحمن سلام نمایند که حق تعالی آن مروج شریعت و منور طریقت و نور حکم
 دین و دیانت گزیند مثلکم و سلمه اما لکم راسلالت و ابرونیک و بد شما بعینه تنک و فقیر
 و دهر و شما با عتدا فقیر عزیزترین موجودات هست و مصدر چنین انوار فیوض و برکات و ذکر
 از شما عزیز تر و در امانات از بهر چو یعنی انانی بیت شما مخلصه ندایم و ما و این اواخر فقیری
 خجسته و منظمی که صحبت کسی خوش نمی آید بهم رسیده با یاران حلقه هم قدم رتبه می نشینم و در این
 از توفیق نیست بسبیل تنفوه پیروی سبک بند و در رتبه انعام و د با و شمس بسیار بگردد

بپوشش خاندان
 بپوشش خاندان

میگرداند و جگها بجا میبرد من و روان تاب این کرده ندارم خیر و لگداز دست و پا از
 اینجا بدل و در منزل رسانید غیب کس مباد و علامات سعادت زیاد و برین چه خواهد بود
 که من شما صاحب کمال مکلف امور اخروی او گردید و از هر عارضه سرخورد و ارجح الله فیتر
 سخت نشوئیس و از هر طبعی تغیر تغیر شده و اگر اندام خود ماین بر خود داری نمیشدیم که بخت
 بسیار این نشوئیس رسیده است خدا او را عمر روزی کند و میر علی او دنیا و جسد نیست چنین
 سرسبک زند علی رضا خان چون طریقه را از تغیر گرفتند و ذکر لطائف حس جاری شده
 در نفی و انبات شروع کرده اند بخدمت میرند و حلقه شما داخل خواهند شد توجه بر لطیف
 قلب ایشان که اول کار این لطیفه مشغولست ضرورت و هجوم ملالت و اندوه و فتوحات
 ظاهری و مخزنی علی آید و لشکر باطن نیز مرقوم بشکود و هم هر چه بشود و یا رسلاست مانند
 باران حلقه مزج بمقتضی و اندوختنیات میکنند و مشهور همان غائب در وصول نبوض و
 رکات کام حاضران و داند و اسلام مکتوب **مفت و ششم**
 تغیر از طریقه بر شمار زی زهر بار بودم چون احتمال مضرت بود خود را جزو باز اندادم و
 دمای خنجره و حق تمام کردم تا فاطمه شد الحال که تمام از در خدر در آمد به صاف تر شدیم
 و همان کریم خاطر من دارد و بر لعلی که فیما بین او شناسست تقاضای آن میکند که اگر خلاف
 معقول گفته شود بنا بر قاعده جن فتن که لازم این نسبت تسلیم نمایند چه جای اظهار
 محبت در مقابل حرف معقول فقیر را قدر کالات و حقوق اخلاص شما به منویست باب
 خیر خواهی به نیت تربیت اظهار ملای تقاضا افتاد خدا متعالی معید گرداند خبر کالات
 از دانه مرمره لغت انعام رسیده زهره و آب و دل را کباب گردانید خدا متعالی آن مرحوم را
 یا مرزد در رزق آنچه کرده بگذراند که مشمول اعتنا و الطاف الهی است از بر خود دار

الحمد لله اذ ریشه دایم سلب غم و الم کرده میشود انشا الله تعالی زود تسل میشود آخر
 نسبت طریقه و اطمینان نفس کار خود خواهد کرد و خاطر جمع باد و باخوان طریقه اخوات
 بانی پت به سلام رسانند مکتوب مفصلاً و مختصراً برادرین عجب کار است
 که هر دو صد از مردم بانی پت بر بزرگسایان شهادت نماید معلوم نیست چه عمل از شما واقع میشود و اگر
 راستی و دو بانی شهادت از مردم است از ان راستی بگذرد برادر حفظ حرمت تبادل
 هم خاطر مردم معنی دارد که طریقه و پیران طریقه بدنام میشوند برادر خاطر لطیفان دیگران را
 آزرده کردن و خود را بدنام ساختن با این کمالات ظاهری و باطنی دور اعتدال است
 انکار مردم باعث خرابی کارخانه ارشاد است شما میدانید از پادشاه مرآتونی نیست
 که با این مزاج که من و اعم متشی از همین رسد و رفته از کلاوئی رسد که سید فیض الله شریف
 بر ملاک اندوختن حیات ننماید معلوم نیست که اهل فقیر در کدام طوطی در غیر است که مبرر
 و باران میسوزند و فقیر این در حقیقت و بیچکاره یعنی دلیل الله را بر اختیار دوست میدارد
 و عکس محبت او در هر آن قلب فقیر افتاده و گم در باطن هرگز نقشی از نقوش صوفی کائنات
 نمی نشیند و معرفت نمادان مالیشان این صامیان که در عرصه آمده اند ما فقیر مشهور
 اما اتهام احلاس ایشان اینجا میتوان دریافت که جواب رفات را ننوشتند اگر چه کثرت
 اشغال غده میخوابد اما من و دو آنه ما تاب این بے اتهامی نیست و حکم انصاف انتظار
 جواب سفارش بناباید که جواب این مراسلات بعمل آوردن است الحمد لله که درین قاعده
 تقصیری را و نیافته جزایم الله منظور ازین تمهید آنست که خدمت زاده میان نفس علی
 از باران طریقه و میان شرف الدین آشنا زاده و آشنای کلمه انجیری از فقیر در دستند
 جواب دادون کفر آئین آدمیت بود ناچار دست تجریر زدم شاید که آنرا نکند و کار اینها که

مقصود فقرت صورت گیرد و اسلام مکتوب مرقوم و همیشه حضرت مردم
 بجانب پانی پت و اونی و خواست ایشان قرار یافته باید که بعد رسیدن ایشان در
 و بجوی و خاطر داری بماند تا مکوشید و در وعظ و نصیحت خوشن بکنید و با تاملت بسیار
 اگر فقیر را در قفا بگویند هرگز مقابلت نماید و هرگز نه پر سیزید که خیر ما دشمنان است مگر
 که را از حد بگذرد و آنوقت بشورت پیر علی که با وجود خیریت ایشان طرند و فقیرت فخر
 مزا ابدان ایشان هر چه مناسب وقت باشد بملل آید و اگر ایشان بخانه کس برود هرگز
 نگذارد و در امور مباحه توسی ضرورت که مباد از فردا سود یافته پیدا شود پیر علی تصور سودا
 موردنی و در و در پس تامل ادم ضرورت و اگر خواهند تمامه که مباد از سودای الله
 حوزتنگ آمد و در تر برود و دعا کنند که مزاج سودا میان بصلح آید و فقیر را در پانی پت
 از خشت و فغان مباد شما خاطر جمع نیست که مرا از غرض محبتی که با خاندان شما هست تا بخیل
 این کردان نیست ازین راه و در قصد آن طرف مترودم کسی شما را نخواهد گفت که کنا گریه
 چرا که عالمی ظاهر و باطن بدان شما آونیده است اما ندرون و ما خواهند از شما بسیار معنی
 اندر می آید و اقبال و سلام مکتوب مرقوم و و نیم نقش قدسی و شخص
 علوی مهران قدردان این بیکار و پیمان فزید الدین خان صاحب کتایب نظر از کمالات
 حوزة رکالات شما بسیار میداند و این مسائل طریقه از مولفات شما در خدمت ایشان بود
 برای اسباب گرفته و نسخ دیگر در همین باب که برای صبی شریفه میان منیر صاحب لیث
 کرده اند و درین سفر سنبلی از نظر گذشت برای چندین بسیار نیست فرصت نقل و انجا
 بافته اگر سوده آن پیش شما باشد ارسال دارد که نقل گفته شود و طومارها و نسخوده رساله
 لندن بهرقت مرقوم غلام علی رسیده و بمطالعه این مطالب و مسائل را چند شرف شده

از موهب عظمی و عطیات کبری دانست و تحقیق بعد توضیح کجایانته میشود و خطا بر و ششم بارگشت
 فی برکتانکم باید که رسال صغیر و کبیر مصنفات خود و مجله ی جمع نمایند و قائل نگیند و چهار مجله
 سیر نبوی که طلبیده اید سه مجله از ان حواله محمد عظیم کردم و مجله ثالث را بباریت روزه و خید
 نزد خود نگاه داشته ام درین ایام بر خاطر شوق اتباع سنت بسیار مستولی است بر آردن
 احوال بهیزان سنت به ازین کتابی نیست بوقت ملاقات حواله نموده و شود بشرط آنکه انتساب
 بعضی اشعار آن بفارسی برداشته بمن بیدید که اتباع سنت را به از و سیلی نیست اگر اراده
 هر یک که شرح خلاصه السیر و اید نظر بر شان علم خود نموده می تمام بکار باید بردن و از
 مجله اول چه بد شود نو شرح سفر السموات و مودست امامیان مادر و معاده آنرا خود هرگاه
 شما المپیذ به تحقیق تری از این بکلیست آنرا هم حواله محمد عظیم کردم این خط از درین مصنف گذشت
 و خوانی به خط مصنف دارد و خط شیخ عبدالحق رامی شناسم قدراً زیادند و آب و تاب نگاه
 دارند چنانچه هست هر چند حضرت مولوی انیم الله قریب نیست نسخه سلف السلول را امروز
 حواله ایشان کرده و رساله خلاصه السیر ترجمه شاه ولی الله صاحب که هر دو پیش بقیه بود نیز
 ارسال شده بداند برساند السلام مکتوب هشتم و دم بر خود و ارحم الله و مجله
 رسیدند و بر عایت حرارت هوا چند مقام کردم بعد نزول باران است و چهارم هم حضرت
 مردم محل قرار یافت ساری و بار بردار و مردم به رفته شام بکشتند که است و سبوط بن مایه بود
 به دروازه فرستاده بودند که آثار ولادت حدکار خان پیر علی ظاهر شد و ورق تدبیر گشت
 که بچ موفوق شایع که دو شنبه بود احمد الله را خجست نمودیم چون با جماعه گنج رسید قریب
 سرار به بیله از ان طرف می آمدند بیکبار ریختند برین هر دو جوان چون اینها مستعد جنگ
 شدند دست از براق اینها برداشتند و بقیه بار به بار از محمد حمل کردند که این خجسته را

ملک و یار و رفقای آنها را در آن شهر چند روز تحمل مانع آید و فائده نکرد بد قطع نشد
 بسیار در جایگاه آن مردان توقف کردند این بر خوردار بر سر آنها رسید بقیه طلب نمودند
 بجنک ربه حاجت و فقه و روح گردید مانع قتل لے جان و تبریدی او نگذاشت و بجا
 بر آمان انداخته و بر وی این آفرین کردن پارچه پاک نمایان شست کرده بودند فرام آرد
 حواله نمودند و قتل و این بر خوردار با وجود شدت آفتاب و حرارت مسافت شش روز
 طعم کرد و وقت عصر بغیر خانه مراجعت نمود و یک نغمه شمشیر بر شانه رسیده مفت بخندید
 اندر مزاج خوب است و فیر رتن خود تا غسل صحتش این بر خوردار موقوف داشته اند و الله
 تعالی در یک هفته بهی شود زخم عمیق نیست خاطر طبع و اندک و کار رساند کرده هزار
 آفرین و هزار شکر که جان و آبروی او خدا سلامت داشت و سلامت -
 بکتوب شداد و حکم ساخته و این ایام اینست که امروز که است و بنهم جایگاه
 است بعد زوال کابلی صاحب یعنی والد شاهما حلت نموده بهیشت یک صریح آمد و خبر داد
 حکیم شریف خان صاحب ندیر تکفین و بنهم نموده روانه پانیات خواهد بود اگر میسر
 شود فقیر برای ناز باز و خواهم رفت و اینوقت هر چه از ضعیف و تبلیس قرآن مجید است
 حاضر بود بنام آن مرحوم گدانه انداخته شد و اینها رحمت کی در باره و صنف رطب آن
 مرحوم به حالتی بر من گذشت که بخیر می آید اما بنده و اما الله و چون اکنون تنها این
 که خدا بهیچ و را یعنی متعلقان ایشان انداخته و داد که مستوره و برگزیده ایشان و در آن خان
 نماند و در فقیر نیز حالتی نماند و فردا پس فردا خبر انتقال با بسم خواهد رسید بیخ میل الهی
 بخدمت حاضر خواهد شد از تو به خرقه محروم نماند و قلب او تنویر حاصل شده قطع نشد
 هنوز شریح نکرده مرد نکند ولی است و نور و رحمت مردم محل از غایب نسبت بقریه که از

مدتی در آن توجیه و وقت التزام کرده اند مزاج ایشان تغییر یافته در انقطاع از دنیا
 و اقبال با حضرت و محبت خدا و رسول او صلوات الله علیه و سلم ترقیات نمایان معلوم میشود
 و زندگی صدقیان در کمال متابعت میکنند و آثار غرور و فريب معلوم نمیشود و استقامت
مکتوب هشتم و دویکم هر چه بامردم از اردو بت میرسد جزای اعمال
 آنچه بر تواید از ظلمات غم و همزگی باکی و گستاخی است هم چه اگر با بزرگان با ادب
 و با حوزدان بهر شفقت زندگی نمایند هیچ کس بدی با شما نمی تواند کرد و در اطاعت و محبت
 شوم هر فلاح دین و دنیا در مقابل او تعالی موقوف بر آن است باید که بشیر و غضب و غصه را
 بپای خود در زبان را از کلمات نالائق باز باید داشت و عقیده در نماز هم باید کرد و بعد از این
 اسبویه قدرت دارد که شمار را بخاند و اسفرنج کدام مسلمان مسلمان را منع خواهد کرد و
 بیشتر آنکه فرض شود و بر شما فرض نیست و اگر مستورات توفیق یابند و از شما توجیه خواهند التماس
 توجیه بهر سید اجازت است تاثیر خواهد شد انجناب پیران امید قوی است و دیگر الهی جلشان
 و اتباع رسالت پناهی صلوات الله علیه و سلم مقید باشید و رعایت دوی استحقاق و اخلاق
 لازم گیرید و موجب نیکبختی و کامیابی دارین خواهد شد و السلام - **مکتوب**
هشتم و دویستم معلوم شد که لا و حج کرده اید از دینداری ظاهر و نسبت باطن
 بعد از آنکه با وجود عدم فرصت حج حقوق والدین و اطراف حق زوجه که بجهتین غم و الم مبتلا
 اختیار کردن و در تکلیف که بر او ادا نمی گزینی گردیدن از مثل شما با کمال مستبعد است باید
 که بر کردبات زمانه صبر نموده مانند اباب مقامات عالیه و رضا بقضایا که فرموده این خطره
 را از دل بر آرد یک فقیر را از آرزو بیاربدل خواهد رسید و آرزو در ایشان ذمی حق خوب نیست
 و آنچه از دم محبت فخر حق می باید نوشت شما خود نشسته اید صاحب تحریر فقیر نیست با خدا

مشغول بایه بود که کتبش نظر از قائده اجز سعادت اخروی را بت نبوی نیز در بن بست
 سیاحت کجی بے دود بے دام نیست + چه بخلوت نگاه حق آباد نم نیست + و از غیر در تحریر
 رسم عرابی تاخیر از برای آن واقع شده که در نامه جزین ماطه و قریب کردن باعث
 همچنان بنم میگردد که گیر حاسن متوفی را منتقم است در حق آن مرحوم توجیه کرده بودیم
 مشغول فضل و کرم الهی یافتیم و ختمها نیز کردیم و عاظمی و در بدو تهنیل هر قدر وسیله تمام انوار
 و از شکر ترقیات باطن که نوشته اید بجاست غیر هم معلوم و نمایم هر قدر در حلقه اول توجیه
 می شود و در رسادات کمالات نبوت و طول ظاهر میگردد از غزل استعداد شاست
 و تقسیم اوقات بر طاعات و تعقیب توجیه بیاران لازم گیرید انشاء الله فتوحات متواتر میشود
 و شگاینها نمایا و آوری تکبایزهای دوستی است رفته مشتمل بر عدم مراسلات رسید
 و تفسیر لغوی انجاسید و چون بن بے پروايتها خبر از ایتامی اخلاص سید در حلقه خلوت
 از ابرار بنی نابد این آگاه باشد و امید دار فتوحات و دجانی از دنگ و کلام
 مکتوب **مشتا و وحسارم** آنچه نوشته اید که درین نگاشته است تصدیق
 میباشند چه کسی دارد در تنگی و فراخی بسیار هر چه سیر خواهد شد خواهم فرستاد
 خدا یتیم را فقیر از خجالت نجات دهد که نوع شفقت و اعلا و دارد و من از ناسانی
 نرا به محذوم اگر فتوح مساعدت میکند و زندگی و فایده نماید انشاء الله قلعه رحمتها
 خواهم کرد که شما را اشفاق والدین غلاموش خواهد شد باید که در اخلاص پیران تجدید سبق
 کتاب در توجیه خدمت و الی بزرگوار خود و رعایا والدین و جد و شته بیکو شنید
 تا شما سواد حفظ بهر ساند یک شخص معتد را معتد ز نماید که جواب مانا بنویسند
 بهر کس از قائده گفتن مناسب نیست و السلام **مکتوب مشتا و و پنجم**

خدا شمار از سال زنده دارد که به سلوکی مردم محل به پاس خاطر قنبر محل میکنند و مقدر ما را
 با صلاح می آید باید که از نیک و بد اندون غافل نباشید تا فقیر شما را جمع در دنیا جزیریت ^{طالان}
 سند استغول با شتم و شتاب درین اجر شرک باشد و در خدمت مردم محل در عایت
 خاطر مرز شاه ملی بکشید خدا شمار زنده دارد که بسبب شما خاطر فقیر از طرف خانه جمیست
 و فقیر قریب خوش آمد مردم محل جزوه راضی بفرج برفاقت ایشان شده ام و در شان
 هند و شان را سجد اسپر دم و فیض طریقه بطریق قسمت در هر جا خواهیم بود خواهیم رساند
 اگر خدا اورا باز داشت فتوحست و گرنه هر چه با دابا و آخر سفر طاعت است و از غایت
 تجسته و هدائی احباب آسان شده است و اکثر یاران مانوس خورند و در وقت سخت
 یاران ملی خود معلومست و در بیمار شدن فقیر و بیانی است حکمت بود که حاجه از مردم
 اجنب و جماعه از صوفیان شب و روز خدمت میکردند و تمام خانه مولوی صاحب
 تدبیر و زاهدان مشغول بود و تا کجا شکر اینها بگویم بفضل الهی طبیب و دوا همه بپوشید
 عمر بانی بود و در نوقتی نماده بود خدا ملاقات روزی کند **مکتوب ششم**
 احوال مردم شهر از بیماری عام و ماسی تا کجا نویس خدا ازین بگذرد و بفضل الهی
 بر آرد که نسبی در امور سلطنت نماده خدا خیر کند و از زیارات مشایخ فراغ حاصل نموده
 بتعلیم طریقه و پرداخت احوال یاران ملقه صبح و شام مشغولست که ازین حرکت ^{مقصود}
 بود الحمد لله علی احسان باید که شما موافق گفته فقیر بر سر دیواری حاضر شده بکین سلی
 مسکیده باشد و قدیمی اگر فرمایند که ضروری باشد نظر حقوقی فرزند می تقدیم خواهیم رساند
 زیاده برین از شما امیدست و بر اعتماد آن بر خود و از خاطر جمع است و استلام
مکتوب ششم معلوم شد که تجنیز جنازه پادشاه بگیمنی و الله اعلم

مردی ثانیاً الله صاحب کرده و روانه پانی پت خواهند نمود و اطلاع یابد داد که نماز
سبزه که خواسته خواند اگر در سبج جامع بیارند این ضعیف هم داخل ثواب نماز گردد
که از شدت حرارت هوا تاب حرکت ندارد و جماعه کثیر درین سجد داخل این حسنه
خواهند شد و السلام مکتوب هشتم بعد از حد و مسئله از سبجی که در مسجد
نقییر جامعانان صاحبان آنجا حضور نمایان به رعایت صاحب مسله از خرمین طائفه
نمایند که محضر و ملائحه خط مشتمل بر ناکید طلب مولوی غفر الله صاحب او صلوات الله علیه
مسئله رخصت بر حسب بوطین و اقامه و سبجانه ایچده رقی ایشان به پیروی اند
بشمار آرد و الهاده ایشان نوید این رخصت و سلام رسانند و السلام
بر حاشیه رساله مولوی غلام محیی احمد و فصلی عاود و سر کرده علیا
محل جامع معقول و منقول به غلام محیی او صلوات الله علیه ایچده که نسبت اخوت حضرت
باین ایچده ان یعنی جامعانان دارند بحسب ایچای نقیر رساله محضر که در نقیر مسند
و حدت وجود و وحدت شهود و تحریر نموده از نظر گذرانیده غلط نیست که باین هم ایچاز
تذکره کافیت به بیانی دانی خراسان الله تعالی خیر ایچده امان عرض مسند تطبیق هر فصلی
این رفیق دین انگشتین اگر چه غالی از تکلفی نیست لیکن متضمن معلوم عمده است
ای اصلاح بین الفتنین العثمانین فخر الله عبداً الفاضل و لم یتمم و السلام
علی من اتبع الهدی

را بدلیل ثنای نمودن عهده علمای منبر است و ما را مسلمانان بان مکلف نیند .
 محبت ائمه اهل بیت الهی و تعظیم اصحاب کبار رضی الله عنهم برابر ضرورت دایم
 صراط مستقیم که فردا بصورت بطریق ظهور نماید بر کاردین جامیله و اعوجاجی ازان مستقیم
 نیست فردا از اینجا با ستقامت خواهد گذشت . یکبار از قضی بے ادب در جالبیست
 عمر فاروق رضی الله تعالی عنه زبان طعن کشا دو مار محبت دین و احترام اصحاب سید
 المرسلین صلی الله علیه و سلم غضب آورد بر سر آن بواب خنجر بکنیدم باضطرار تمام فریاد آورد
 که بجزرت امام حسن رضی الله عنه از سرین در گذرید بجزر دشمنان اسم مبارک حضرت امام غضب
 فرمود نشست و آن بے ادبی را صاف فرمودیم تعظیم جمیع اولیاء الله محبت یا منشیخ
 رحمه الله علیه لازم است در حق هر فردا اگر انداه نص و استفاد عقیده اخصیث نماید از حفظ
 مستبعد نمی شاید در حق حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که طریقه نو بیان نموده اند و مقامات
 و کمالات طریقه خود بسیار بخرید فرموده و زبده اصحاب آن طریقه بان مقامات و داروات
 رسیده ادا الوت هم زیاده شده اند و در آن مقامات هیچ شب نیست که باقر و هزاران علماء
 و عظام بر بنوا تر رسیده عقیده تسادی با اولیا یا انضالیات ایشان بر آن اکابر حجت القیام
 نباید نمود که آن کبرامو دین از منشیخ ایشانند . عمل بغیر عیت نمودن و تقوی گزیدن
 در بنوقت سخت متذرت که معاملات تباه شده و عمل موافق شرع گو یا موقوف گردیده
 اگر بر طبق رایت فقه و ظاهر فتوی عمل نموده آید و از محدثات امور بد اجتناب کرده شود
 بسیار غنیمت است آسماع برون الرقة و الترة تجلب الرحمة پس آنچه موجب رحمت الهی
 باشد چه احرام بود و در حرمت فرامی اخلالی نیست مکرون در اعراض مباح گفته اند و فرما
 کرده روزی رسول خدا صلی الله علیه و سلم در راه می رفتند و از نو بیع مبارک رسید گوش

فرمودند و عبد الله بن عمر بفرموده او را بعد از استماع امر نکردند پس معلوم شد که کمال
تقویٰ خدا خیر از چنین آواز است نزد کان گفتند که عمل بغیریت معمول دارند و از
اجتناب از سماع پر سرزمی همانند که در جزایر علماء اختلاف است و ترک مختلفه اولی
آنچه بنیاد کمال تقویٰ ذکر نمی آید و خود ذکر هر موقوف داشته اند -

مسئله توحید وجودی از ضروریات دین نیست لسان شرح از من ساکت است صوفیه
علیه از روی گفت و وجود ان بیان آن نموده از طلبه احوال محبت معذورند و بجا است
رسائل توحید و تکمیل معنی لا اله الا الله توحید حاصل نمودن نزد باب معرفت و فی
نظاره و یکبار از علماء و سماعی دید که علماء صوفیه بحضور سرور عالم صلی الله علیه و سلم حاضرند
علما از صوفیه شکایت نمودند که با رسول الله این عزیزان مشغولند و در شایع نمودند
و در شرع ظلمه پیدا شد با کان و اهانت اختیار کردند رسول خدا صلی الله علیه و سلم این کار
را از طلبه محبت که بجناب حق سبحان و از مندر و دانسته سکوت داشتند - یکبار از فقیر را در حق

واقع شد و نور فیه استکشف گشت نفوس تمام کائنات در آن محقق بود و قول حضرت شیخ اکبر
رحمه الله علیه با آمد الا شیاکوا عرض محفظة فی عیان و واحد و با فم که کوس
اسماء و صفات مدبره حکم که باطن وجود استیاری پیدا نموده در ظاهر وجود متکسر شده
مسند آنها متفرد گشته و در نفس الاله و فایح همان وجود واحد متحقق است تاگاه و شایسته باشند
که فوق این مرتبه مرتبه دیگر است چنانکه کبرای صوفیه فرموده اند فوقی عالم الوجود
غاکه الله الودود پس معارف و حبه و اشار سلوک پیش بر آید و معلوم که بر تاویل و توفیر
ظاهر شرع است بعد از ان مدافع میگرد و و از اکابر اولیا که این علوم مقبول است تعیین است
که از ان ترقیات فرموده باشند الله تعالی هرگاه و میخواهد که مخلصان را در اخلاص ثبات و لازماً

راست فرماید با قاضی فیوض و حل مشکلات بصورت چهر و مرشدانینها در واقعات سینا پدید
 بعضی طائف آن بزرگ بصورتی متشکل گشته و اسطر بر آید کارهای متوقف و آن بزرگ را گناه
 اطلاع این سلسله نمی شود و تنگنای نوز و فقر گشت که تا از یک معطله که آید بگنیم من بکعبه گاه
 نرفته ام گفت من بشمار که شریف طلاقات کرده ام و سه ساعتی که این یامین رفتم و در اوقات
 گردید پس باید که اینچنین واقعات موجب عجب و سهامان نگردد و از ادعای پادشاهان پراخته اند
 و در حقیقت دلیل امور او تعالی است **س** او به لسانی تاکید خویش را **ا** و بزرگ خود
 در پیش راه **پ** پیروی و مریدی درین طریق محض به حجت و شجره و کلاه نیست و فخر و غلبه
 و حصول محبت و توجه الی الله و محبت مرشد مرز و رس **ا** اختیار اشتغال بترقیه محبت
 حصول غلبه محبت الهی است گاهی فرض محبت بجز این نیست **د** و الا دوام ذکر بشمار اطفال
 فرض طریق دوستان خداست بترک جمیع مرادات کثرت ذکر و باید دل بی ذکر کثیر نمیکشاید
 هرگاه در ذکر کفایت و مجودی دست دهد حفظ آن باید پرداخت و اگر رو بخواهد باز ذکر
 و افتخار تمام باید نمود همچنین التزام اشتغال باید کرد تا کیفیت دوام پیروی
 اوقات را بگذرد عبادت مورد داشته هر که خود را از انسا با سوا پاک باید داشت توجه و
 خیر بفهمم اسم مبارک الله که بر آن ایمان آه و ده ایم هیچ نباید گذاشت تا ملکه حضور را رخ
 گردد و دین کامل آید اسلام و ایمان و احسان است حاصل شود هر وقتی که هرل سوسه شود
 دل را بجن بجا جمع باید و درین اثنا اگر ذوق و شوق و کیفیات و بگرد دست و در مزید عینا
 الهی است و الا اصل کار حصول مرتبه حضور تکلیفی است **و** لستیم از توجه بنیر پیدا
 باید نمود و واقعات و منامات چندان اعتبار را نشاید درین باب اشتباه بسیار واقع میشود
 گاهی از اتباع سنت کاهی نوز ذکر گاهی نسبت مرشد گاهی کثرت ورود و گاهی خدمت

نسخ
 می شود

مساوات گناه در کس صحت گناه تصدیق و اخلاص بصورت رسول خدا صلی الله
 علیه وسلم در اوقات نمودار میشود و همچنین روابط مناسب است اولیا مهوران
 اکابر مقبول میگردد و گاهی است اجناد شهر و مقررات را بر صورت و اقتدا پیدا میکنند و به
 شبهه و بدل را سرور می بخشند و در حقیقت هیچ نیست مگر برباریت رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم و بدین اولیا احوال و انوار باطن و توفیق طاعت زیاده گردد و در اوقات مطابق
 نفس الامر باشد البته فوز عظیم است - و بدین رسول خدا و رویت الهی که از آسمان
 صوری گفته اند نعمت خدا و عز وجل است هر تسبیح باشد از مناسبت راسته پشایان
 هدی الامر باب التعلیم و تعقیبها و وقت غلبه خاطر انبیا و تفرع چنانجا این باید نمود
 و صورت مرشد لقب ائمه و ائمه بواسطه ائمه از امامان باطنی باید فرمود -
 صفت افتخار لاکسار لازم باید گرفت و بر جوار فانی غنی تحمل و سرعادت باید داشت
 جهت معراج فانی فی بی به عاشقان را ندیده و بین نمی تواند نظر کند باید داشت محاسن
 امور از تقدیر الله لب بچون و چرا نباید کشود حضرت امی رضی الله عنه که عهده خادم
 رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر در خدمتی تصحیر می نمود و او اهل بیت او را ملاست می نمودند
 رسول خدا صلی الله علیه وسلم میفرمود هیچ مگویند اگر مقدر بود و چنان کردی -
 حاصل انجیم تخلقات تهذیب اخلاق است بر طبق مکارم صفات رسول کریم فانه
 فعلی خلق عظیم صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف است بعثت لاقدم مکارم
 الاخلاق از ارزش ذکر نمی و اثبات صفات بشریت کم شود و طبعش آنست که هر چه
 را جدا جدا و تکمیل کلمه طبعی بکمال اخیر و زنی باید کرد و بجا آورد آن حسب خدا ثبات باید نمود
 تا آن زمینه زائل گردد و بر خلاف هوا نفس کس مقامات سلوک باید که در غالب گرفتار

بجای آنکه لگرو حق است که ذرات صفات بعد تصفیه و تزکیه منکسر شود و متعین
 تو بایم ممکن نیست در حدیث و ادوات اگر بشنوی که از جای متعلق گشته تصدیق نمائید
 و اگر بشنوی که کسی از حجاب خود برگشته یا در تکلیف که ابتدا بدیل الخان الله البیاضین
 عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میفرموده غضب من زفت مگر پیش ازین در کفر صرف باشد
 حالا در حایت اسلام ظهور مکناید - بعد خدا و اطمینان نفس تسلیم در خدا و صف
 سالک میگردد و در در فنا و قلب از غلبه محبت نسبت انحال از عیاد و سلوب میشود و در
 قاعلی حقیقی در نشود سالک ثماند - توسط وحدت احوال در اکل و شرب و نوم و بیدار
 و اعمال و عبادت کار و بس مشکل است چه باید کرد که اوقات موافق سنن خیر البشر
 صلوات الله علیه و سلام منعمه مگر و تمجید انبیا علیهم السلام بحسب تحصیل جدا احوال است
 در هر امر بقی و التماس بالقسط نفس قاطع است در غیاب آرزو ام توجه بسیار
 فیاض انچه در فیض و برکات فاضل میگردد که باطن از انوار و کینیت محبت بهرگز گردیده
 ریزه ان میگردد - قصور اعمال خود پیش نظر داشتن و سائیده عنایت مصلحت را دیدن
 کار گذار روزه ماه است هر چند عمل بسیار کند از صفت استقامت و کبریا خائف بود و عذر
 تقصیر را سپرد و اثنی و سیله قبول سازد گناه انکه را بسیار داند و تمیم قلیل را به شمار آورد
 شکر در خدا لازم گیرد - کثرت ورود هزار بار و استغفار لازم حال روزه گان را است
 بر در کما مکتوبات حضرت محمد و جنی الله تعالی عنه که محتوی است بر مسائل نهضت امر
 طریقت و معارف حقیقت و نکات سلوک و دقائق تصوف و الازلیت مع الله بعد
 عصر مداومت باید نمود که درین امر کثرت و ابواب سعادت است و دعای خیر و طریقت صحیح
 و شام و ختم حضرت خواجگان قدس الله سرار هم بر روی جهت حل مشکلات باید خواند نماز

و دو روز در رکعت هر قدر که آسان باشد بفرمات سوره اخلاص یا سوره یس نماز
اشراق چهار رکعت و چاشت چهار یا شش رکعت و لی زوال چهار رکعت سبک سلام
و شش یا هفت رکعت بعد سنت مغرب و چهار رکعت بعد سنت مشاء و سنت عصر و
تحتیه و منوالا زم باید گرفت تلاوت قرآن مجید یک و دو رکعت تجید و کلمه نوحید صد بار
و سبحان الله و تحمید و التمجید و وقت خواب صد بار و اوصیه نوحیه که در حدیث مجمع ثابت است
معین باید نمود اما درین اعمال حصه قلبی ضرورت - حصول فدا که علامت آن بزرگوار
از ماسود و دوام نوحه بخند است اگر چه درین طریق زود میشود اما سخت و تثبیت آن مرتبه
عالی که زبان ماسود قطع علاقه طبعی و حی از دل گردد و بعد مدت سازوست بعد از سال
از خدمت مشایخ کرام رحمۃ الله علیهم کسب مقامات طریق کریم و زیاده از سی سال
که بطالبان حق عزوجل طریق تلقین و خوانیم شصت سال شده باشد که بتوجهات حضرت
سید رضی الله تعالی عنہ بقیما قلبی مشرف شده ایم درین مدت شش باطن چهار تمام داشته
حال آثار فاعلی چنانچه باید ظاهر میشود - آرزو رکمال قیما با باطن میشود و کما
ازین جهان انتقال کرده ایم و اگر دوران وقت کسی آمده سلام سگوید معلوم میشود و گویا
بر قبر آمده تحیه سلام کنند است کجا ملازان حالت افاقت میشود و گمان جو بریم که هنوز زنده
ایم و از بنیادخت سفر بر بسته - در وقت ظهور زنا الله رب و بقصور غالب بی آید که خدمت
و تقسیم مردم موجب تعجب میگردد چنانچه فقیر روزی در حضور حضرت شیخ مروح بنیانی میگرد
بخشودت تمام شمع که روز و دویم عود او میخواند که بر خیزید بروید بنیانی و فرمودند دیدار
نمانی ظهور رسیده است چنانستم که شما از روی استهزایابی نمائید پس بخشودت منع نمودم و حق
نسبت بقایا ظاهرست و تجلی عکس و کبریا الهی بر باطن جلوه گر گشته اگر تمام عالم متبصر

برخیزد حق این مرتبه ادا نگردد باشد - شناخت تجلیات الهیه که متصل بر بواطن ارباب
 محبت و معرفت را ردی شود و امری دشوار است نظیر بصیرت تیزی باید تا کفیات و تجلیات
 جدا جدا معلوم گردد - بعد حصول مقامات طریقہ احوال سالک مثل حرق تصورات
 مختلف میگردد گاهی نسبت منافی ظهور نموده و در کفیات خودش محفوظ میباید و
 و گاهی نسبت منافی دیگر برقرار نگردد که عیدہ حالتی دیگر بر روی دقت و آرد اما چون نسبت
 متوسلان مانند ان احمدیه یکیالات و فوق آن میرسد از لطافت و پیرنگی خیلی دواتی
 اوراک حالات مستند میگردد و که لطافت و صفات و جمیع مقامات سافله مونزگر و دیده کفیات
 را مستوری سازد و اوقات و مناسبات که دل خوش کن اطفال طریقہ بود نیز کم میشود و اینجا
 جهالت و درجهالت و شکات محض است و در علوق نشسته بخت نسبت باطنی و دوام توجه
 بپدار فیاض باید پرورش آواوقات با دای اعمال ظاهری محمود باید داشت که لذا اعمال
 سبب جمعیت و صفات نسبت و حضور و آگاهی است - از دوام مراقبه قوت و نسبت
 باطن و اشراق ملک و ملکوت و بنظر موهبت و لیا را از حق دست میدهند و اکثریت فکر
 تهلیل بنامی صفات بشریت و اکثریت در ورود اوقات نیک و اکثریت نوازل انگار
 و شکست ولی و اکثریت تلاوت نور و صفات بهم میرسد فکر تهلیل لمجا که معنی مفید است
 در طریق و محض فکر از لفظ سرعاید نواب آخرت و کفر سنیات است - فکر نفسی و انبات
 بحسب نفس کم از سه صد بار قاعده نمی بخشد و زیاده هر قدر باشد مفید تر است حضرت
 خواجہ بختییار بحسب نفس را شرط ذکر غیر مودند مفید میگفتند اما دوام ذکر و توقف قلبی در توجه
 بپدار فیاض رکن طریقہ خود معتقد کرده اند معنی الله تعالی عنه هوش در دم اول
 بزرگ دل ضرورت است چون ذکر قوت گیرد و آواز اسم ذات سبح خیال رسد پس در هر نفس

فکر تهلیل
 از بخت محض نفس
 سه مرتبه در هر روز

و دوام زنده ماندن و جمیع خاطر تفسیر اوقات بزرگالت عبادات عمده نماز الهی است
 ارباب شوق و ذوق تلمیذ کرم و ... ارد و اهل قلب را بیا محظوظ می نماید و به ترتیب طرق
 کیفیت و تصرفات همان نسبت شرفیه جذب فرمایند ارباب طلب است یکس از سن اهل ائمه
 جمیعت که هر چه کمالات نبوت و ذوق آن رسیده اند و آن تفسیر طریقه مجدد است انوار را
 می آید و سالک زودتر از تنویر تاثیر گرم که بیالی ذوق موجب بسیار بعد است اما در قرن اول
 تفسیر جمیعت و طایفه است بود که الانجمنی لهذا اصحاب را از حرکات و تا با به منع سیکر نمید که سیه و لغوه
 ارباب زمان اصحاب و دل خدا صراحت علیه و سلم می پراخند - عالم سال هنردی : آملان با
 از صفت ملای با سماع موضوع به جهت صحت عمل لازم است - علم حدیث جابر تفسیر و تفسیر و دقان
 سالک است از هر کان این علم نورایان و افزاید و توفیق عمل یکان و اسلاف حسن پدر می شود
 عجب است که حدیث صحیح غیر مشروح که پیشین بیان آن نموده اند و احوال رواه آن معلوم است
 و چند واسطه به رسد به نبی معلوم که خطا را بر این راه نیست بل بر آید در روایت که از ناظران
 این قشاده و مفتیان اند و احوال ضبط و بدل آنها معلوم نیست و به با ده از ده فاصله به رسد
 بجهت که خطا و صواب از شان اوست معمول گردیده است و اما خلاصه احدی را که در این دنیا
 احتیاط آن محتاج سنت انبیاست علیهم الصلوٰۃ و السلام و خوف که سلال مغفوست و به جهت این
 اکثر اولاد از علیه علم و ادب معری میباشند و بسبب وای برعت در عند نکل غایبها و در غایت
 و بجز بد و حق سالکان راه اولیست با آنکه اندرز ساختن و بهیادات مولی پر دانه تیج و در شهر
 شهرت انداختن و بهیاد دواز گزاشتن و دلیست پس بزرگ و شرفیه و بهیاد است
 قال النبی صلی الله علیه و آله ان اعطوا لی ای حادی ملین من حذیب الحاکم
 و وحط امر الله ان احسن حداده به و اولی الامر فی السنه ثانی و آخر کاذب لای

در حدیث تفسیر
 در حدیث تفسیر
 در حدیث تفسیر
 در حدیث تفسیر

با کلام و کان و ذوقه کما بانا فصر علی ذلك ثم عدل سیده فقال عجلت سمیت
 قلین؟ بیا که قتل ترا که رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه - بار شرف زیارت موجب خدا
 صلوات الله علیه و سلم دریافتیم و سنایات کثیره بحال جزو دیده و در تپانیه که سعادت زیارت
 آنحضرت صلوات الله علیه و سلم حاصل شد بر قلب سوار بودند فرمودند آیه فرمودند بیا نیکه ما و شما را
 خود را با هم پیانیم فقیر این خوب هیچ شما طریقی ناید بیکبار بحال جهان را و سرور کائنات
 علیه افضل الصلوة و اخیات مشرف شدیم که با در کنار آن حضرت برابر بودید که تمام در دست
 نفس سبک بمن سرسده و بن اثنا من نشسته شدیم و چه زانوگان سپهبدی در اینجا حاضرند
 آنحضرت بکس را امر نداشتند و آن آیه نموده بید و عجز کردم یا رسول الله آنها پیروزان و آنکه اند
 فرمودند انما مال امر ما و ما نبد پس عزیز و انا ما آیه آوردن سیر خودم عرض کردم یا رسول
 حضرت حق مجد و الت ثانی چه میفرمایند فرمودند مثل ایشان راست من و دیگر کیست
 عرض کردم یا رسول الله مکتوبات ایشان بنظر دیگر گذشت است فرمودند اگر چیزی را دوست
 بخواهید بنده این عبارت بعضی کتب ایشان انما آلی دلاء الحق لیسیر دلاء الحق
 خواندم بسیار پیوسته فرمودند و حقها فرمودند فرمودند بیا بنشیند باز این عبارت عرض نمودم بیا و نه
 مستعین نموده و این حالت امضا کردید وقت صبح که از حوزتان بچگونه آمد گفت من است خالی
 دیده ام که شما رویا و خوبی دیده اید آن رویا کلامت فقیر این - یا پیش گوینم بسیار متجشع
 از نفس مبالغه محبت آنحضرت صلوات الله علیه و سلم من خود را بر او در حضور و یا فرموده که بگفت ما
 این خواب که سپهر از نور بجای است تا خبر از ذبیح غلش و آنها بود - در تمام و دیم که در حوز
 و صبح چو تیر است کلان و ولایا بسیار در اینجا حلقه بر آفتاب دارند و در وسط حلقه حضرت خواجه
 انوشیروان در آن حضرت جلیله قدس الله سرار با محلی نشستند و از راستن از اسرار

مع
 مد
 شایسته
 سرور و خدمت
 زینت
 مایه

و کیفیات حالات قیامیه "عالمه فایده است همگی از اخبار فراموش گشتیم کجا میرود که گفت
 باستانه ال سیر الینین علی مرتضی رضوان الله تعالی علیه پس حضرت امیر شریف فرمادند بشنو
 تعلیم دین سر و پا بر سینه زود لیده همراه حضرت امیر نمود اگشت آنحضرت دستش در دست خود بکمال
 زناشت، تنگیم گرفته اند گفتم این کجاست کسی گفت خیر انابین اویس فرنی ست اینجا حجره و دستا
 در کمال نوانیت ظاهر شد همه عزیزان در آن حجره در آمدند گفتم کجا رفتند که گفت امروز عرس
 حضرت عوث الثقلین ست به تزیین عرس تشریف بردند و دقتیکه فدا دینی بر داشت
 باطن ظهوری باید و سلاک با صدف پیروی و استغراق موصوف میگردد و خود را در اوقات
 سه و چهارمین و پنجمین شوری لازم حال او میشد و در ایامی که تغییر رافنا و غلبی بتوجهات حضرت
 سید رسانی الله تعالی علیه دست داد و قطع علالتی و زوال هوا از دل گشت و در اوقات هر پنجم
 که سر من از تن جدا شد اما کله طبع بر زبان جاریست و نیز دیدم گویا من مرده ام بجهیز و تکفین
 من می نماند پس جنازه برداشته بیرون مراد حضرت خواجده قطب الدین رحمة الله علیه بر آست
 رفتن بر و در روح من بجهیزه ایست تا آنکه جنازه را در قبر بناده قبر را بخاک انباشتند
 و من بر سر دیوار نشسته ایام منکر و نکیر رو منی که در حدیث ثابت است آمد و دفنانی بر زمین
 زده و درون قبر در آمدند و جان مرا با نفس علقه پیداشت جواب دسوال کرده رفتند و من و قبر
 آبرام تمام بخواب رفتم و خبر دیدم که من اندین جهان در گذشتم و مردم بعد بجهیز و تکفین بجهیز نهاد
 که مبارزه را بر دارند تا گمان جانانه بر جا بر و از خود در دانات متد و مردم در قهای جنازه میروند
 و در روح من با ایستادست در وقت رباعی خود بیا و آمد رباعی منظر تشویش چشم و کوشی
 نشوی به سرای خوش و خردوشی نشوی + مایه که بیای خود روی تاسه گور به ای حجره
 یاکل با دوشی نشوی + از فردا محب فقیر را بجناب امیر المومنین حضرت ابوبکر صدیق

[illegible]

اما اینده تعالی ما را فیمازی در شیوه های حضرتین بجهت توبه دوست بگذراند و نسبت معیبدی اختلال
 و برخوردی که لائق مقام قلت است بسیار است و از نسبت معصومین و عاقلان آن که مسا
 مقام میبویست است بپندار در کالای نبوت و دیگر مقامات و نسبت معیبدی قوت زیاد است
 و در ولایات نسبت معصومی قوت بیشتر دارد و مقامات مخصوصه حضرت مهدی و غیر این هر دو
 صاحبزاده و دیگر پیشین گشته رحمة الله علیهم نه در اولی که تقی بن توبه بطایبان مینودم
 بر توبه فصوص تاکید و بسیار میگردم - شیخی حضرت شیخ هر روز از صراط الله تعالی فقه و ادب
 و بیسم بحال فقیر مراتب نموند و آنجا توالی حاضر شد و او را نیز توبه دادند و در حالت عجب
 ر و او را بر خاسته از امیر رانگست و از نا مشروح در بگردن نموند و طریقه توبه انبست یعنی چون
 نسبت باطن بر طالب غالب می آید کار خود میاید آنان و در ترمین از متینان حق توبه بگذراند
 که توبه محلی کافیت و توبه فصوص بر وقت حاصل میشود - گردی از اولی شیدان از فقیر
 بر سیدند که طریقه تقبند و بر دیگر طرق چه حیرت یافته که از انصاف او توبه این طریق را طریقه بر
 کتاب و سنت است که ثبوت آن قطعی است و آنچه منطبق بر طبیعت است نیز توبه است اما است ایشان این
 طریقه از فنی اتباع سنت حاصل میشود و از مراتب شریعت الا این طریق را نیز از انصاف میبویست
 اما پس بصورت ملا و خشک تمایل شده از فقیر رسید که بر مزاج شما مؤثرش عن غایت است
 و طبیعت با شمار عاشقان است این چنین طریقه کی نیست که در آنها احساس را با نیست و با و از
 بهر و نیره کار نه چنان اختیار نمودید گنم عقیدت و محبت بین متعلق است مکتب بالذات غایت با نیست
 سبانه گشت در عین و رت نایا رست مر از سوال متعنا از او منصب آمد میخواست که در پیش
 گردن بر سنگ نغم بفتنه غایب شد - شیخ حضرت شیخ صفی الدین پیر حضرت سید محمد القدر
 برای آنچه بر خاستند از آنست بگوش ایشان رسد و بر نایا بخواند و ضربه بر

مبارک ایشان آمدہ فرمودند مردم مارا پدید میگردد بے درہ ایشانند کہ بر تائید ما صبر
 مے نمایند۔ ہرگز اولین طریقہ در راہی میرفت آواز سماع گوشش رسید تا بیاوردہ
 بہ نشست و نشو و رش را ضبط نمودہ حدت گرمی کا سہ سر را بشکافت۔ گشت سماع مہلک
 ازین سبب حرام گردیدہ۔ در خانقاہ حضرت شیخ سیف الدین میر حضرت سید رحمۃ اللہ
 علیہا ہر روز چار صد کس دوش بہت استفادہ می نمودند و توانی فرمایش امام باختر
 میشد و با وجود اینچہ تنہم سالکان بمقام باندہ میر رسیدند کہ دارا این طریقہ بہرمت و توجہ
 یکے از باب این طریقہ خواست کہ تقلیل غذا نماید چہریش فرمود در حصول فیوض طریقہ
 حاجت با اینچنین اعمال نیست کہ زہرگان را با کار بردوام و فوق قلبی بصحت مرشد
 نہادہ اند شجرہ زہر و حبابا شاد و خرق عادات و تصرفات مت و ماسل دوام نوکر و توجہ
 الی اللہ و اتبع سنت کثرت انوار و ہرکات عوام ظاہرین یا نظر زہر و خرق عادات بود
 خواص ہستی آگاہ را مراد تصفیہ قلبی و نسبت مع اللہ بات۔ حضرت محمد صدیقی میر حضرت
 حافظ سعد اللہ رحمۃ اللہ علیہا بیدین نیکی از اولاد احماد حضرت عرش تقلین رضوانہ تعالیٰ
 رفتند و ولاعجب صاحبزادگی و شہادت ظاہری خود تعظیم ایشان برخواست اصحاب ایشان
 ازین بے ادبی ناخوش شدہ بخند مت ایشان التماس و اصلاح نمودند تا بصرف بہت ایشان
 طریقہ نقشبندیہ از ایشان گرفت و بحالات تکبک رسید افرای و دوارجع با بنظر فیہ تالبد آمد
 گفتہ طریقہ آباء کرام خود گذشتہ طریقہ دیگران اختیار کردید گفت خدا قادر است
 و نہ چہنشی ہر کجا مقصود یا فتم بطلب آن ستافتم ہنار حضرت محمد صدیق رحمۃ اللہ علیہا بہرند
 بردہ و تن کردن در راہ و مت اذان جواب اذان از جہانہ ایشان مسموع گشت۔
 یکبار ز سبب ادب بخند مت حضرت شیخ عبدالاحد رحمۃ اللہ علیہ ناسر گفت ایشان کہ فرند

معلوم نمود که غیرت الهی در صدد انتقام او حرکت می کند یکسره از احتیاط فرموده که آن
 بے اوب را سر حلی زند و وقت نمودن آن زن میفاد و بعد پان متوقف خطاب نموده
 عتاب کردند که خون او بر گردن تو شد اگر اقبال او را میگردی آن بے اوب جان من را بکشد
 بیاید. اقبال او را شایخ بے وقت باید نمود که چنین آن حکمتها معنی باشد.
 شاه گلشن از علما حضرت شیخ عبد اللہ رحمۃ اللہ علیہا کمال زد و با کفایت موصوف بود و
 میوان گفت که محل غلبه سالکان خانقاہ حضرت جناب از رحمت اللہ علیہ میگفتند که در آنجا
 اندیشه خردن در طبیعت پیدا میشود و وقت شدت جوع برگ درختان یا اینها بر خیزد
 و خیزه می یافتند آب پاک کرده می خوردند که گلی بود که تا سی سال بر دوش مبارک خیزد
 داشتند یکجا جامی از فلز روزه در شدت گرما آب حوض غلبه که کسی عرض نمود که در اینجا آب
 آب سود شیرین و در درون از چندین مال مادرین مسجد سکونت دارید هرگز در دهم با هم نمیدانم
 که در اینجا چه است وقت شدت تشنگی آب حوض حذر میبرد یکبار تخته صره چار بهر پستان
 فرستادند و فرستادند که بر این فرض شد ساعتی نگذشت بود که باز آمدند گفتند سائک سوال کرد
 آن امر و با و او هم فرضیت حج از در ساق گشت یکبار خواستند که اماره زد و نماید کرده
 او را بر فرض الهی قرب حاصل میشود هرگاه مضایب زد که فراموش نکند و انصاف
 هر روز راه خدا داد نیک مقصود حاصل شد مضایب ندید که کار و آید که خزینه فقر را با بانه
 سجاد جام از فقر اماری قیاس و شیب داشتند در دل یکس از اول نماز که شبت که بیدار
 به عنیان که از ازل کمال خواهد بود که از انان نزدیک آمده گفتند خاک را این چار را
 بختارت سنگر و توچہ انی که درین گرد سوله نمے باشد با حکام چکس نباید نمودین
 صد معانی حقیقت جلوه گرست. لواب کرم خان رحمۃ اللہ علیہ از حضرت ایشان مجتبیوم

در شایخ گلشن
 در بیان چگونگی حذر
 شایخ گلشن از علما
 در بیان چگونگی حذر
 در بیان چگونگی حذر
 در بیان چگونگی حذر
 در بیان چگونگی حذر
 در بیان چگونگی حذر
 در بیان چگونگی حذر

و حقیر را در مقامی عزت افتاده کلمات باطنی دارند - روزی عالمگیر پادشاه از ایشان پرسید
 که سر شایسته گفتند چهار سال هر قدر که بخدمت پیر بزرگوار لبه برده ام عمر همت است
 باقی و بال آخرت میبست اوقات بهان بود که بایا لبه رفت - باقی همت بیاصلی
 و بخیری بود - در حمام خواب مکرم خان تکلفات بسیار بود و بعد اسرار رسیده باشد
 اما حضرت سید رحمن الله تعالی باینجه احتیاط و کمال نفوی گماچو طعام ایشان میخورند
 میفرمودند از بركات طعام ایشان آنقدر رزق باطن می افتد که با تمام نخورده ایم و گمان
 ندارد که رفته از غلبه است حضرت ایشان محرم معصوم و نور انوار است تمام استیار
 ایشان نرفته بود و ملتوی از محبت شتهای زین شود - از محبت آنها شیرین شود
 از محبت سر که باطل میشود - از محبت خدایا گل میشود - ایشان بجناب هر خود نشسته
 که محبت شما بر محبت خدا و رسول صلی الله علیه و سلم واجب الفضل میشود
 در جواب برخاستند که محبت پیرمین است خدا و رسول است و سبب جذب کلمات الهیه
 در باطن پیرنابت است می شود و فرو چون دید عقل آما حول - معبود تو سر لیست اول
 وقت اشتغال از لب مکرم خان ترک کلاه سترت خواجہ احرار بر سر ایشان نهادند ایشان
 منور فرستادند یافته چشم بگشادند که ترک کلاه پیر من میاید و سیاه بر گاه الهی است
 ایشانند - در انوار است قدما و تقیدید و انوار است احمد فرماست و در کیفیات
 تفاوت است و التماس که پیر حال مستقیم خود دارد و از پیران پیر کم ظاهر میشود که اینجا سبب
 قرب ابدان معترفی مستحق است - روزی حضرت شیخ بنیارت مراد حضرت سید و نواب
 مکرم خان که در کجا واقع است رحمة الله علیهم رفتند بعد توجه بهر دو مراد فرمودند نسبت
 هر دو بزرگی یک است اما نسبت فقر و درع مراد حضرت سید در نورانیت و لمعان اعتبار از

شهیدان که در راه حق دفن شدند و فتنه جان فدا نمودند و فتنه جذبات عنایات الهی ایشانرا امتحانات
 قرب فائز گردانید. حضرت شاه ولی الله محدث رعمته الله علیه طریقه جدید به بیان کرده اند
 و در تحقیق اسرار معرفت و غوامض علوم طرز خاص دارند باینهمه علوم و کمالات از علمای
 ربانی اند مثل ایشان در متفقان صوفیه که جامع اند در علم ظاهر و باطن و علم نوبیان کرده اند
 چند کس گذشته باشند. اولیای خدمت رامای شناسیم و بآنها ملاقات میشود و اناطی که اینها
 مرضی الهی نیست. با قطب لشکر شاه ملاقات شده بود در یک مسافر همراهی قاضی الایوبی با
 بادو گنیم در پاسی از رود زکافه را بهر قاضی آنجا سحلی کرده آورده گفت. قاضی را شغل بود
 لهذا در راه دور و دور یک ساعت رفتن و آمدن من خوشود. یکبار مبلغی از زر برای منحل خسته
 فقیر در کار بود در نیم شب او در قلعه رفته از پالین محمد شاه بادشاه که هر شب صحره هزار روپیه
 صرف مسکین غلوت نشین در سر خود می داشت آن صحره گرفته برداشت بادشاه را خبر شد پند
 اگر دوست گفت من آنم که بواسطه من از جان محفوظ مانده اید گفت نزد دیگر طلب نمایم فرمود
 همین قدر کافی است. ارجی اعمال ما از غیر دوام نوبه بسبب فیض و محبت شایع کلام محمد
 علیه السلام است بر دل که اینجانی دیگرست و بلا کینیات نازست که دشمنان انوار او کار از ملاقات و
 تسبیح و درود و استغفارست و صحیح و امیل ترین حالت که با و ال قرن اول مشابه باشند
 در نماز حاصل میشود اگر ادب آن که احدهم بجای آورده شود. تلاوت قرآن مجید موجب صفای باطن
 و رفع فتنه قلبیست ترتیل حروف تحمیل صوت خود می باید نمود و در هر متوسط که در تلاوت قرآن
 کرده شود ده تبارست سید. در رمضان المبارک ترتیبات نسبت باطنی بسیار واقع میشود
 و احتیاط مسلم از غیبت و کذب واجبست و الا روزی چند فایز نیست جهاد با خود و خدا
 این ماه و لذا حق عوهم حاصل گردد که بزرگان این ماه را بصورت مردی پادشاه و پادشاه

صفت تاد و ارشد
 رحمة الله علیه

شما از اهل سیام را می میرید گفت با شما مت حق صوم را ناخوش نمودم که بجهت الله شستند
 بجهت الله طریقه که بعد از من دوزخ خوانسته گرفت اما از جهت انفعال داشتند انفعال ایشان
 از صوم مردم را پندیده آمد - آواز و برکات این ماه تبرک از عرو شعبان و در محرم نماید گویا
 اهل بیو من این شب چه طوطی نموده از نصف شعبان جان معلوم میشود که آن اهل بیتان
 گردیده و از اوقات آن ماه تبرک همان را منور گردانیده و از شب غرة آن شهر چنان در پست
 می شود که آفتاب بر من اهل از حجاب سحاب و هتایان گشت - شب قدر و سبیل بدایت در شهر
 از شهرها و آواز شود و بیت و من می بین نیست گردین شب بسبب کثرت و مانع از که در مردم
 احیای این شب معمول است برکات بسیار و یافت میشود و گاه بوقت قدر درین نایاب نیز میشود
 جمیع و حضور این ایام در خبره تمام سال می شود از جبرایات است که اگر درین ماه قدر می نور
 راه یافته و تمام سال اتران میماند تنیده و شنیدم زبان استاد خود که از حدیث شریف مستفاد
 میگردد که اگر این ماه کعبه شایع میگردد و در سائر سال بوفیق نیک و جمیع مخلوق
 حضرت خج رحمة الله علیه در سالی اعظم و در عشره اخیره ماه رمضان میفرمودند و کس
 که بمقامات و مجازات طریقه میرسد درین ایام عطای خرقه تبرک آنها را صدق می نمودند و تاکید
 میکردند که درین اوقات مردم در حلقه مراقبه الهیه حاضر شوند تا از تزییات باطنی بهره باب گیرند
 بعد از آنکه رمضان میفرمودند که از برکات صیام نسبت بای عزیزان کثیر الانوار و پر از احسان
 گردیده - افسوس که تمام سال چرا رمضان نشده اگرچه در صوم هر وقت که باشد صفا حاصل است
 و از برکات این وعده اما اجزی به حال نیست - لیکن کیفیات صیام رمضان شریف مذا
 حضرت خج از شاد و نموده که صلوات و وجدهای نایاب تمام صحیح است و سر موخلافی دارد و کشف
 و وجدان فقیر با چهران کبار خود همیشه مطابق بر اوقات و گنجی از فقیر خج و اوقات است که حضرت

جمع الله علیه از حدیثی برسد که شاطریه ای که گرفته اید و نگرفت از نزد شما نود و بیست و یک است
آن حضرت نام فقیر دیگر فخر را غیر از آنکه حضرت را خوش شدم دیدم که شایخ کوفه حضرت ابابکر
صدیق رضوان الله علیه از دو بزرگتر شد در دوزخ و ملاک شد تراز فقیران که مت و غضب
و زنا به شدت و انبیا شایان هدایت و ارشاد نیست سالها را خواندم تا الله تعالی
تج غضب را که در خود او مذنب غضب چنانچه باید زنده است و مغضوب علیه الله انما
میرسد و نسبت باطنش بنا بر خود و بر غضب نسبت و محل مشابهت است از مقام خود در دوزخ
و با آنکه در معا و غایت نسبت بر منی است مانند هوا که آتشین بوقی میرود و هر چند طرب ابابکر است
از طرف سنه است لیکن درین جزو زمان از زمانیات و نقدان فخر الله عدم ابابکر آن او است
از آنکه بدان زمانه فقیر از منقح معاش در عالم گرفتاری بسیار بود و در وی مقدمه نه پس نیست چنانچه
تجمل نه روی فقر و کسب و عیانت میکند پس مشغولیت میبافت اینطور معلوم و فقیر شریف
مستقر به اینطور میبافت از راه تجربه و نقد است و باید ذکر آن فرمود که المومن
لا یلدغ فی حجره احد مرتدین حدیث صحیح است فقیر را در قبول نماز شرطی کشیده است
اول آنکه صاحب نیاز از شران و نجیب باشد دوم آنکه با دنیا داران که محل شبانه
چندان احتیاط ندارد سوم آنکه اندک صلاح و تقوی هم بدو چه را هم آنکه حرام را از اطاعت
پشتانند چه هم آنکه از او غضب و عیب نماند و عیب نماند باشد ششم آنکه
از اخلاص دل و خلوص نیت آهده باشد باینکه اگر از سیم قلب با آنکه اگر حضرت این نیاز را
قبول نماید فرمود ما مومن و مرهون خواهان خود پس اینطور نیاز قبول خوانند زیرا که این سبب
ما را از ترس فقر است که از آن اینطور وفاق خفته میماند و خلاف این عقیده قبول
نمیکرد و فقیر شریف رسید ما از جمیع مردم خوشتر است و مرتبه احوال ما از فقیران با آنکه سبب احوال

می باشد امتیاز یکم فقیر از یاران خود نا امید نشویم مگر از دو چیز بیکر از احتلاط با دنیا داران
 دوم سرور اعتقاد با پیران لیکن بقدر حاجت احتلاط با ایشان مضائقه ندارد بشرط صلاح
 نیت و محافطت نسبت دنیا مبنی بر حق است بجهان از دو تو که در عرصه ظهور آمده گاه نظر بر
 هر دو نکرده اگر میکرو بمقدار پریشانه و مضیبت کفایت می رسد بلکه تمام و کمال و در حصه مسلمانان
 خوان می باشد. الحمد للہ که دنیا داران اینوقت با فقر اسری ندارند والا ایشانرا نه حال میماند
 نه فراغ وقت چنانکه حضرت خواجه یاشم کسبی در مقامات حضرت محمد در صفا الله تعالی عنه
 میفرماید که روزی منده در خدمت خواجه حسام الدین احمد که از اطفال حضرت خواجه باقی باقی بودند
 حاضر بود یکی از حاضران سکوه اغنیا و امرا و در کارگاهان خود که با فقر اسری ندارند و حرمت این
 طائفه بجای آورند چنانکه امرا و سابق سحای آوردند حضرت خواجه فرمودند که ای پادشاهان را از حکمت
 الهی دان در حق فقر اعوان عهد گیر که فقر اسے زمانه پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن بکنایه
 بود که هر چند اغنیا با ایشان راه ارتباط میکشود و در ایشان بیشتر از صحبت آنها احتراز می نمودند
 و فقرای اینوقت با اکثر ایشان چنانند که اگر امرا و اغنیا بجا بایشان التماس نمایند در راه مخا
 و مودت کشایند ناچار این درویشان را در وضع فقر و اندوای ایشان فتور تمام شود و در وقت
 پس کرم الهی باین فقر امارس و محافظت. چنانکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قدم گذاشت
 حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه در این جاسر نهاده و حضرت صابق اکبر جابیکه
 قدم گذاشت حضرت محمد و صلی الله تعالی عنه در آنجا سر نهاده و حضرت محمد جابیکه قدم
 گذاشته فقیر در آنجا سر نهاده یعنی فقیر اصلا درین طریق تصرف نکرده مگر در دو جا یکی که
 در وقت توجه گونه حرکت بدن میکند - دوم بشمار نفس توجه میدهد و این هم از بعض
 اکابر این طریق اخذ نموده که در حرکت اثر توجه و قلب متوجه الیه لغت و سرعت سیر

در این نفس در مابین سادات در نوحه بهاران میشود و نیز از این عمل تفاوت است
طلاب معلوم میگردد و نیز غیر از بعضی از اوقات و مواجید خود را بنابر مسکنه محمول بر دوسو
کمال در کیه نفس بنابر کمال حدیث شنبه است که آن مودیم و اما بنحیه
فی حدیث اگر کمتر را از شما و الهی که بر صوفی نازل میشود و اخلاقیات حق شکر آن تلف کرده باشد
مثلاً شخصی بول افق است در وقت بیان خود را تفسیر انعامت نمینواید گفت و اگر
گوید دروغ گفته باشد -

نصایح و وصایا

طریق روح و تقوی پیش گیر و متابعت مسطقی سبحان پند پر مسلم الله علیه و سلم اتوا
بر کتاب و سنت عرض نما اگر موافق است شایان قبول انکار و اگر مخالف است مردود
یندار الزام عقیده اهل سنت و جماعت حدیث و فقه آموزه در محبت علی انوار فروری
اندوزد و عمل بر حدیث موافقت کن اگر بمغالی و الا کما یزول کن از ان زمان محروم نمانی عمل
اتباع حبیب خدا یا بحسن رضا موعظه اختیار کن و دل را از اعراض هر دو جهان بزار
کن حکمت حبیب که آنرا در معنی بی ادبی استقامت و کسیت که آنرا بخود مضبوط
بالتزام خلوت صفائی وقت بهرست آورد که سرمایه در خوشی نقد صفات انساب دنیا
آنچه گیری محض گیر که عظام دینی را از حجاب در قناعت و عبادت و ذکر خدا خود را
گرم سازد عملی امر در بر فراموشی از در محبت مشایخ ربوب عقیدت بر خیزد که دوستی
خداست موجب قرب خدا و حضور پیر القنات بنیر نما در محبت او بر فراق عبادت
مبغض اما ممکن است القنات بنیر و توکل بر کن و انانیت القنات بنیر از سر بر کن که از خود را
بسیار و موت یقین و صدق و خدا را سرمایه خوار را در دل تو اگر تر دوست

غایت می یابد که در وقت معین خود را یاد آن گزیده میال تشویش فرماید نشسته با سبزه
 سست و انباشت علیه السلام و چه چیز که دل را بر آن اعتماد و دستانی توکل منبیل و شاد
 بود در اسباب المال و فقر آن زن بال و بخت عظمی است و در دست و دایره در انتظار مقصود
 با طر و باو اجمیت به نظر به دل شود و در توجه و یکوئی خاطر فانی شود و قناعت پیشه گیر حرص
 و طمع از دل برگیرد آرزو را اختیار نماید با شاد و بدو دنیا و شوکان پاک شناسد در هیچکس پیشه
 حرارت بهنگام و در روز از حرم که توفیق صغر در راه طلب موسی که بر او سر به غرور انگشت برود و ده
 از بیجا آفت از دل بر آید آنست که آنچه در سر و ازو بهی و از آنچه بر سر آید بهی و از اندیشه و به
 در دوا بهی بر طاعت و عبادت خود منازعه دیده تصور و بهی را سر براید خود ساز - میال تشویش
 بنده که بود زیادت امانه اندر که تنگ آید و شاد مشوق و طاعت میفرماید - گاه با او دوا ساز
 باید نمود که در نماز نفس مومن موجب ثواب میگردد و بجا نفس فقیر شمش گمیده آرد و در هر که مراد از
 طعام بخوراند بهر مقصود یک دارد و بر آید اتفاقا قادر آنوقت کسی نبود که با او گفته شود باز بعد به
 مشکل گشته التماس طعام از خود شخصی در آنوقت حاضر بود با فقر آن طعام میامد و عده
 مشکل داشت که با خن هیچ تدبیر و اندیشه باین عمل نداشت - طعام اگر به نیت ادا شکر
 با من و سازند آن موی که در صوف بزرگی شکر از دل بخور آید - طعام لذیذ را با نیش
 آب بهمن و ساختن نیت الهی را با شاک انداختن است بهیامبر خدا صلی الله علیه و سلم غروب
 زمان میفرمودند اگر غیر نمیداد دست باز نمونده تشویش با مثل نفوس جنبه و شلی نیست
 رحمة الله علیها که تلخی را شکر بخورند و گویند الصبر عجم الملل و بلا عیون مست الوجع
 شکر و که بعضی به زبان بود مشبه صبر است که تلخی آن در جان بود - بزیارت هزاران ایوب
 در روز نفی جمیع کن و در اول طبعه مشایخ کرام را با شاک ثواب تحفه فاسخ و در و بجا

ای که سبیل سزا که سلوک ظاهر و باطن از کثرتی حاصل است اما بعد بیان از غیر تنفیذ قلبی و در وقت
 اولیا حصول نفس شکرست لهذا حضرت خواجه نقیبن قدس سره العزیز فرموده اند که خداوند
 برون حق است سبحانه از عبادت متبرک است و بر سر هم می مانند از عرس و چراغان معنی سبایش که
 این معنی مستلزم سوال خیر و فروش و عدم خصلت است از اقامت هر یک که در ذلالت خفیه بار بار احتیاج
 و چون اسرعت است بطلب در متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم باطن نفوذ و ثبات باید
 و بر ملازمت عقیده و اصل است و جماعت از غفلت هوا و عفت بد را همیشه احوال خود را برکنار
 و سنت بر سر نهاده قبول افند قبول و اگر بعد از آن مردود و سر مدتی صحیح که در فکر گذر و نهان گشت
 بر موافقت عمل آن کوشش و ظاهر قدر که توانی بر آن عمل نهایی اگر چه دشوار و عمر کمبار باشد
 از نور آن محروم نمایی و از لزوم غفلت مصفا رفت حاصل باید نمود - فقیر و بیعت العمر
 که کسب نموده مصفا رفت است و کسی که چپست باشد از مصفا وقت یافته و راه طلب
 سرگرم و عقیده باید بود که مردمان روشنی و گرمی است و کار و دقان حیل و دست فرست
 هر چه بگریختن سرگردان باشی باید باشی باید که قدر و مقدار خود و نسب العین دارد و از دست
 بر سر و داند و کم کسور باشد زیرا که بیشتر سبب تغییر حال عدم اطلاع بر احوال و در تب
 خود است مثلاً منتهی اولیاد یک سیر باشد و بر آن اعتقاد و نشین دارد و در صورت اگر که
 نسبت مستقیم است یا منقبی بر شبه و مقدار او کند هر که متغیر است و چرا که و عقیده است
 که کوتهان یک سیر هم که بود و انکسیر سیر سیر که فرست و آنکه و سیر سیر که فرست قدم براده
 شریعت و در غایت مستقیم و در محبت مثلاً بگویم آنچه رانج حاصل است و در حضور سیر سیر
 بنی بر باید بود و انکسیر کس نباید بود اگر چه انکسیر سیر سیر کس باشد چنانچه نیک است
 که شخصی در حضور حضرت محمد صلی الله علیه و سلم سر و از هر یک مخصوص ایشان خطاب کردند آن مرد را

جواب آن، شاد و السات بد، اگر چون آن شخص در خواب بسیار ببالد که حضرت محمد صلی الله علیه و آله
 خطاب بفرموده فرمودند که این بیت در جواب او بگو سمیت من گم شده ام مرا بجوید
 از گم شدگان سخن نگویند به راه اوقات زندگانی مقدم توکل بسزایید و واسطه محنت را بکن
 کس نباشد که در توکل نظر توجه بطرف حق است بجا و در غیر توکل بطرف خلق و چه بین بخوا
 اگر بر آن اعتماد کلی نباشد متالی توکل نیست و فتوحی که محل شب نباشد نیز رد آن مقبول نه
 درین جزو زمان توکل صرف باعث بیهوشی است و در اس المال موفیه همین بیت است تقویت
 کفایت تراست و زود و قیصر طبع قطع مایه تشویش بهانه از اهل نماز الهی بپایین بغیر و بجز
 که زندگانی بدان خوش نیگذرد یکبار هر چه میباید بوقت بسیار میشود و دم تهالط است از زمین
 دل حاصل و ناپید میگرد آزار و اغیار نوبت باید بود و دم وجود ایشان برابر باید قرار
 ضرورتی از مطالب کفایت زودا من شده به هر کالسیه آخر مشکل کشا من شده تا اول
 بیک و در بر چشم اختار نکرد اگر چه سنگ و گریه باشد بر طاعت و عبادت خود مغرور نباید بود
 بیک اختیار و دید تصور احوال از لوازم این طریقه است - ضرورت افعال جرم بهتر از زود و طاعت
 است به مثله هر چه از حقیقت بر نماز خود منازعه محالست نفس جبهه آنکه تواند گذر بیاست -
 بر نفس اثر دست این مرده است از غم چه آتی اسفوده است به لیکن آنکه رخصت
 و از نیت با او نباید کرد که تنگ آید و ناپید و تحمل با در گراں نظر فاقه نیارد و از بیجا متی راه
 جز اگر ترسته خوخی و سرگشتهی آغاز نماید و از کار یک مستقود بالذات است باز دارد و باید که
 به نیت با او بسیار زود باز و برساند که آخر نفس مومن است خدمت آن احرار و در چنانکه در
 است بنده مومن به هر چه طایفه جانور است او باید بلکه با نیت هر چه خواهد و نیت آن کس به
 او را و در ده و اگر بازماند فخر و مطلوب والا باز و در ده و اگر بایستد و با او اگر باز شود

۵
 حضرت محمد صلی الله علیه و آله
 و آله

همچنین اوراد است و سلسله و دلدو تا آنکه متدیج آفراد موش کنند چون دانند که هر گاه در روز باز
خواهند تحمل و مافات و امانت بیکار نکند سهر چه خواهد و در آب است یک مشت و سراج
باشد تا باز آند و آن نمک نفس تغییر جبار سورت مثال خود گرفته و پیش خیر مانده و در وقت
شیر دینج خود گفت هر که این وقت را پیش شکم نداند هر حاجتی که دلدو و اگر در خیر چون این
نفسه را از مزیزی گفتم آن عزیز بسیار ناسف خود گفت اگر با این مساله رود و هر را آگاه
فرمانده که خدمت او بسیار اندم نیز گفت چه منافقه بعد از مدت باز همچنان اتفاق شد چون
آن عزیز را اطلاع کردم و دو شیر در پنج میا که ده پیش من آورده آفراد بخورانید بعد از چند روز
الفریز گفت از مدتی ماضی اردل و استم حاصل نبوده از بکارت این عمل حق سبحانه و تعالی
موجب روا کرد و طعام همیزه را از براه تحصیل شکر از مسلک گوشت اگر با مزه سازند منافقه ندارد
بلکه احسن می نماید و کسایک طعام با مزه و لذیذ را از غلبه آب همیزه میکند عجب خوشنماید و پاک
از طعام همیزه شکر از دل و او نخواهد شد مگر بغیر زبان که صورت شکرت از حقیقت آن بلکه
در حقیقت آن شکر از انشعاب میرسد که معنی آن حس الغرض است پس این معنی متکرم خلاف شکر
معانی ابداع سنت است که بر او عملی است نفس سحر تر چیزی از ان نیست و حق تعالی بکلی امر
آن طعام علاقه حق سبحانه و تعالی دارد و قائم کرده و در آب بنیان آنقدر و اوقات و آنجا
روده است که اگر خواهد که عیب من بود و طاقت ندارد که بزرگوار آن امر دیگر است زیرا که
و این منبر که باید رفت و رسید اردل پاک ایشان فتوحات الهی بر بانی باید طلبیده
و این نیز بار اح الزمان هر روز باید خواند که موجب برکات بسیار است و فتوحات بشمار
بدان طریقت را صحبت شیخ مفید است و سزاوارنده زیارات قبر و مجاورت مرقد نبی
مردم زیارت مرقد اول الله صلی الله علیه و سلم میر و دو سه هجرت زیارت مشرف مقبره

نیار و در سر چنان سر لقی مدار و خلافت ابن حاتم را در خوف بر شهر و کلاه نیست و در میان
 این بزرگان چه بیت و چه نه و حقیقت باطن ایشان از واقع و واحد متعارف را
 انداخته و پیش از تبلیغ کتاب و سنت آثار و احوال عربی را در وصال ایشان از ایشان است
 که نیز با رصنی باشد نه با عینه میفرمودند که در میان طرق صوفیه اعتبار کردن طریقه
 و الیه سید اولی و انبیا است چه این بزرگواران التزام متابعت شدت نمودند و اندوختند
 از بدعت و سرودند بپایان اگر دولت متابعت دارد و از آن حال در پیش روی بزرگواران حرمند و اگر
 با وجود احوال و نهایت فتور نماندند و حال ایشان از ایشان است که کلام و خبر بزرگواران و احوال
 برای ایشان بسیار آید و هر چه را در دست میفرمودند از هر کس که در پیش ایشان میفرمودند
 بجز ایشان از ایشان است حضرت خراب باقی باشد نه فاسد هر حاضر بودیم کمال از آن حضرت
 از آن بزرگواران و از آن بزرگواران است اسم الله را طلب گفت ایشان را نام خوانند
 بعد از هر پنج نفر میروند که در آن مجلس طعام حاضر نشود و از حضرت ایشان یعنی حضرت
 عزادار بر سر نه و هم که حضرت خواب نمیشدند علمای سجد را حجب کرده و چنانکه حضرت امیر کمال
 بود در بزرگان ایشان را از ذکر چهره منع فرمایند علمای حضرت امیر گفتند که ذکر کبریه عت سن مکنید
 ایشان را و جواب فرمود که کلمه آگاه بر این طریق در مسجدها این همه ساله نماند از سماع در نفس
 و کلام و ذکر احوال و مرابحه که بر اسباب نامشروع و مترتب میفونند و در تفسیر از قبیل استماع
 است و این تدریج را نیز احوال را از احوال دست میدهد و کشف توحید و کشف توحید و کشف توحید
 که در ولایای در عالم ظهور و آید حکمای یونان و بر این عهدند و معنی شریک و علامت صفت است
 علوم سزیه است با اجتناب از امور مذموم و منتهی حضرت شیخ سیف الدین و سید الدین
 نبوی است برای توحید و هر سبک در دنیا کار و در وقت و در سماع که در آن فیه حالت بخیر است

یکبار از زمین افتاد و مغرب شد بر روی سبیل که نشان رسید چون بوقت سبیل با نداشت
 آواز مردم میباید و حرم آمدند فرمودند که در باب سبیل ما امید بودید که اندک مال آنکارا را
 یکبارگی خالصان تو میت رسید و او که مغرب شد و رفته حاتم قطع کند و مرغ و مرغ از قاپ
 غصه را برود از آید آنکه کبریل سبیل سبیل میدادند چه طوری که اسیر میزد پس افسان
 باید کرد که از بیدران ان سبیل با از بیدران لیکن مسدود اند که از دور و دوری از خبر دارند اگر چه
 در ظاهر هیچ خاکستر سکون و دریم لیکن آنکه که املن ما از سوز دور و غم نمائند است
 ما به کس در میان و یک کس بر کران به سونن و سافتن وین فخرست و پس + سنا سبیل
 او در سماع نمی آید و خداوند در دو غم را کوکبان نجاس را عادی نمی نمایند زیرا که طریقه ناپس
 سبیل صدف است یعنی الله تعالی است که بجا هرگزین که بال حکمت و قافله زد و به بند بخت
 سکون و استوار شد بیشتر اوقات نگریزا و در آن سبیل هستند و از احوال باطن خبر دارند
 را دیگر خبر نداشت بگریه و فغان چون حضرت شمر رضی الله تعالی عنه بپای ایشان تشریف
 فرموده تا گاه متوقف ماند و دید که عا بجا سوخته و میاه شده است سبیل آن چه سبیلند
 مهران گفتند که گاه از دل پروردایی سبیل شنیدند و از شد و حرارت و گرمی آن سبیل
 این قافله سوخته و میاه شده از دور و نزدیک و از هر دور و بیکان باش به اینچنین
 از بهار و شکر چه بود و اندک جهان + بد که از طریقه نقشند به در راه میرفت تا گاه از غم تیر
 سبیل بر گوش نه نشین رسید و از دل هر دو گذشت از قافله بینا نیست و گشت سماع
 بیت المال به ملک است لهذا حرام شده قهر را و در سبیل و ملوک قری بهر سبیل که در باب آن
 خبر ندانند چنانچه صفای این مقدمه بهی است و آن اثبت السماع و بیت الرقة
 والرفقة تجلب الرحمة فالتيح السماع يجلب الرحمة با این چهار باب سماع

تغیر از مکران اذواق احوال آن می یابند و حال آنکه حق سبحانه و تعالی
در مزاج تغیر غایت اعتدال و انصاف و نهایت پاستی هر ذوق و ذائق عطا
فرموده چون پدرم قاضی و جد حم پستی بود تغیر اگر چه در سلسله حضرات علییه
نقش بند به ملزوم لیکن بسبب تنوع مذاق طبیعت عشق و عاشقی نزاکت های اذواق
و امجد حضرات چشتیه خوب می یابم لهذا جرات بر آنجا احوال ایشان نمیکنم
که این بزرگواران بحکم السکای معدود و دول بمقام سماع از ظهور و جود و حال غلبه
سکر مست و درند و در باب مجو که از آداب در بار واقف و آگاه است حرکات و
سکانات ایشان بی قاعده نمیشود علی الخصوص حضرات طریقه انشیدیه و انشیدیه
که از ابتلاع نصیب وافر دارند اصلا خلاف سنت حرکت تجویز نمی کنند پس
طریق اسلام در نبات است که نه اظهار آن دارد و نه از کتاب و قول حضرت
خواجہ بزرگ جمعه ایمنی است که نه انکار میکنند و نه این کار - مرید را قاصیت
نکس می باید هر چند دور کنند و در نشود قوی شیخ الاسلام عبداللہ انصار
نیز که استناد ترا رجب دارد و نو از رجب پنج شش سگ به از تو بود - اگر
کسی رجوع طلبد تغیر نزد نماید و او را کم از شیر درنده در حق خود تصور نماید نمود
از مواخذة فوت حق فداست برسان و لرزان باید بود خود را از قید هستی و خود پرستی
خلاص باید کرد قطعه رخت واکردن جهان رخت از جهان بریدن است و در بیکاری
خجل و شرم جایم کرده است و این قدر را غافل از اندک دفع حساب و رحمت جود
و لطف حیا بم کرده است و رستن از قید خودی و مظهر حق پرست است و قطره ای دم بھر
یک کشت شکر بم کرده است و منسجم و منظم علی گویان مسند دل و رخت

در دیگر مسائل جنس در پیشه رعیت و مسند نیست

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل كل من في العالمين له نصيب من نعمه والصلوة والسلام على محمد وآله
 على محمد وآله وعلوه بعد از صلوة نبوت خیر محمد ما مدح و ستایش و بجا
 محمد و هم هر یک از بوی غلام علی حیو سکر به اناس میکند که خبر از این آیه بهترند و در مورد
 حلالی دارد و شد و بود کتابی برای اشتغال همراه داشت و مشایخ علماء و مفتوحه اوقات
 نداشتند نفس را تعطیل گذاشتن خوب نبود و نهایی این مقام در مسائل و بیچاره
 لغت و کتابی نوشته اند پس بقول حضرت مولانا در دی فدرس سوره محمد ص ۱۰۰
 آنچه انسان میکند بزرگوار هم که بخاطر قاتر گذشت در تعلیم سنت عید پر از انعام است و بجا
 نسبت بین الخلق و المخلوق و توبه وجودی و شهودی و مسکن اقریت و مسکن چه ذکر کتب
 مجرب چون انقسم مقالات بجناب حضرت پیر و مرشد و شکیبای دل و اندیشه است و
 زبیره که مان فرستادن سوی اوب و نامنا بیدار یاران طریقه آن سران را در انفس
 صحیح دانسته و یا ر حقیقه و نام بطل مسند است اما تا آنکه از نظم کیمیا اثر جناب حضرت
 در اندیشه طلال نگردد و شایان اعتماد و قبول نیست و این انفس است که این دین
 را بجناب اقدس گذرانند و این فقرات انچه بصورتی محلی خود نقل آن بر دانه بیخ
 عنایت فرمایند که از اسلام دانه انچه بقلم اسطر منسوب گردد و در انچه نام جمیع انفس
 استیاز یافته قابل اعتماد گردد و لا تظروا الى من قالوا الطهارة فقال قال الله
 و السلام کلمته الحکمة ضالة الحکیمه حین و حلهما الحق و با و سده و انکه

در واجب نسبت معلوم الایقینه مجهول الکلیفیه که مثل نماز بر وقت به پیش از چگونگی شود
 و این مسئله متعلق لانی الذات، لانی الصفات و لانی النسب لانی الاستیارات و لانی
 سعی من الاستیارات بهیئت چگونگی نماز از مرغی نشانه که با اعتقاد و سیم آسمانی
 ز غنا هست تا پیش مردم به زمرغ من به آن نام هم گم به و حق آنست که ممکن
 در اینها هم محتاج است بعلت وجوده خود که بقا عبارتست از وجود در زمان ثانی و چون ممکن
 در خود را در زمان اول مقتضی نیست در زمان ثانی چگونگی مقتضی باشد که اقتضای حقیقت
 ما اختلاف از سه مختلف نشود و زمان بیداری و دوم اگر مقدار حرکت فکلی میبود و نیز حقیقت
 امکان را مقتضی وجود نمیشد انت کرده حال آنکه این بطلان است که فلک حادث زمانی
 احوال الله تعالى فقطیه من مستحیاتی فی یومین، کسانیکه فلک را متحرک
 اند بلکه کسانیکه فلک را هم نمیدانند آنها هم زمانه خیال کرده اند از مسیح تا شاهد تفاوت
 بین این دو ممکن در زمان ثانی هم وجود را قضا نمیکند چه اگر قضا می بود و چون ممکن
 ممکن نباشد واجب مؤد و قلب با بیت لازم آید و آنچه میگویدند السعی ماله عجب به
 وجودند و آنکه میگویدند المحکم محض و وجود من سابق و لاحق مراد اینجا وجود واجب است
 یعنی واجب است با قضا و علت حوزة با قضا یعنی هر دو که آن محال است پس ثابت
 شد که ممکن در وجود و با محتاج است بصله تعالى نشانه تا وقتی که بر ممکن از واجب آنها
 وجود باشد ممکن موجود و معدوم باشد و چون در بطلان منقطع شود هیچ اثری نمیتوان
 بر معجزه روزگار نیافته شود پس حال ممکن مثل حال نبیوست که مقابل آفتاب روشن شده
 تا وقتی که مقابل باقیست و تاره باقیست و چون غباری یا ابری بمیان آید و مقابل نشاند
 و روزی در پیش از هیچ اثر نیست او چو جان است و جهان چون کالبد به کالبد از دور

باید و البته جسم با نفسی ممکن را نکل واجب میگویند چنانچه آفتاب را که بر روی زمین
نکل آفتاب میگویند نه با نفسی که ممکن را با واجب مانت و مشابیه است چنانچه نکل را
با نسل که با نسل است هیچ مانندی و مشابیه نیست بلکه با نفسی که چنانچه نکل را هیچ حقیقی، با نسل
نیت وجود و در همان وجود است چنان ممکن را وجودی متماثل نیست وجود در همان نکل
نمی آید که با نسل ممکن بی نسلها تحقق ندارد و وجودی مصدری که بر او مبارزه فانیست است نسل
چیز را که منتقمند و مایه الوجودیه و نشاء انتزاع این وجود همان است که ممکن را واجب به هر سه اقسام است
بنی الحسب این وجود ممکن یعنی با الوجودیه نیست گرفتار واجب لکن او قدس با معنی از مضاف او -

سوال وجود ممکن بهیچ وجه که بصلح ابقا ندارد او هم امکان وجود مصدری انتزاع
کرده حکم بوجود است او میکند پس اگر ذات واجب تعالی شانه مشت را بن انتزاع بابت
با ید که بصلح انتزاع وجود کند و حکم بوجود است ممکن نماید -

جواب این ملازمه ممنوع است یعنی هر که از نشاء انتزاع خبر نداشته باشد او انتزاع
نکند و حکم بوجود است ممکن نماید یعنی بینی که اگر شخص را در آفتاب یا در آینه می بیند که در آینه
آنها را نگرد و است از ان خبر ندارد البته حکم میکند بوجود و آفتاب یا در آینه همچنان
که ممکن را می بیند هر چند از شرط عبادت و جهل با وجود و متاصل خبر ندارد حکم میکند بوجود
در ممکن غایبه مانی بالباب امکان را وجود متاصل میدانند چنانچه طوطی در آینه صورت خود
را دیده آفتاب وجود دارد هم خود متاصل نمیده و با وی در سخن می آید پس ممکن را وجود و خبر
و هم تحقیق و ثبوتی نیست وجود و این کثرت و بی مایه الوجودیه واحد حقیقی است که این
کثرت همان ذات حقیقی غالبی نبوده و گردی بجهان متفرقه او زبیده چنانچه زبیده که
در آینه خانه دو زبیده است مقدوم می آید و جهان نزدیک زبیده است چنانچه وجود

و هو آتونی كما كان داعيان العالم ما شئت من رايحة الوجود **م**
 لا آدم في الكون ولا طمس **ب** لالملك سليمان ولا تقيس **ب** فالكلم عبارة واثم المعنى
 يامن هو الغلوب مقناطيس **ب** و چون مثله این دهم و در این کثرت ذات واجب فنا
 شانه باصنعتی از صفات است نه فرض فارتمان و نه اعتبار متبیران این دهم و هم متبیین
 که به نفی متبیران متبیین نشو. سر بنام خلقت هذا باطلا و سبب انکه قناعات الباطل
 یعنی با خافیه باطلا لا یجرب علیه الاحکام و الاثار بل خلقته و لیلا علی صالته سبب الی مرتبه
 افاده من عرف نفسه فقد عرف ربه بچنانک عن کل بالاطمینان شماک قناعات الباطل و الترتیب
 علی عدم السرطان و الاپان حق و ما چون نسبت جن ممکن و الواجب چنین متحقق شده
 که و بر دام جان ذات است لذات و نقد است پس صدوقه وجودیه بر غلبات سکر این کثرت
 و همی را معین واجب گفتند و عدم ذاتی او را در نظر نیارند و قابل همه است شد و نگردد
 را با حسی همسایه و نفی همسایه است **ب** در اولی که او طمس شده است **ب** لکن
 رتبه تنزی را ساده مناسب میکنند و میگویند **ب** و این فرق و نه اختلاص **ب** بالله همه است
 سم بالله همه است **ب** نه اختلاص سبع عبارات از مرتبه تنزیه است و اگر کسی مرتبه تنزیه را
 نفی کرده و وجود را مانند کلی طبعی مختصر درین کثرت و اندکی باشد تصوفیه شهودیه که صحرانفا
 بهم رسانید و اندک بشهر و وحدت حقیقی و کثرت و همی حکم کرده همه از دست میگویند و چون ترقی
 نظر کرده میشود همه تنزیه موجود است ظاهرش و قوله تعالى کل یحیی هالک الودجه
 قوله علیه السلام ان تصدق القوی قوی المنید الاکل فی ما خلا الله باطل و بیکست
 برین مدعا چون که باطل و باطل یعنی آنکه کان باکلا او یكون باطلا گفتن مجاز است و تکلف

فیه کثرت
 و تنزیه

و می بینی بنیاد آنست که بگویم و باطل فی الحال بل علی الدوام مخدوم اینست
 که ممکن را با واجب گفته اند بهشت نزدیک صوفیه و جودیه و شهودیه است با صفات
 واجب یعنی با صفات ناشی کمالات واجب و حضرت علم باجمالی و تفصیلی ظهر یافته اند
 مشهور گفته اند با صفات و همین ذات میگویند لاجرم هم راست گفتن بر آنها گویا نبوده
 و تفرقه محذور الهی ثانی یعنی الله تعالی عنه را چون صفات کلامی عاقلانه و ذاتی متعین
 را نمی توان الهامین در یافته و صفات را در دو مرتبه دیدند همین ذات هم گفتند و شمول
 و احصایات غیر خود را در ذات هم گفتند چنانچه علی مرتضی رحمت شکر الله بهم
 بدان قائل شده اند و با صراحت آیات و حدیث همین سه و کمالات را با واجب یکی انداخته
 ذات و صفات نسبت به کوره هم واسطه نیافته و عالمی دیگر بر ایشان ظاهر است و بعضی ابدال کردند
 و آن اعدام اسامیه اند یعنی قائل صفات الهیه بلیت عظمتها که ظاهره ظاهر و حضرت عالم
 ثبوت و تفرقه یافته کمالات را با این مرتبه ظلال نسبت مذکوره ظاهر شد و حقائق کمالات از
 حضرت مجرب و نه این دامه و ظلال شهود گفته اند لاجرم سبحان تعالی و مراد از
 الله و راد او را نه بزرگان شریف ایشان گفته و اکمال او به و تمامی از مناسبت
 و میان ممکن واجب غیر نسبت زائیت و معلوقیت هر یک از ایشان و از قول اهل
 الله صلوات الله علیه و سلم ان الله سبحانه و تعالی حجابا بین نور و ظلمه بود که گفتند
 هرگز نیست سبحان وجه ما انظروا الله بعض من خلقه استباط این مذہب
 میزدان شد.

و بعد از آنکه در سابقین ظاهر گفته که ممکن را با واجب نسبت کرد آن نسبت سبب
 و ممکن را مبین مصدری و بعد از آنکه همان نسبت ذات واجب یا صفاتی از صفات اقدس

وجود ممکن یعنی با وجود تیر قرار یافته و بعلاوه همان نسبت در زمان شرح واجب با
 خالق و ممکن را مخلوق میگویند و در اصطلاح صوفیه واجب را اصل و ممکن را فاعل میگویند
 و چون بر مذہب حضرت محمد الف تالی در ظلال ممکنات را آن نسبت نباتات است
 و در با صفات بلکه با و اوره ظلال است و چون ظلال منازعات و صفات باشند و اعداد
 داخل مہنوبات آنها باشند لاجرم ظلال از ممکنات باشند و لازم آید که ممکن خالی ممکن است
 و این محال است و محال نفس قطعی لا اله الا هو خالی کمال معنی

چو ایست مراد از اعداد که داخل مہنوبات ظلال اند فلما نفس صفات کمال اند مانند
 موت و جہل و غیره و می دانیم که در مرتبہ علم و تقریر یافته باشند و وجود یعنی حیات و علم
 و قدرت و سمع و بصر و کلام سبب مقایسہ معنی شده اند یعنی همین بس که ملاحظہ فرمایید
 و ظلال مستغنی اند و شک نیست که صور علیہ اعداد موجی است از در با علم و امکان
 و حدوث را و آن گنجایش نیست و منازعہ او با صفت العلم منازعہ اعتبار است که حقیقی
 پس آنچه شما گفتید که چون ظلال منازعات و صفات باشند و اعداد داخل مہنوبات آنها
 باشند لاجرم از ممکنات باشند انفعده مسموع است نمی پذیرد که صفات منازعات اند از ممکنات
 نیستند و قدر و قدر مستقله خیال است نه قدر ذات و صفات و مراد از منازعہ ذات و صفات
 آنست که هر یک در قفل جدا آیند و محل یکدیگر را با الما و الاصح نیست نه آنکه خارج
 هر یک مستقل باشند و هر یک از دیگر جدا شوند و این قسم متخالفین را در اصطلاح
 لایحین را غیر گویند و چون حال صفات با ذات در یافتی پس قسم حال ظلال است با صفات
 از در با علم می شود و نسبت مذکور که صحیح نسبت خالقیت و مخلوقیت است و هر چند
 ممکن نیست با صفات حق تبارک یا ظلال گفته شود و در حقیقت آن نسبت با ذات است

و این معنی است
 و مقایسہ

و هم پس بر حق انصاف قدرت حق و پیش از فعل قدرت و هم چو پس دارد -

جواب بار ما هم دوم متیقن است لهذا از قدرت حقیقی گرفته و پیش از فعل و هم دوم
بهم غیر متیقن است لهذا از او هم قدرت گویند -

سوال سناط تکلیف با اتفاق علمان هم قدرت است و حقیقت قدرت پس اگر در قدرت
که سناط تکلیف واقع شده و هم غیر متیقن کتایب الاغوال مستبر باشد تکلیف مالا یتعلق
جائز باشد که هم را محتملات هم جواز باشد است و در ممکنات بطریق اولی و دوم قدرت
بر جمیع بیت الحرمه و زیات بیت المعمور که در آسمان هم است یکسان آنها را فرق بینما -

جواب اولاً آنکه تکلیف مالا یتعلق جائز است اما تعصیل واقع نیست که میباید و لا تخلفنا
علا طاق کتایب بر خود عدم وقوع آن دارد - ثانیاً آنکه بر او اندو هم قدرت که سناط تکلیف

است که نظر بر چیز مادی است متوجه بود و وقوع فعل بقدرت و اختیار عید نظر بر ظاهر حال
متمم باشد لهذا بر چیزی عاده حج بیت الحرمه مقدور بود و فرزند زیارت بیت المعمور

فرزند نشاء اگر کسی زیارت کردن بیت المعمور هم خود و نزدالی حنیف و نفیر اسکان حقیقی
بین مستعد شود علماً تا صاحبیه و نظر بر امتناع مادی فی الفور مات گردد و کفاره لازم

آید و نیز نظر بر ظاهر حال ایمان آوردن به او جهل واجب گشت و متحرک این کافر شد و نظر
بر آنکه در علم ازل ایمان او مستعد نبود اگر ایمان حی احمد و انقلاب علم به جهل لازم می آید پس

ایمان آوردن پس باین اعتبار محال بود و الله اعلم میباید لبك و العزة عتقا
انفرد و لا اله الا الله و الحمد لله رب العالمین سوال و رایه فو کشتو

بیمایه مسلمه مقیده ما نه یقین فی من ان الله ان فم هذا کوفها اسمع لیسیم له فیها بالانذار
و لا حار جاله یحیی و لا یموت ذکر الله و اقام الصلوة و ایتا الکریم یحیی و لا یموت فیها بالانذار

و لا تعجلوا للحکم الله احسن ما علموا و یرید هم من فصله و الله یرزق من یشاء
 بعد حساب و چه تمهید چه باشد و نیز بعد از آن آیه فرموده و الدین کرم الاعمال کرم
 لقیقه عجب انظماک ما غشی الخلاء لم یجد له متبناً و وجد الله عدده
 فوقه حاشه و الله سریر الحساب او کلماتی بی بحر می بخته موج من فوقه
 موج من فوقه - محاب طلمات بعضها فوق بعض ادا خرج یدله لریکد بر بهادر
 یعمل الله له نوراً هالک من نور - وجه تعلق این آیه با سبب چه باشد -
 جواب و الله تعالی اعلم آنچه بر تفسیر ظاهر میشود است قوله تعالی فی من است
 اذن الله الی آخره قید است کوفه فیها مصیبات نیست لکلمات متعلق است بقوله تعالی
 یمد الله لولاهن لیسوا یعنی با درج و سرایت نزل الهی از عرش تا فرش و بدون او
 تعالی وجود ما هیات و قیوم اشاره هایت یعنی یله یا فتن میرفت او تعالی و العزیز نیست میفرماید
 است هرگز ابدیه نصارت که است فرایند و هایتش خواهند دان و ایت معجزه و در تابع
 شریعت و التزام مساجد که بیست واجب العظیم و مساکن اهل الله اند بسجده فیها نالند و
 قال الاحمال الابد دلیل است بر اینکه عده ترین حصول معرفت مصاحبت مردان خداست که بدوام
 فرود آید و سون اندرجال لا تلهمهم فجاده و لا یبع عن تذکر الله عبارت از دوام
 آگاهی شان است و انجلا شایست است با آنکه تجانی عن دار الفرد و اجتناب از مغفول اسباب
 مثل تجارت و مانند آن اند و صاف حمیده است هر چند از بیجا نبی انبی و عبادت و مانند آن
 مفهم نمیشود بلکه بیان آنست که تجارت و بیع آنها را از یاد حق غافل نمیکند قوله تعالی الخیر
 الله احسن ما علموا و عده نمای برشت است قوله تعالی یؤید هم و فضل اشارت
 به بملات حق باورشان خود قوله تعالی و الذین کذبوا اعمالهم کساب لقیقه الابه

[illegible]

تا چنانچه مخلوقات تغییر یابند و کسبیه تمام داشت خود بر غیر نمودم اگر خدای رفته باشد اصلاح خدایان
 و انکار منزه بود با من الله و من است آنی و اما کان من خطا را نمی دانست و رسول من الله الغفر
 و انزال محققان طریقت چنان گفته اند که انسان مرکب است از ده لطیف پنج از ان عالم
 خلق است عناصر اربع و نفس جوای که جسمی است لطیف ساری در جسم کثیف که در هر عضو
 عضو سرایت دارد و تاشی است از عناصر اربعه و از جهت لطافت خود حرارت استیج لطیفه
 عالم امر را چنانچه آفتاب بر فلک است و بسبب مقابل و صفاء آئینه زجاجی آفتاب در آئینه
 منعکس میشود و نور حرارت و لون آفتاب در آئینه پدیدار میگردد و الا که آفتاب از اوج خود
 مبهوط میگردد چنان لطافت عالم آفتاب . روح و سر و قطنی و آتشی که مرقعاتها فوق العرش
 که بر قلب اود و من اهل علی و اود و من الحاکم الا قلیلا و روشن آفتاب است و من
 آئینه نفس منعکس گشته آثار آنها توسط نفس و بدن انسانی مبهود شده و آنچه در او پدید
 دارد شده که نمائنده الموت روح انسانی را از بدن تخرج میکند و عده با او از بهشت میروند
 یا روح از دوزخ میروند تا اینجه از احوال نفس است که مرکب روح علوی است چنانچه
 لباس بدن جسم مفروض نیست بپوش باید داشت که تالاف الف عشره و انسانی مرکب از
 لائق تجلیات روحانی نمیتواند شد پس در طرق دیگر در اندیشه ترکیب طالاف عالم خلق میروند
 بر یاضات و محاسنات و جذبه شتی کامل کمال تصفیه طالاف بهم میرسد و طالاف عالم امر هنوز
 کند و طلالی است پس تصفیه آنها در خواب و معامله بیرون خود و آفاق هوایی می چند
 کوکب می بیند یا قمر جنت یا تمام دشم و مانند آن و آنرا سیر افلاکی میگویند بعد از آن سیر فضا
 میکنند و در ترکیب عالم امر میروند و در طرق نقش بند که اقرب طرق است اول بتبر که
 عالم امر میبرد از اندوه و لذتشان در قلب روح و سر خود خود و غمی بیند و آنرا سیر انفسی

فی نفسی
 و در دوزخ است

میگویند و مسطورین نیز گویند که میگویند میگویند اما اینها که در اولی الشیخ
 نزد موفیه که نیت ازین دو سیرست قدما و مقتضایه بعدتر که لطائف امر به نفسیه
 و عناصری بر او افتد و مجدوب با هم خلط نموده و معقالات گفته اند که در خارج ذات حق
 موجود است و موصوفه او را یکسوی چیز موجود نیست و بعد از حضرت مجدد و معانی
 نماند حقیقه نیز موجود در خارج اند و دیگر صفات موجود و نه یعنی آنکه نشاء و انتزاع شان
 در خارج موجود است و موصوفه وجود صفات را از این پرزوات میگویند و در خارج سوا صفات
 هیچ چیز انبیا و وجود نیکنند و گفته اند که حق نامی چون ذات و صفات خود را احوال
 دانسته مرتبه احوال علمی را وحدت میگویند و چون تفصیل دانسته مرتبه تفصیل علمی را وحدت
 میگویند و عکس مرتبه تفصیل را که هم در مرتبه علم متحقق اند یعنی روحی و تنین مثالی
 و تنین جسمی گویند و این را انتزاعات حتمه و حضرات حتمه گویند و چون عکس و عکس
 را عین ذی الخ گویند که آن صفات اند و صفات را از این پرزوات نامند و این ذات دانسته
 لهذا اقبال هر اوست می شنوند و چون در خارج سوا ذات موجود و مفید اند میگویند
 الانبیاء انما شئتوا الى صبح ما حضرت مجدد و امثال ایشان که بصیرت
 نوبه دارند میگویند که صفات عین ذات نیستند بلکه نامند بر ذات آری ذات محتاج صفات
 نیست اگر فرضا صفات نبودند ذات هم کار صفات سر انجام میشد پس ذات حتمه
 ای کار عالم میکند آن را شان العلم میگویند و که شان انجوده و القدره و اتسع و البصر
 و اللاده و الکونین صفات گویا فرع شیونات اند و عکس آنها غرض که اعتبارات
 سمع و البصر و غیره که ذات اند از شیونات میگویند و صفات زانده را عکس و فرع شان
 و حکما و موصوفه وجود و این شیونات و اعتبارات را که این خلت نامند صفات میگویند

فصل در صفات

فصل در صفات

فصل در صفات

فصل در صفات

و صفات زائده ثابت میکنند و اعتبارات و شیونات با هم مرادند و متعارف نیستند
و معنای مجبور با وجود تفاضل صفات از ذات ممکنات را که معصوم شر قبل آن عکس صفات
نیگوبند است میگویند از آنکه کناس خنفس را حاکمی صفات مقدسات گویند مگر جماعه
معصومین را یعنی با وجود ظاهر ای صفات علیات میدانند و لهذا عصمت خاصیت
آنهاست و دیگران باین دولت مشرف نیستند بلکه آنها عکس ظلال صفات اندک اعتبار
اند از خدا و صفات که در مرتبه علم موجود اند و بجهت تعادل صفات با ذرات صفات منور
شده اند آن ظلال در ریاضات و مبادی القیانات ممکنات اند در خارج حقیقی نزد حضرت
معصوم و مساوات و صفات ثنائیه هیچ چیز موجود نیست لیکن در خارج کمال حقیقی است
حق تعالی عکس ظلال را با وجود ظنی موجود ساخته و منشأ احکام و آثار قدرت کاظمه
گردانیده در بصورت همه اوست گفتن محض خلاصت همه از دست باید گفت و چون عالم
عکس ظلال اند و ظلال عکس صفات اند و صفات عکس شیونات و شیونات عکس جمادات
و اشیاء حق تعالی از ذات ممکن بکن قریب ترست و هم از صفات که حضرت معصوم فرموده اند
که هر چند احدا المتعارفین از متعارف ثانی اقرب نمیتوانند شد و عقل اقربیت بین المتعارفین
نقص نمیتواند کرد لیکن بنظر کشفی ظاهر میشود که اصل نسبت لظلال از ذات ظل قریب ترست
و اصل الاصل نسبت لظلال نفس ظل از اصل او قریب ترست و مگر اصل الاصل
اقرب است نسبت لظلال از اصل او و اصل او اگر خواهی که مدعی را معقول سازی میتوان
با این تقریر که برای حل ایجابی وجود موصوع شرط است پس در وقت عدم موصوع حل اصل
صحیح نیست و سلب بسیط صحیح است در وقت انقضاء زید زید زید صادق نیست و لیس
بزیه صادق است پس اول باید که زید را از علت خود نسبت بهر چه که مشعر وجود او باشد نسبت

در این
نقطه

بهیست - حشمت غایتی دارد - سعدی را سخن پایان به میر و تشنه مستی و دریا
 همچنان باقی - فنا قلب - روح و سر زخمی و خفی در ظلال اسما و صفات الهی در همین
 جاد است مبدی و مکرر خفی را با بالاتر همه رسائی است به بحر و آینه ظلال که سادی تعینات ممکن است
 غیر انبیا و ملائکه سیر و وصول آن که اسما و صفات اند و قاع میشود که آن سادی تعینات انبیا
 علیهم السلام و وصول بدان بالا حد آن مختص بانبیاست علیهم السلام و دیگران از حاصل نمی شود
 مگر بوارث و طویل تعینات این اسما و صفات که سادی تعینات انبیا اند بحسب ظهور و کسب
 بطون و معنی ظهور و بطون آنست که اسما و صفات را در اعتبار است یک قیام بذات و آن
 رو بکن است و آنرا بطون میگویند پس در این اعتبار مصدریته آثار و حقیقت تربیت ممکنات آن
 رو بخلی است و آنرا ظهور میگویند پس اسما و صفات باعتبار ظهور سادی تعینات انبیا اند و
 وصول بدان مقام ولایت کبری و ولایت انبیا نام دارد و فائز نفس درین بطون میسر میشود
 چنانچه وصول به مرتبه ظلال ولایت صغری و ولایت اولیا نام دارد و اسما و صفات باعتبار بطون
 سادی تعینات ملائکه اند و وصول بدان ولایت علیا و ولایت لار علی نام دارد و بعد
 این هر دو مقام وصول بذات محبت است و وصول بدان مقام بالا حد آن تعلق دارد و
 نبوت انبیا کرام سبب وصول آن مقام افضل اند از ملائکه و اگر نه ولایت ملائکه فونی
 ولایت انبیا است و اکمل تبیین از امتان هم سبب کمال متابعت انبیا جلالت و بعد از
 مشورته نذله من الاولین و قلیل من الاخرین کتاب درین مقام است ارباب کمالات
 ولایت اصحاب الیمین اند نذله من الاولین و نذله من الاخرین و ارباب کمالات
 نبوت متفرقین اند نذله من الاولین یعنی من الانبیا و قلیل من الاخرین یعنی
 من ائمه محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه عصا و کثیر من التابعین و جماعه من اتباع ائمه

حشمت غایتی
 سعدی را سخن
 پایان به میر و تشنه
 مستی و دریا

و جماعتی آخر الامر بر بدو سجده کردند بعد از آنکه از دست برداشته و کلمات نبوت تجلی یافت
 و ایستاد بپایه پرده آسمان و صفات و کمالات رسالت و کمالات اولوالعزم و وحی است
 از دیه کمالات نبوت این هر سه در اثر با هم مثل هر دو در شل و شل مرکز و محیط نوعی با هم
 تفاوت و مرتبه دارند که با اولی الاصل عبارت از ظاهر میشود و بعد کمالات ثلثه انچه از کتب و کلمات قدسی
 آیات حضرت مجید و در حضرت ایشان عروه الوثقی و از سال شهادت ائمه بر حضرت و علی
 السلام و عبداللهم ظاهر میشود و هم در مقام سلوک از جناب حضرت ایشان شریعت و استقامت
 نموده شد و در راه پیش می آیند و تقدیم و تاخیر تسلیک آن هر دو راه پیران مناسب است
 انچه با سیر می آیند یکسره و با حقیقت کسب ربانی که تا مسرا و اوقات عظمت و کبریا و جود صرفی چون
 غیر سیر می آید و با لایزالان حقیقت قرآنی است که آنرا باید دست بچون تفسیر فرموده اند
 و از لایزالان حقیقت صلوة است که آنرا کمال و وسعت بچون تفسیر فرموده اند و از لایزالان
 مقام سودیت صرف گفته اند و گفته اند که آنجا سیر را گنجایش نیست آنجا فقط سیر نظری است
 اگر سیر شود مع با بوسه اگر ایستاد بود و سیر قدم گاه تا حقیقت صلوة است
 که منتهای مقام مابیت است سیر می آید و حفظ یا محقق فان الله یصلی اشاره بآن
 که فوق حقیقت صلوة جز لا انشاء نیست آن صلوة است که از مراتب و درج برای مرتبه
 تنزه صرف معاد میشود و راه و دریم بعد کمالات نماز و امر و محبت است که حالت محیط آن آنرا است
 و آنرا سیدار نشین ابراهیم است علیه السلام آنرا ولایت ابراهیمی گویند مرکز آن محبت است
 چون بدان مرکز رسیده و شود آن مرکز دائره ظاهر است شود که محیط آن صرف محبت است
 که مبادی متین و محکم است علیه السلام آنرا ولایت موسوی گویند و مرکز آن محبت است
 چون بدان مرکز رسیده و شود آن مرکز هم دائره ظاهر میشود که محیط آن محبت است و منتهای

تفسیر
 حقیقت
 نبوت

تفسیر
 حقیقت
 نبوت
 و سیر
 در آن

که آنرا حقیقت محمدی ولایت محمدی گویند و آن مربی و مبداء تعین جمعی سرور انبیاست
صلی الله علیه و سلم باعتبار نام پاک او محمد و مرکز آن مجربیت صرف است که آنرا حقیقت
و ولایت احمدی گویند و مبداء تعین روحی آن سرور است باعتبار نام پاک او احمد صلی الله
علیه و سلم و همین دایره محبت را چون با جمال بر ملاحظه خلعت و محبت و محبوبیت عارفی منجم
میشود و سیر در تعین صبر کرده باشد و سیر در تعین وجودی هم در همین اثنا واقع میشود و بالاخر
ازین مقامات مبادی حقانیت تعینات انبیا مقام لائقین است که انبیا سیر قدمی را گنجایش
نیست اگر میسر نشود و سیر نظری میسر نشود و آن از حضا نفس سرور و پیران است صلی الله علیه و سلم
لی هم الله وقت لا یسعی دیا مملوک مغرب و لاجی در اصل اشارت به همین مقام گفته اند
و بعضی صاحب دوقان اوشس هزاران سرور را بقیل او علیه السلام ازین غفان نیست
اوشس عطا گشته است اگر باو شده بود پیر زن بیاید و نواز غلام سبب کن چنگست
سرور انبیا از اینجا ظاهر میشود که اوشس فرمان او باین دولت مشرف می شود و حقیقت صوم
در پهلوی حقیقت قران و دایره سیف قاطع در پهلوی ولایت کبری فرموده اند ظاهر سیف
قاطع روحیت از اسما و صفات از قبیل ولایت کبری چون نفس را فنا اتم انجا و سیت
سید هدایت نام او سیف قاطع شد و الله اعلم و اینجا و شب بخاطر می خلد که حل آن از کمال
حضرات پرست نیامده مشبداً آنکه حضرت محمد و رضا را در ابتدا حقیقت محمدی صفت اعلم
ظاهر شده چنانچه در مکتوبات طریقه و غیر آن بیان فرموده اند بستر شان العلم ظاهر
بستر حقیقت جامع ظاهر شده و بطلین درین مکتوبات چنان فرموده اند که گاه باشد
که خل شمی بصورت اصل ظاهر میشود بستر چون باصل میرند اشتباه می شود که آنچه
بیشتر ازین ظاهر شده بود ظل بود اصل نیست و لهذا صفت العلم را در ابتدا حقیقت محمدی

گفته بودم چون نشان العلم که مری صفت العلم است رسیدم دریافت شد که حقیقت کلام
 اینست بپس چون نشان جامه رسیدم که نشان العلم خردیست اما جزای او دریافت شد
 که حقیقت افعال و تعین اول و حقیقت محمدی همین است و در آخر مکشوفات ظاهر شده
 که تعین اول یعنی زحری است و پسر از آن ظاهر شده که تعین اول یعنی جی است و نشان
 ابن مقال فرموده اند حدیث قدسی گفته که مرا غفیا فاحسبیت وال اعرف فخلقت
 الخلق ازین حدیث مستفاد میشود که اول حسب سر بر زده که باعث ظهور جمیع اشیا شده و
 ولایت ابراهیمی و موسوی و محمدی و در دایره حسب تفصیل صدر بیان فرموده اند پس
 ازین لازم می آید که نشان العلم همان مظهر تعین جی باشد که سابق بصورت اصل خود را
 نموده بود و این را همان باشد که صفت العلم از صفات حقیقیه است و نشان العلم سیر فی است
 متغایر اعتباری و صفت الحب از صفات اضافیه محال است که اصل نشان العلم با صفت العلم
 باشد و شبهه دوم آنست که کمالات نبوت عبارتست از تعالی ذات بحسب بریده
 اسما و صفات بعد قطع مراحل سیر و ولایت کبریه و ولایا که سیر در صفات است و اصول
 آن را اصول اصول آن در شیعیه و اعتقالات من حیث الظهور و البیون پس بطریق
 مراحل صفات و استعاره تعالی ذات بحسب بی بریده اسما و صفات ترقی از آن معانی چنانچه
 دارد پس در اول الابدان نزهت حقیقت کبریه عبارت از سرافات غفلت کبریا و این اضافت
 بیانیه است یعنی غفلت و کبریا که سرافات ذات اند.

سوال غفلت و کبریا از صفات اند که مصدر اسم التعمیم و اسم الکبیر اند اطلاق سرافات
 بران از جهاد است.

جواب مدعی قدسی آمده - الکبریا و العظمی و العظیمة از ادبی صفتی اند یعنی

فیها اخصی نادری را در دوا چنانچه سائرین انسان اند همچنین صفت عظمت و کبریا
 الهی بالغ از انکه هر دو درک ابعاد است قال لا یدرک الا بصاک لهذا لاطلاق سرادقات
 صحیح گشته آدم بر اصل سخن که حقیقت کعبه صفت عظمت و کبریا است و حقیقت قرآن در
 صلوة و سحت همچون است که مصدر اسم اللاح است آن نیز صفت است و حقیقت صوم
 عبارت از صفات سلویه است که حاصل از ایا کل و لا یترب و لا یدل و لا یولد و لا ی
 لیک له کواحد و محبت و محبوبیت هم از صفات اند بلکه از صفات انسانیة ثبوتی آن
 از مرتبه کمالات نبوت که تجلی ذات بحت است چه معنی دارد و مگر صوفی در پنجالت روع تفسیر
 میکند این شبهه ثانی بجناب ایشان عرض کرده بودم ارشاد فرمودند که فی الواقع حقیقت
 و حقیقت احمدی از دایره صفات اند از ولایت کبریه لیکن شاید که حصول بعضی تفاهیل
 معروف بود و تحصیل کمالات نبوت لهذا حصول این ولایت بعد حصول کمالات با ت
 لیکن در محل این هر دو شبهه آنچه بخاطر فقیر گذشته و آنرا بخدمت حضرت ایشان نهید هم
 عرض کرده بودم و جناب حضرت صاحب ایشان آنرا شنیده تسلیم فرمودند و گفته که شاید
 همچو باشد و آن است که ذات حق سبحانه ثلثی در خارج موجود است و صفات تالیف
 او ثلثی نیز در خارج موجود اند و دیگر صفات ثبوتیه و سلویه و اضافیه هم در خارج موجود
 بدین طور که مشاء انشراح آنها در خارج موجود است چنانچه گفته شود که در موطن که زیاده
 در آن موطن البتة زیاده عمر و اعم موجود است بدین معنی که مشاء انشراح آن در آن موطن
 موجود است و همی و عقلی محض نیست اگر فرض کرده شود که عقل و عاقل در جهان نباشد
 زیاده یا عمر نسبتی است که اگر عاقل موجود شود حکم کند با بورت زیاده عمر و حاصل آنکه ذات
 و صفات حق سبحانه و ثلثی در خارج موجود اند و سوا مشاء انشراح چیز در آن موطن نبوده

بجز علم حق سبحانه ذات او و صفات او و اجالا و تفصیلا مستلزم شده پس در مرتبه علم مرتبه اول
 حق الیه موجود است و هم صفات حقیقیه و صفات دیگر خبویه و سلویه و اضافیه و غیره
 صفات هم در مرتبه علم موجودند و از آن دایره ظلال ناشی گشته و از دایره ظلال خارج
 امکان در مرتبه علم پیدا نموده و در خارج ظلمت وجود و ظلمت نمودار گشته و ازین کثرت در وحدت
 حقیقی که در توحید است خلل راه نیافته ازین تفریط ظاهر گشته که ممکنات را سوار مرتبه علم و در
 اولی و در بی در خارج حقیقی گنجایش نیست و ذات و صفات الهی را در موهن است یکجه موهن
 خارج حقیقی بود و در مرتبه علم و اجبی دیگر باید دانست که سیر و سلوک صوفی مکانی نیست که
 از حقیقت باوج بیرون و نه العکاب ماست که ممکن واجب شود که این محال است
 بلکه عبارت است از آن که مجذب انبیاء را در دنیا محبتی بهم برسد که بدان محبت حکیم الله صمد
 المحبت بنده را با ظلال اسما و صفات و ذات واجبیتی چون حاصل میشود در ترقی و از آن
 مسیحه در عالم مثال بصورت سیر مکانی متمثل میشود و کمال آن نیست بصورت وصول و محال
 و فنا دیده میشود و بی چون بصورت چون بشکلی دیده میشود چنانچه یوسف علیه السلام فرمود
 در سابل را بسین خط خیر فرموده بود و رسول اکرم صلی الله علیه و سلم حتی مدینه را بصورت
 زن اسبیه فادامیده و غرض که بی چون در عالم مثال بصورت چون دیده میشود و اکنون جایز
 که دایره ظلال که از اولایت صبری میگویند آنها وجود نیست مگر در مرتبه علم و اجبی اول صوفی
 بدان حاصل میشود که اصل است و دایره صفات که از اولایت کبریه و علیا و سینت قاطع
 خوانند آن عبارت است از صفات و اجبی که در مرتبه علم احوال موجودند و آن صفات
 که در خارج موجودند و کالات نبوت در رسالت و اولی انعم عبارت است از تجلیات ذات
 بے برده صفات که آن ذات که در مرتبه علم موجود است نه در خارج اول صوفی را مستحب بالمال

در این مرتبه علم و اجبی که در مرتبه علم احوال
 موجودند و کالات نبوت در رسالت و اولی انعم عبارت
 است از تجلیات ذات بے برده صفات که آن ذات که در
 مرتبه علم موجود است نه در خارج اول صوفی را مستحب
 بالمال

بر بعضی مقام سیرت و بیان سلسله در چند بهشتی از حق تعالی
 انکه تبارک و تعالی و الصلوة والسلام علی رسول الله و آله و صحبه
 حضرت محمد، البته ثانی در مکتوبات طریقه میفرمایند نسبت سائل این دایره یعنی ولایت کبر
 مستغنی اسما و صفات زائده است و نسبت عالی آن تکی بر شیون و اعتبارات ذاتیه بعد از آن
 اگر بعضی نقل الیه از مقام صفات و شیدانات ترقی واقع شود و در وارد اصول آنها خواهد بود و از گذشته
 این دایره اصول آن اصول است و بعد از طی آن دایره توفی ظاهر خواهد شد و از آن دایره غیر از توفی
 ظاهر نشد این اصول سه گانه اسما و صفات که مذکور است اعتبارات اند و حضرت ذات که مبادی صفات
 و شیدانات گشته اند به تفصیل اسم الظاهر بود که یک باز در این است و اسم الباطن هنوز در خیر است
 سیر و اسم الظاهر سیر و صفات است بلی آنکه در ضمن آن قرار ملحوظ گردد و سیر و اسم الباطن نیز
 هر چند در اسما و صفات است اما در ضمن آنها ذات ملحوظ است در صفات العالم ذات اصلا ملحوظ نیست
 و در اسم الظاهر ذات است در پس پرده صفت زیرا که تعلیم ذاتی است که مراد را علم است
 فالسید فی الدلکه سیر فی الدلکه الظاهر السیدی العلیم سیر فی الدلکه الباطن و توفی
 علی هذا سأل الله صفات و این اسما و صفات که باسم الباطن معلق و از دایره این ولایت علی است
 ولایت ملاسله و فرقی که در میان علم و علیم و میان اسم الظاهر و اسم الباطن نموده اند اندک
 خیال کنی حکم فخره دارد نسبت به ریای محیط در گفت نزد یک است و در حصول و در دایره این
 سیر و توفی که گویا برای سیر و دایره بسیاری رفتن مانده شده اند بعد از مسافت بسیار فزای
 شهری ظاهر شده و بعد از دخول شهر ظاهر شد که این شهر از تین اول است که عبارت جمیع مراتب اسما و
 صفات شیون و اعتبارات است و نیز جامع است در حصول این مراتب و اصول اینها را و منتها
 اعتبارات و اقصیات و آن مقام ملاحظه نموده آمد که آیا این تین اول حقیقت محمدی است یا در معاشیه

که حقیقت محیی بهمانست که با لایه بر یافته و آن محل این تین اول است هر یک فرق آن شهر
 رافع شود شروع از کمالات نبوت تمام بر این عبارت از کتب طریقه ریست نخست از علم اول
 انخاب است این کلام عزیر که لایه متناهی شود که کمالات نبوت عبارت از محلی ذات است چه اگر اگر
 مصغی از صفات قائمه الیسر باعتبار وجود و انفسها از نصف ساقط و آنرا اول از ولایت کبری است
 اگر از صفات غیر قائمه را که اعتبار از خارج از ذات ندارد و آن صفات را شریف و اعتبارات گردند
 و نصف مائی و آنرا اول از ولایت کبری است صفات انسانی و صفات فعلی و صفات حقیقیه تمام
 که حیاتی و علم و قدرت و اراده و وسیع و قهر و کلام و تکوین الله اینها داخل صفات قائمه است
 و اصول اینها در ماده مائی و اصول آن در ماده نالت و اصول اینها در نفس و نفس ناطقه
 صفات باعتبار وجود و لذات المقدسه و در آنجا ولایت علی است بلکه ذات که در پس پرده مصغی
 از صفات است هم در ولایت علی است چنانچه شرح آن در قدر و العلم و العلم با لایه نیست پس
 باقی قائمه بلقی فنون این مقام گرد در مرتبه ذات بحت پس کمالات نبوت محلی ذات بحت
 لایه پس چون فوق کمالات نبوت در سالت و دل الغرم حقیقت کعبه که عبارت از سر لوفات
 عرش است که راست در حقیقت قرآن حقیقت معلوم که است ذات چنان است و سبب ویت
 صرف و خلقت و محبت و سبب ویت ویت جودی گفته اند و اینها داخل صفات اند بلکه از صفات لایه
 بلکه از صفات اصناف غیر حقیقیه که با بان ترا صفات حقیقیه اند چرا که صفات حقیقیه زیاده از
 صفات مذکور که گفته اند بلکه صفات کبریا که صفات ششم است نزد انشری از صفات نیست صفات
 حقیقیه نزد ویت است پس البتة حرم قهری لازم می آید و حل اشکال منحصر در این است
 که صفات که به کمالات نبوت و سالت و آن میسر میشود و غیر آن صفات آنکه در ولایت کبری
 و سالت لایه نیست لیکن اینها بنفراق و سالت صفات که در ولایت کبری و سالت کبریا که در

واستغرق اصول آن و اصول اصول آن و اصول اصول آن از این قبیل را می بیند و این
 آن مهربان از طرف خود و حل آن نوشته اند که دوست و محبت و قسم است یکسان و در حق
 و همچنین محبت او را می بیند بذات او تعلق دارد و هم نیز او و همچنین محبت این تقریبی که فائده می کند
 چرا که هم تمام صفات و افعال در اول اولی است که بری از اول و اصول آن تا سه مرتبه دیگر و در مرتبه
 دیگر از ولایت کبری اند و پس در این مجموع شش و نیز آنچه تقریب حضرت رفیع الدین صاحب تقسیم صفات
 نوشته اند آنهم حل اشکال نمی کنند این تقسیم صحیح است که صفات و قسم است یکسان و اعتبار از این
 از ذات دارد و هم گنجایش زیادتی ندارد لیکن قسم اول را که سه مرتبه گفته اند یک مرتبه وجود بالذات
 و هم مرتبه وجود بالذات المقدسه سیرم مرتبه اندراج آنها در ذات این تقسیم نیست چرا که صفات
 زائده را اندراج در ذات چنانچه در اولی است پس صفات زائده را در مرتبه است
 وجود بالذات و وجود بالذات المقدسه را اندراج در ذات خاصه ششمی است که زائده بر ذات
 نیست و اینهمه اقسام صفات خواه زائده اند بر ذات یا فائده نیست بر ذات بلکه عین ذات اند و از
 بشید ذات اند هر دو در مرتبه اولی است از ولایت کبری من حیث وجود بالذات و در مرتبه علیا
 من حیث وجود بالذات المقدسه پس از تقریب حضرت میر در حق الله گفته که بالانکه در تقسیم صفاتی
 خارج از ولایت باقی نماند مستحق من در ضمن نوشتن این خط در جواب خط آن مهربان
 فقیر همین تقریب کنز الایاتیه مطالبه کرده و از آن معلوم شد که سابق همین اعتراض را اسیاب حضرت
 ایشان از حرقه الرقی در عین ایشان معروض داشته اند و در کتب آنجا جواب در جواب این صادر شده
 یکبار که نوشته بودند که چنانچه معالک کمال است بذات محبت تعلق داشته باشد و در حق حقیقت کعبه
 و حقیقت قرآنی زبان چه صورت دارد و محض خود را از کجا معلوم می شود که کمال است بذات محبت
 تعلق دارد و از این که اصل که اند تقیر می گویند گفته است مع کلام حضرت ایشان هم تقدیر شد و الا که

معلوم نیست آری که کمالات نبوت بعد از حصول ولایت سرگشته اولیای عبورند اما موصفت و
 شیرین و اعتبارات و تشریفات و تقدیسات است و بعد از ترقی از اسم الظاهر و اسم الباطن
 است که در مکتوبات بیان طریق تفصیل مذکور است لیکن در ذات محبت بودن آن سخن است چگونگی این
 مسائل بذات صرف متعلق باشد و حال آنکه حضرت ایشان در همان مکتوب حقیقت کعبه را که عبارت
 از سر و ذات عظمت است فوق کمالات نبوت نوشته اند و العباد همان مکتوب مرتبه ذاتیه با فوق این
 کمالات ثابت کرده اند اینجا که شرف و جلاله کلمات الله و مابین وجود و عدم دیگر مکتوب آنجناب
 باین عبارت صادر شد سوال مرتبه کمالات نبوت فوق مرتبه اسماء صفات و شریف اعتبارات
 پس نفوذ حقیقت کعبه را مثال آن که شمار مجرب و جهان و آن الحمد است بکمالات نبوت
 بچشمی است جوایب این نوشته تفصیل بخواند و متعجب باشد که در کمالات نبوت فوق آن اسماء و صفات
 و شریف اعتبارات است که ولایت کبری و علیانیت الله مشفق من ازین دو مکتوب چنان
 عود و الوثقی رضی الله عنه و من اسلم الله و انما فی حیل منخل منشی و چرا که بعد از نظر من هیچ اسماء
 و صفات تمام شریف و اعتبارات ذاتیه که بیان ذات است ملاحظه مبادیت صفات و بعد از ترقی از
 تشریفات و تقدیسات نیست مگر مرتبه ذات محبت و آن کمالات نبوت است پس نفی کردن ذات
 محبت از آن مرتبه علیه همین محل اشغال است و منتهای اعتبار مجربیت و معبودیت و محبت
 و معبودیت و دوستی چون همانند آن اعتبارات و شرفیات که سابق در ولایت کبری و علمایا
 پیش از کمالات نبوت گذشت چگونه صورت دهند و بهر حال جوابی که از اینها اشکالات نفسی نیست
 فقیه بدان طهر شده خواهد انالهم غیبی باشد با نتیجه قوت فکری آن هاست که سخن است ساهی
 معروض داشته بودم اگر آن حق و صواب است فمن الله سبحانه و تعالی و احسانه و اگر خطاست
 فمن نفسي و الخطأ له و الله اعلم بالصواب و احسانه و تعالی و احسانه و تعالی و احسانه و تعالی

حجاب غفلت است که ناشی است از کمالات ثلاث عشره انسانی و حجب ازانی غفلت و کبر است
 نهال و تعدد چون لطافت عشره و رابع لطافت رابع می کند و چنانکه عالم امر مقابل نفس و نفس
 حجاب حصه هر لطیفه از لطافت سلب است و فانی نفس در ولایت کبری و دنیا در ثلاث عالم امر و دنیا
 معززی و کمال آن در وادیه اولی از ولایت کبری و دنیا و نفس در ولایت کبری و علیا و کمال آن
 در مقام کمالات نبوت و طهارت عناصر ثلاثه و ولایت علیا و ساما و کمال کمالات نبوت و طهارت
 و در درون سالک تا آنجا رسیده تمام حجب ظلماتی مرتفع گشته پس باقی تمام مگر سادات غفلت
 و عجلال و در وادیه کبریا حضرت محمد و در صفی الله عنه میفرماید بعضی از کمال مردان باشند که در دن
 سادات غفلت و کبریا لطیفه انبیا علیهم السلام انبیا را عباد دهند و قول میگویند ما اول معجزه
 این معجزه مخصوص بهست و حدیثی انسانی است که از عجب عالم خلق و عالم الهی ناشی گشته است و کمال
 و بین بطن نیز میسر میسر فاکست مستحق است از سیر ذاتی و سیر نفسی و جبر و سلوک
 و خفویت جذب بقشند و مجذوب سالک و سالک مجذوب است و سزاوارتر و پادشاه

مستحقا چون انسان مرکب از ثلاث عالم امر و عالم خلق است و هر یک از این اسباب
 که درت از مولای خود با وجود اقرت و بیاید و پیوسته چون رحمت الهی تعاضد کرده که آنها را ازین
 در طه بیرون کند و این عوارض که درت را از آنها دور سازد و آنها را فقرت و کمالات مرآت شان و جفا
 الهی اند که در غفلت و کبر و درت بدیشان تواند رسید چنانچه کسیکه آفتاب محاذی و مرئی او
 باشد غفلت را در مقابل آفتاب چه یار الهی انبیا بود چه ادا که درات انسانی کردند که آنکه
 اعمال صالحه آموختند چون اعمال بیشتر بجا و عناصر ملق دارند و این اشیای عالم
 صالحه یقیناً نفس و عناصر هست میدهند این را سلوک میگویند کسی بنده هان و دخل دارد و در
 آنکه انبیا را آن صفات الهیه و در ذات ایشان حق تعالی تاثیر و اودا که از محبت و عبادت

اینان به اعتبار اطلاق محبان و مصاحبان شان کدورات و حجب بر طرف میشوند
 چنانچه در مقابل آفتاب به اضیاء حرارت و نور دست میدهند و چون کدورات حجب بر طرف
 میشوند وصل بچون دست و دایره را عذب میگویند باز مصاحبه کرام چون ملکات ظاهری و
 باطنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم بهره ور شدند و رنگ پیغمبر بر آمدند و در باریت خلق نیابت آن
 صلی الله علیه و سلم نمود و از مصاحبان این علوم و انوار قدس بقدر قرن و باستان بوساطت میرسد
 پس سلوک عبارتست از ایستادن ریاضات موافق ارشاد پیر کامل مکل که او بوساطت انوار
 کریم دایمی واسطه رسیده و این نتیجی ترکیب معالفا عالم امرست در طرق صوفیه چشتیه و قادریه
 و غیره هم سلوک را بر حسب مقدم میکنند و مرید اول بر ریاضات اربعینات و اشغال آن کلمات
 سیف را بنده تا تیر صحبت پیر کامل بهم میرساند شان میباشند اگر نه فقط ریاضت چه کار باشد
 پیر کت شان ریاضات نفس و عناصر مرید را مصفا میکند و مرید طهارت نفس و عناصر خود را میرد
 از خود دور عالم مثال مشاهده میکند مثل ستاره یا ماه یا ماه ناقص یا بدر کامل یا شمس دیدن
 انوار پیر مرید را شادان و خفا و تصفیه نفس و عناصر مرید و این سلوکست و این سیر را سیر اوفانی
 میگویند که حاجت از خود در آفاق میزند لجه پیر کامل کمال توجه بکار خود و در آن مرید با هیچ
 عمل نمی نماید بهر کت توجه اطلاق عالم امر بود و حقیقت ترقی کرده در اصول خدا فانی میشوند
 و از کید اطلاق عالم امر و کلام هر یک از ان در اصول شان دست میدهند و این ماسیر انفسی
 میگویند و این جذبست و مرید که با چنین تربیت کرده شود و اداسا لک مجذوب میگردد
 و درین سیر غیبی آنچه مرید می بیند از استاده و ترقی و وصول باصل و فنا هم در اطلاق
 خود و خود می بیند لهذا این را سیر انفسی میگویند و حضرت خواجه نقشبند را جناب پالهی طلب
 کردند که از عطا فرماید که اقرب طرق باشد و البته موصل بابت و لذت حق تعالی حضرت خوا

ف
 سیر صوفیه

سیر اوفانی
 سیر صوفیه

یعنی الله عنه و آنچه هم جذب بر سلوک الهام فرموده چنانچه حضرت عیسی در حقش گفته در کتب و کتب
 طریقه فرموده که در طریقه نقش بندیه ابتدا بر سر قلب بوده که از عالم هست بخلاف سایر طرق
 شایع کرام که شروع در تزکیه نفس می نمایند و تعلیم بر قلب می نمایند و بعد از آن به عالم روح و دانیان
 والی مانند الله تعالی عروج می نمایند از پنجاست که نهایت دیگران در باب این امر گویان
 اندران با نداشتن این طریقه تا برین گشت چه حصول تزکیه تعلیم بر نفس این سیر ایشان را
 بوجه احسن میسر شده است و صاف گویا که لاجرم این بزرگمان سیر عالم خلق را قصد افعال
 و انشاء و دیگر امور متروک اند بلکه مقروض و وصل مطلوب یقین نموده اند زیرا که ساکنان طرق
 دیگر بتدبیر تزکیه بر اینها شتاده و بیانات شدیده قطع بادی به صورت عالم خلق نموده چون
 شروع در سیر عالم می نمایند و در انچه لب قلبی بود از او دور می افتند و باست که باین اغذاب
 قناعت کنند و بچونی آن عالم از بچون حقینی باز در درون مقام ساکن گفته که سیال بود و انچه بانی
 پرستیدم بخلاف بندگان این طریقه علیه که شروع از مقام جذب می نمایند و بعد از آن از زیادت
 الله از حق ایشان مددگاری امانت و عبادت است لکن آخر کلامه یعنی ایشان بر جماعه را
 که جذب بر سلوک مقدم میکنند مجذوب ساکن میگویند و بعضی در ضمن جذب سلوک میکنند
 یعنی مجذوبه که اینها جذب و سلوک با هم خلط کرده اند اینها علی آن عبارت شده که در بیان مقامات
 طریقه واقع شده که مجذوبه با هم خلط کرده اند و الله اعلم چنانچه ذکر نفس و انبات به نفس و فکر
 سانی نفس و انبات در مقام ولایات و علاوت قرآن و تکرار فاعله در مقام کمالات در حق انچه شاعت
 سلوک است حاصل آنکه بعد از آن طریقه نقش بندیه مجذوب ساکن اند که جذب را که عبارت است
 از بهنگام شدن بر هر چه خود را برترقی مرید مقدم کرده اند بر سلوک که عبارت است از زیانها و
 فائده سلوک غیر از حقیقه عناصر و تزکیه نفس دیگر نیست و در عالم سلوک را تا نرسیده به معرفت

و قوا اند و دیگر بسم الله الرحمن الرحيم نحمدہ و العلوۃ و السلام علی رسولہ و علی
 و اصحابہ اجمعین - شریعت و فضیلت پناه پیرایان و در شان سلمه و به بعد از سلام است سلام
 و دفع با و که خط ساسی و استغاثه سکه رسید جواب آن آنچه در عقل ناقص گذشتہ ذکر گوید
 اصناف فرزند که علم و دو قسم است علم حضوری و علم حصولی - علم حصولی عبارتست از حصول
 صورۃ اشئی فی النقل یا صورت حاصله و بنا بر این علم و منشأ آن بر شاعر دعوی است
 نفس ناطقه محسوسات را بنویسند و احوال می کند و از جزئیات کلیات را استخراج نماید
 بهر سانیده از صغری و کبری تلخیص بر می آید پس متشامین علم بر شاعر دعوی است و آنچه علم
 محسوسات بنویسند حاصل بنویسند و بیشتر از آن معنی بر قیاس شاهد بر غایت است مثلاً علمیات
 و اشخاص مکه و بغداد و اعیان و اسماء و افعال و کیفیات آن مشاهد و مکتوبات و کتبائی که مشاهد
 کرده است دانسته و در می باید حکم بحکم نتایج آن میکند و لهذا احتمالی در دنیا الحکات و الآلام
 آفریده و نمود لذات و الآلام آخری گردانید تا لا اله الا الله ظاهر قیاس کرده و خست و نارا در دنیا
 و خوف و طمع بهر سانیده احتمال او امر و انبیا از سنای بیجا آید حاصل این کلام آنکه علم
 حصولی مختص است بهر آنچه محسوس باشد یا محسوس مثل باشد یا مندرج در استغاثه و محسوس باشد
 و لهذا روح را که از ممکنات و مخلوقات است بعلم حصول نتوان دریافت قال الله تعالی
 و لیسنننک عن السدوح قل اللهم من امر الی و قال اذ تیکون العلوۃ استقلیلا
 آری علم حضوری هر روح متعلق می شود پس باید دانست که چون علم حصولی مدح را با کمال
 و رنجی باید ذات و صفات بار می خورده و را چگونه در باید که چون در بیگون است و بی شبه و بی
 هر چند اسماء و صفات الی از قرآن و حدیث در یافته می شود و لیکن گفته آن هرگز نتوان یافت
 چرا که سمع مخلوقات عبارتست از قولی که حق تعالی در صانع میرساند نفس ناطقه بیان

استلاح میگردد پس از خروج خطوط مشاعی از جسم و وصول آن بمشعر جنین هیچ نقیصه
 صفات الهی و اصفیات محکّمات غیر ناشتره که اسمی مشارکتی نیست و مشابهتی در کیفیت
 برپایانیه مستقلا بجا و ذات بچون و تخیل است چنین صفات او چون دوشل اند پس کماله
 فی ذاتی ذات و ذاتی الصفات و لهذا واسما الهی توقیف شرط است بهر وجهی که حق تعالی
 خود را در آنست کرده و تشبیه فرموده و در این اسم اگر چه در لغت معنی همان اسم باشد اطلاق روان نیست
 ازین بیان واضح گشت که معرفت حق تعالی و ذات او و صفات او و علم حصولی ممکن نیست بعمل
 اصوره است یعنی در حق تعالی ممکن نباشد که آن شی را صورت باشد و پس فلیس معرفت حق سبحانه تعالی بدست
 علم و گوئی که فوق علم حصولی باشد ما تر بکبر و اع است حق تعالی بعلوم حصولی در کمال و اما
 در کمال او که علم حصولی نیست و لهذا صحت آن کبر یعنی الله تعالی عنه فرموده العجز
 عن ذلك الا ان ادراكك و هو ادراك آن او را که نباشد تغیر و بحث از آن محال است
 و منزع و لهذا علی رخصه فرموده البحث عن سرالذات اشراک اسمی است و بداند
 که علم ظاهر عبارت است از علم حصولی که مستفادست از قرآن و حدیث و آن علمیت بشرایع
 و احکام از عبادات و معاملات و علم است ببدن و سواد و علم توحید باری تعالی و انصاف او
 بصفت کمال و منزه او از نقص و زوال بوجهی که علم حصولی بدان متعلق توان شد و واجبست
 در ین مقام عنان داری و توقف قال الله تعالی عنه آیات محکّمات من اهل الکتاب
 و آخر متشابهات قالوا للذین فی قلوبهم رزق فیه تبعوا ما تشابه منه
 الفتنه و ابتغوا فیه و ابلغوا فیه الا الله و الا رسوله فی العلم
 آصابه کل من عندنا حصه و اسما فی العلم و ینقام به من قدرست که بگویند که آنچه
 مرادند است حق است و در آن گفتگو نکنند حقیقتا خبر داده الرحمن علی العرش است

وید الله فوق ایدیه وایمان کنی آنقدر وجه بلیه را که مراد خداست گویند استوارید و در بران
 نیست بلکه کیفیت سمع و بصر خفایه و سلم و کلام و غیره را بر این شیخ نیست ایمان باید آید و حکم
 در کند آن بنیاد کرد و همچنین آنچه قرآن و حدیث بر آن ملحق است از صواب قبول و در آن اعمال شرط
 و غیره که در عقل و گنجایش کند ایمان باید آورد و در دریافت کیفیت آن نباید که شنیده است
 نه هر جا که مرکب قرآن یا حقن چه که با سیر یا در انما حقن - فرق را باطله جسمیه و قدریه
 و غیره چون پیروی عقل و پیروی متفاهات کرده در درو طه ضلالت رفته از قرآن ثابت
 گفته خلقتکم و التملکون ازین معلوم میشود که غایت افعال عباد خداست و با وجود آن است
 عمل به بندگی فرموده ایمان بدان باید آید و باید گفت لا حجب در کمال تقاضی جل امر بین
 امر بین حبره و قدریه پیروی عقل کرده در درو طه ضلالت افتادند این بحث از علم نام هر رفت
 اکنون علم باطن چیست بیان کرده میشود ای پیرا در حقیقت میفرماید که میگویند
 اقرب الیه حبیل الیه و یقرب اقرب الیه من کما آیات دلالت دارند که متفاهات
 از مخلوقات قریب تر است از آنها با نهایی ایمان باید آورد که خفایه اقرب است با خلق و اقرب
 او با خلق و اقرب است کسانی است که معصوم حیم است بلکه اقرب است به کفایت که عقل را بدان آید
 این اقربیت عام است مومن که فرزان شرک اند و یک قریب و اقربیت دیگر است که خصوص
 بخوانم نه بگان خدا قال الله تعالى ان رحمة الله قریب من المحسنين و در حدیث
 سمع قدسی آمده لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوازل حتی لا حبیة فاذا
 كنت سمع الذی یمع به و بصر الذی یبصر الحدیث این اقربیت
 در باب غیر تنهایی است چنانچه لا یزال بران دلالت دارد قال الله تعالى وان الله
 لمع المحسنين و قال منی ان معنی بی مسیبه دین و قال محمد صلی الله علیه و سلم

عالمی دوزخ

لا تخرن أن الله معنا این معیت واقربیت را در مطلق ولایت خوانند و این ولایت
که عبارت از اقربیت بر کیفیت مستلزم علم حضوری است که بذات و صفات الهی متعلق
باشد و از اعلم باطن و اعلم لدنی و عرفان گفته میشود و با مستلزم آنکه چون شخص را با ذات خود
علم حضوریست که محتاج حصول صورت نیست و هیچگاه در آن غفلت را راه نیست بخلاف علم
حصولی که دائمی نباشد و غفلت از لوازم اوست پس سخن تمامای صفات او که اقرب است از
و دوی البتة علم حضوری متعلق باشد -

سوال اگر اقربیت مستلزم علم حضوری باشد پس کفار هم واقربیت عامه شریک انبیا و ائمه
اقربیت خاصه محروم نیستند باینکه آنها هم علم حضوری باشد - جواب زنگ شرک و دعای
مانع علم حضوری است که او با وجود اقربیت حق در حجاب غفلت از حق بعیدست حقایق و مفارقات
فبعد الشق و الظالمین موسوی روم میفرماید است روز نهار از رخ پاک کن چه بدلان
آن نور را دورا کن - سوال اسباب حصول ولایت و علم لدنی چیست -

و حجاب شریک

جواب ولایت که عبارت از اقربیت و معیت است ثمر محبت است قال رسول الله صلی الله علیه و آله
المع من أحب متفق علیه و محبت از دو چیز بدست می آید یکی احتیاط که آنرا اصطلاح صدوق
جذب گویند یعنی محبت و کشش و تعابقی خواه بلا واسطه چنانچه انبیا را باشد یا بواسطه تاثیر نفس
شیخ کامل که اعمی پیغمبر و نائب پیغمبر باشد و دیگر نابت که آنرا سلوک گویند یعنی زهد و صیانت و تقوا
الله شجیبی الیه منشی و میدی الیه من یدید دلیل است بر هر دو طریق جذب و سلوک و فضل
صایه بر سر است و دلیل است بر آنکه محبت شیخ کامل که قوی مرق و موصول است قول الله علیه
و سلم اتبعونی یحبکم الله و قوله تعالى لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل
حتی احبته دلیل است بر آنکه اتباع رسول و نوافل موجب محبت است و دلیل بر قرب غرض از آنکه

و زاهد سلوک

سبب و صرف جهت شیخ کمال کمال و اعمال صالحه و افاق و توجیه شیخ حصول ولایت میشود

سوال فائده که مرقب بر حصول ولایت و علم لدنی باشد چیست - **جواب**

نزد الهی و تلقین علم حضوری و احاطی بمراتب ذات و صفات اعلیٰ قواست و مگر فائده است

که اعمال صالحه و اقبال سنت بر اختیار مرقب طبیعت او شود و مکررات شرعی باطنی مکرر و طبیعت

او در کفایت تکلیفات شرعی با وساطت مرقب در حق تعالی و در حق میسر میسر و بلکه الله

حبیب الیکم و ایمان و زینت فی قلوبکم و کرم الیکم و الکرم و التوفیق و العصیان

او ثلاث هم الراشدون فضل الله و فقه رسول الله فرموده صلوات الله علیه

لا یؤمن احدکم حتی یدکون هوا تبعا لما جئت به و مگر فائده است که ثوابه اولاد

بر او باشد و در کتب نماز و جهاد و غیره آمده است و لیکن باشد بر اول صلوات الله علیه و علم مرقب

صاحب ولایت که انبیاء صلوات الله علیه مداحانند و کلا تصدیقین از او

مثل جبل احدیه و راه خدا فریت نماید و در قلب یک سیر یا نیم سیر نماید که کسی از اصحاب

خدا داده باشد ازین میان - انفع شده و ظاهر شریعت و باطن قاصد و ملازم است هر قدر که

شخص در استقامت پیشرفت کوشش نماید و در مراتب قرب و ضم باطن افزاید و سر قبیله و در مراتب

قرب افزاید و استقامت بر شریعت حاصل آید پس معلوم شد که آنچه بهای پیوسته

که علم باطن با تمام مراتب و باطن علم است ان اعلیٰ اوکالا المستنون و لیکن

آنکه فائده را بدین علم **سوال** از تقریر سابق ظاهر شد که علم باطن علم حضوری است

در بیان و تقریر نمی نماید که آن فرع علم حصول است و حال است و قبل قال نمی آید نیست

این در بیان و تظلمش منجس اند و آنرا که خبر شده خبرش باز نیاید پس جماعت اولیا را

که از حال و مقام خود خبر داده اند و از مراتب عروج و قرب و دوری و تدریج گفته کرده اند و نیز

مثل فصوص و فتوحات تشبیحات کرده اند که این جواب اینهمه گفتار از عظم حصول است
نه حصولی و نه این علوم کشف است و کشف عبارتست از مطالعه عالم مثال -

پایان ای برادر که مثل دیگرست و مثال دیگر مثل عبارتست از آنکه دو چیز از یک جنس باشند
و این دو بار متعلق به صفات اوجا است و مثال عبارتست از آنچه بیان مراد کند با دستهای

چنانکه گفته شود که باور شاه مثل آفتاب است که عالم از او روشن میشود و لاکم و دو از یک جنس نیستند
پس باید دانست که در عالم مثال از اجاب ناممکن ملوی بجز در یک مثل میشود و علی السلام سالها کجی
و سالها پادشاهی و صورت گاو و پای لاغر و گاو و پای خریه بجز با دیده نشان داده بود و در اول

که یکم جمعی مدینه را بصورت زنی سیاه و دیده که از مدینه بجهت رفته در دندان را بصورت یک خوشرو و در
پس رفتی که حتمی بخواهر که مرتبه قریب رتقی در آن بر یک از دوستان خود مسکشف سازد و از عالم

مثال صورت مثالی مرتبه از مراتب ظلال یا صفات یا ذات نماید و صوفی سنی به تئید که صورت مثالی
از حجابی خود میر سبکند تا وقتیکه از دایره امکان خالی شده بایره ظلال صفات میرسد و خود را

بطایفه از ظلال رسیده مومند که در آن خل و داخل شده بعد از آن مومند که هر گنگ آن خل میشود و خود را
در آن فانی و در وجود آن خل باقی مومند بعد از آن در خل ترقی میکنند و باطل آن میرسد و در آن

فانی و باقی میشود همچنین در ظلال باقی بسیار صفات و اسماء بیشمار فناء و باطل میکنند این حال
مولوی درم خبر میدهد بهر سمیت هفت صد هفتاد و قالب دیده دام و بجز سبزه بار بار دیده ام

در چنین حال صوفی را نخل میشود که وجود من و وجود ساز ممکنات خیال محض بوده است و موجود حقیقی
سوار ذات حتمی نیست پس یک که ازین جماعت در غلبه محبت در سکر مستی میگردد و با ناله

و سبحان ما اعظم شانی و هر که ازین جامه با وجود غلبه محبت از سکر حمله شوق بنیران و زهر است
میداند که بنده بنده است و خدا خداست و آنچه می بینم صورت مثالی است که در عالم خیال مومند

است بجز این اند که روشنی ششتر شد به قریب اول اصحاب و عدوت و خود اند و فرقی نمانی
 اصحاب و عدوت شهر کسی از بزرگی برسد که مسعود علی الهی گفت و باینکه بیغالی سمرانی
 را علم شانی گفته و سید المرسلین و اعدای ناله حق عداوت فرموده این تفاوت از کجاست
 آن بزرگ که جواب داد که در حمله مسعود و باینکه شل کوزه بود که در اندک آب از خود رفته و حمله مسعود
 مثل دریا را محیط بود با وجود و توراب و در مقام عدوت ممکن مانند دل من نریزید گیان طالب
 شد رب زدی علما سوال الا کمل بولیا الله اکثر کلمات سر زده که گاه هرگز نمی آید
 در حق آن کلمات و در حق آن بزرگان چه اعتقاد باید کرد - جواب اگر ممکن باشد آن کلمات
 را تا بطل کرده بر محل صحیح فرود باید آورد و اگر ممکن نباشد و صاحب آن مقال از اهل سکر است
 او را معذور باید داشت سکه لا اله الا الله می بطوی و کایدی سکر و سیر باید بشنوی
 چه این پری نالیه شود بر آدمی و بر او در وصف مردی و بر این حال این قائلان
 بود پس پری را که کاری چون بود و اگر صاحب مقال از اهل محبت بر قصور فهم
 خود حمله باید کرد چنانچه در کلام الله و کلام رسول متشابهات اند همچنین در کلام اولیا الله
 هم متشابهات اند که عقل ادا داد که آن قاصر است و چون دایره حرمت تنگ است و الفاظ
 در مقابل معانی که در اذان عوام میخوان گنجید و موصوع گشته و آن می گریز و یا آشوب
 میشوند و آنها الفاظ را موصوع نیستند تا بجا با استقامت و مجازات حکم میفرماید و قرائت
 عوام نیستند تا بجا و بانی آن پی نمی برند و هر کس که از انجمنی آشنائی دارد و در او آن پی میبرد و حال آنکه
 انکار اولیا را الله نباید کرد و از غیرت الهی که در حق دوستان اوست باید ترسید که در عدوت قدسی
 آمده و من عادی ولیا الله و بارزلی بالعلمیة دشمنی با اولیا دشمنی کردن است با خدا
 لیکن به کلمات شان که مخالف شرع باشد اعتقاد نباید کرد و حضرت شیخ الاسلام عبد الله انصاری

هر ائى قدس و سفير اى الهى او ليا و خود را چنان فرمودى كه ظاهر نشان ستم و باطن نشان
 تر بيان نكند هر كه بر ظاهر نشان پيچيد بپوش ابدى گرفتار شد و هر كه باطن نشان پى برد چنان
 ابدى يافت الهى او ليا و خود را چنان فرمودى كه هر كه آنها را شناخت تراياوت و هر كه آنها را نشناخت
 تراياوت سوگو و م سفير بايد شنو مى كارها كارها قبايس از خود بگيرد كه چاه بايد در روشن
 شير و شير در پايه حال پيچيد چرخ خام به پس سخن كناه بايد و اسلام به حضرت
 قويم ربانى قطب محمد بن محمد و الف تانى رضى الله عنه در حق شيخ اكبر محى الدين عربى
 قدس سره فرموده كه منكر شيخ در حضرت و معقه كلمات شطيه شيخ بنزد حضرت شيخ الاكابر و ليا
 الله بايده است و كلمات شطيه شيخ را بنظر ائمه فرود نيايد و در طريق اسلام امينست -
 نوشته بود و نيك در تفسير قوله قل لى الله و ما فدى فكأن قات قوس سبيل اراد الله
 اهل سنت و جماعت را اختلاف است موفقيه بر قرب حقه سبيل مى كند و بشير ائمه ان قرب سبيل
 مؤمنه جبرائيل و ميكائيل بن امير المؤمنين صاحب من با اعتبار و ايات حديث و هم با اعتبار
 عربيت و قرب حقه سبيل اين كه نميدان نزد فقير راجع ترست اما با اعتبار در پى اين بنى خبر
 معسران اصحاب حديث و ايت مى كند از ائمه بن مالك ابن عباس كه رئيس معسران است
 و از خبر نشان من السلف قالوا انما ابجار ربنا العزة فذل حى كان منه صلوات الله عليه
 قات قوسين او اودنى اگر چه باشد رضى الله عنهما و بعضى معسران اين آيه را حلى مى كند بر قرب
 جبرائيل و ميكائيل بن جبرائيل است مگر استبعاد و نود و نلى و استبعاد ذات حق سبحانه و تعالى
 چيز از خواص جسم است و اين استبعاد بجاست لقول تعالى منه آيات عظام و من ذلك
 و احسنه متشابهات در قرآن انهم متشابهات بيارا و الاحسن على اللسان المستحق
 و سبى وجه ربك و يد الله فوق ايديهم و ياتيه الله فى ظلل من الغمام

حقه
 سبيل
 جبرائيل
 و ميكائيل

پس چرا این آیه را هم تا آن قبل نیاوردند که تا اوقات دیگر که قائل میشوند و اما من چون العربی و غیر
 بجهت آنکه سخن کلام نیست که احتمال میفرماید و ما بنظر علی بن الحنفی ان شیء لا یجوز ان
 علیه مستند القوی دوم و ما بنظر علی بن الحنفی و ما بنظر علی بن الحنفی و ما بنظر علی بن الحنفی
 فکیان قائل قوی می اوردن تا احوالی علی بن الحنفی و ما بنظر علی بن الحنفی و ما بنظر علی بن الحنفی
 بعد صفت روح را چه می بودی بر سر طریقت است بلکه بعضی بنظر طریقت است و بعضی بر سر طریقت
 چه بر سر طریقت است چه بر سر طریقت است چه بر سر طریقت است چه بر سر طریقت است چه بر سر طریقت است
 فاحی الی عبده ما اوحی صریح است که ما از مشید القوی حق سبحان است نه بر سر طریقت
 است از معانی لازم آید و آن در کلام نفسی مستند است و نیز در تالی بر سر طریقت است که کمال اصول کیم
 نمیشود که پیش از چه بر سر طریقت است که از تالی بر سر طریقت است که از تالی بر سر طریقت است که از تالی بر سر طریقت است
 آیه نیز در حکایت از آن واقع است که در تالی بر سر طریقت است که از تالی بر سر طریقت است که از تالی بر سر طریقت است
 مبل عرفات دیده بود و آن واقع مالی است بکمال ان به احوالی بر حقی و بلند آمد و حال اگر چه از تالی
 فکلی که مسطور است بر چه علیه مستند القوی بسبب عطف صفت روح نمیشود از تالی
 پس ظاهر شد که مراد از تالی بر سر طریقت است که از تالی بر سر طریقت است که از تالی بر سر طریقت است
 انسانی بر کیف بر قیاس است بی اناس یا با جان اناس به نوشته بودند
 که مرنیه اخلافت الاله ص و الا الهه انفس انسان فرود می آید و ذکر به جمع کیم
 فکلی بر جمعی و این مختصر علی اقول محمد و کلمتنا الابدیه و نشهد ان لا اله الا الله
 ما که نوار یکسون و حق متبیین میگویند حال آنکه در حق کما است صاحب من
 ان کلتو من اعتبار است تفسیر قرآن تفسیر قرآن و بان است که مفسران گفته اند بر حق
 اعتبار اعتبار من نیست فرود شده بخارا از عرب گفت انما عشتو به هم صوفی باشند و از هر کس

چون بهوش آمد و مردم از او پرسیدند گفت اذاکان اخبار عشترو در بهیم کیفیت انشر و شنیدم
 نیست که چنانچه بر کفار صادق است که صد دیکر عیسی بنی الن فخره و یحیی بن عیسی
 فخریه بن الیغری میگویند که منم لایحیون عند قلعه الی غیره چنانچه اعتقاد کنند بر اینها
 خواهند داد که موجب تنبیه آنها خواهد بود و اعضا و مواعین برای آنها شهادت خواهند داد که موجب
 تکمیل ایمان باشد رسول کریم فرمود که تسبیح و تهلیل و تعداد اهل بخوانند تا منم ستر و شفقات
 القیامه نوسشتی و بود که مستکلمان میگویند ایمان که نزدیک و لا ینقص و در حدیث
 الایمان تسبیح و سبعون متعبت افضلها قول الله ان الله دادناها لارائه الی
 عن الطریق تطبیق در آن بگوید باشد صاحب من چون رسول کریم کان را تفسیر
 کرده بفرموده اسلام ان تؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رسوله و الیوم ما لا یزول من
 بالعدی و خیاره و مشوره و نیز از امامان و تراجم ثابت شده که اعمال داخل ایمان نیست
 یعنی آنکه اگر شخصی ایمان دارد و اعمال ساجده ندارد و ترک کبایرت آنرا مایه بر نیست است اینها
 بر حقیقت صراحت گفته ایمان که لا یرید و لا ینقص یعنی نفس ایمان که عبارت است از ایمان و باللسان
 و اعتقاد و باطن قلب در آن زیادت و نقصان مستور نیست چرا که در اعتقاد اگر نوعی و شک است
 ایمان نیست و اگر شک نیست جرم است ایمان است این حد و است بین نفس و الایمان
 پس در آن زیادت و نقصان را گنجایش نیست لیکن چون از امامان کثیره و از آیات قرآن زیادت
 ایمان و نقصان نفهمیم و میفرماید قال الله تعالی الذین آمنوا و زادوا و الی انهم
 ایمانهم و ان الله کالضیعم ایمانکم و نحو آنکه اینها شافعی رحمه الله و اکثر مشایخ میگویند که ایمان
 یرید و ینقص چنانچه امام بخاری رحمه الله و صحیح خود باب الایمان یرید و ینقص و شک نیست لیکن نزد
 فقیر آن نزاع گریز است یعنی چرا که فقط اقرار باللسان و تصدیق بالقلب نزد فقیرین است

فخریه
 بن الیغری
 میگویند

ز غلغله ای که در سبب دخول جنت و رعب القلوب و زیادت نورانیت و ایمان و کثرت ثمرات شریعت
 شریعت است بران باطنی که در میان او امر و اجتناب بپایست پس تعلق فعلی شد و صوفی علیه
 میگویند که ایمان بر صورت است و حقیقت صورت ایمان همین اقرار است و تصدیق با القلب علیاً و
 احوال صالحه است و اجتناب از مکروهات شرعی و از قبول مباحات و حقیقت ایمان تصدیق با ایمان
 و اطمینان نفس است و دلیل بر تصدیق را اطمینان نفس است که مقتضای شریعت مقتضای طبیعت
 حقن صبری نه که سرسلط صوفیه که اوست گفته که اگر شخصی را یقین باشد که درین سوره اخذ
 پس مما است که آن شخص در آن سوره اخذ کند و اگر شخص دیگری در آن سوره اخذ کند
 که او را بر بدن دارد و آن شخص یقین نیست پس معلوم شد که هر که گناه کبیره میکند و او را بر و عبادت
 شرع یقین کلی نیست و هر که بر و عبادت شرع یقین نیست کافر است ایمان ندارد و چون ایمان
 در یافته میشود که با وجودیکه نفس الهی بر شریعت و صفی رسول یقین قلبی است و سینه صوفیه معتقد
 پس از این قیاس میشود که چنانکه گفتم آن نفس است که آمده است بسوره هر چند حقیمایه است
 و نفس عجم خود او را زبان و تصدیق قلب بر او دخول نیست در جنت و در حق معتقد فرموده و انشاید
 قبول نموده لیکن ایمان نفس هم مطلوب است و ایمان مراتب قرب مشد قال الله تبارک و تعالی یا ایها الذین
 آمنوا اتقوا الله ورسوله این آیه مستفاد میشود که بعد ایمان ایمان دیگر مطلوب است پس ایمان اول
 ایمان قلب است و ایمان ثان ایمان نفس و قال بجاء یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ورسوله
 یعنی من غیر و ساضیه یعنی کل ما از در ضیقه فاعلی فی عبادتی فی الذین قال الله تبارک و تعالی
 یقین لا یلیس ان عبادت نفس الا علیهم سلطان و داخل جنتی شاید که او را این جنت
 جز نباشد که حدیث آمده است فی الجنة جنة لیس فیها حور که مقصود بجلی فیها هربنا
 خلکنا چون نفس ایمان آید مسلم از شیطان مادی آید و آن نفس باز که بر حد و حد بر طرف و حور

یا کرد و واکه می سپرد آن نفس باقیست قال الله فان متد واما فی السکمه او محقق
 می باشد که به الله حقیر. چنانچه و یعذب من یشاء و در حدیث وارد شده و اجماع است
 بر آن است که ساسی که جوارح متعلق دارد از او در گذشت حساب و عذاب نشود تا که در آن عمل
 نشود و از او در گذشت حساب و عذاب نشود تا که در آن عمل نشود و از او در گذشت حساب و عذاب نشود
 انفسکم درین آیه مذکور است و الله اعلم فی هر چه را که می خواهد و در حقش بعد از خود هیچ کس کامل
 عمل صورت نپذیرد و مولوی عدم میفرماید میسر است نفس را نکند بقیه از عمل چه به و اما آن نفس که
 سخت گیرند. نوشتند بود و در کوفه میگویند که اگر لا اله الا الله بطور صوفیه گفته شود در اقیقت
 سر و دست ظاهر بود صاحب من کی که اگر باین معنی گفته باشد که مطلقا سر و دست نخواهد شد پس غلط گفته
 بلکه این قول کفر لایعنی و اگر باین معنی گفته باشد که آنچه صوفیه آنرا سر و دست خود میماند ازین معنی ظاهر بود
 پس گفایش دارد و ابلان میبازند بر آن و خل نیست است و ایمان یقینی برای وصول به جنت فاینها
 من ذلک لیکن باین معنی که هر چه با علیها اعمال صادر گردد و برگردد و شود و نیست است و هتیا الله
 انهم یفهمها و الله اعلم السکین یا تعجب و بیست آسمان نسبت بهش آمد و فرمود و در
 پس عایت پیش خاک بود.

مکتوب خجسته شیخ محمد قاضی مذکور بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و الصلوة
 علی رسول - نوشتند بود و مذکور بر بنی کلام صوفیه اهل شرع کفیر صوفیه میکنند چنانچه مولوی
 عدم میفرماید میسر است و چون بزرگی اسیر رنگ شد و موتی با موتی در رنگ شد و چون بهر رنگی
 در کان داشتی و موسی و فرعون دارند داشتی و همچنین مولوی عبدالرحمن حاجی میفرمایند
 همسایه و همشیره بهر همدست و در دل که و اطلش شد همدست و در زمین چاه افتاد باید کرد
 مهر بان من مردم که کشیدند و هر دو قال لطلاع یا فیه طبطن میکشایند یا میکشند زاول مردم

[illegible]

چرا که عالم را و مرتبه و هم پادشاه مالک بر وجه خود پیدا ساخته و معهود الصوفیه بابت لال کار دارند
 حاصل است لال حصول علم حقیقت و حضور کی کو بر وجود خود که آنرا علم حضوری ستیاقی است محتاج
 است لال نیست مولوی دوم سینه باید شسته شود کی آفتاب آه دلیل آفتاب به گرد لیل بایست
 زور و دستاب به پادشاه لال بان چوبین بود به پای چوبین تحت به نمکین بود و لال این جهان
 همه اعترافها سحر گشته که اگر اعتراض چهارم و چهارم آنکه سجد است گفتن خالی از تجویز نیست
 چرا که چون شفق دانه شعله و عکس زیرا که در آینه عازم گشته اصلا نیست مگر همان مشعل درید
 پس اگر آثار بالجازمین نه بد گفته شود و عین شعله گفته شود هم گمبایش دارد اگر غیر گفته شود هم گمبایش
 دارد آن که صورت و این بر بوم یکس در غیر گفتن انبیا وجود متقل متبا و میشود و اما اذان شامی
 این آیت در بعثت فاکل شده اند و اگر نه مراد آنها آن میباید نیست که مستلزم کفر باشد نفوذ باشد نه
 پس معنی بیت مولوی حاجی رحمه الله علیه معلوم شد بگونه مراد مولوی حاجی رحمه الله علیه آن است
 که مستتر نه فهمیده است حال آنکه خود مولوی میگوید است فرعون ذات اود و فرج هر چه هر چه
 خیال اذان به ترید و معنی بیت مولوی رومی قدس سره است که وجود حقیقی که عین ذات حق
 با صفت او چون ادب برنگی خدا سیرنگ شد یعنی در مرتبه و هم کثرت تعلق گرفت موسی با موسی
 در پناه تدبیری از بکنود افراد متعدد و مستکاره بر آیه موسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم از یک
 و بر یک مشاهدات الله و این احکام و احوال مختلفه دارند مراد در جنگ شدن این تکثر و اختلاف
 در چون و چیرنگی رسی کان دومی و موسی و فرعون دارند آسمانی و زمینی چون موسی
 در رتبه مراقبه مستغرق مشاهده وجود حقیقی می شود و در آن وقت موسی و فرعون هر دو از نظر اوقاف
 میشوند و در بیشتر مطرح نظر او نباشد اذان وقت خبر میدهد که موسی و فرعون دارند آسمانی و زمینی
 حالت موسی دوم قدس سره خبر میدهد علم حق با علم موسی گم شود به این سخن که با درو شود

از ایشان در نماز و سیر و سلوک مشهور میشود و میشود محال سکرات آن حکایت میکنند و چون اینها را که سیر کنند
از آن تخاصی می نمایند و میفرمایند که حق صلوات الله علیه و سلم داخل بود و حال محمد را چگونه نقل می باشد
و نیستی که در میان وجود و اجبی و وجود ممکن تحقق است فعلی تحقیق برای آن موضوع نیست اما
بالمجرای اینها در وقت ضعف و اولویه و اولویه و صد آن باصل و نقل تفسیر میکنند و میگویند که
در دیدن او شهرد و بگذرد آنکه ترست آنرا تحت لای فنی باید کرد و مقصود و رای آن باید جست
سکس و آینه با تمام هر دو سه و در میان بارگاه است - غیر از این بر نبوده اند که
مالک از ابواب و ابواب چون از عالم باطن اینقدر کلام کرده شده دیگر قاعده گفته شود و باید دانست
که کشف کوبه و کرامت و دانش است و ولایت است و از لوازم آن مامیت و ولایت همان مقصود
بر کینست و از لوازم آن اتباع شریعت و خرق عادت که بر یافتن مرتبه است از هر چه هم بود
مواظب آن که کشف الهی که عبارت است از دیدن صور خالیه قرب چون و خیره و مراتب ذات و صفات
در آینه جمال نهاده و ابواب الله است مولوی روم میفرماید - آن خیال را که در ادم است
عکس مهر و از لبتان است اما لیکن خادش شایسته اکثر ادبیا کشف الهی باشد و پس از
کشف تفصیلی باشد یعنی راهی را به ادبیا باشد که از ولایت خود خیره داشته باشند تا دیگر
چهار سه صواب کلام که با جماع اشرف و افضل ادبیا باشد بود که ولایت شان مقصود طبیعی
تمام کنند که از آنها کشف الهی گفتیم کرده الان را دانند علم -

مکتوب ششم از شیخ محمد قاضی که در میان کشف بود و در وقت لیل
و تحقیق است که بسم الله الرحمن الرحیم و بجه و العفو و السلام علی در سوره و از وصیه
آری و نه نیست - بسم الله الرحمن الرحیم و السلام - و السلام علی و السلام علی
نماز - در سوال نوشته بودند چه بقیه از آنها از مکتوب سابق چیزی از این در یافت لیکن از کشف

فی الکفر بعد ان الفقه الله منه كما يكون ان يلقى في النار متوق عليه وقال الله
 قل ان كان اباؤكم واتباؤكم واولواكم فانهم لم يحكموا بكم وعتبر بكم واموالكم فمحموا
 وبقاؤكم تخشون كسلاها ومساكن ترضونها الحق بكلمة الله ورسوله وجهاد في سبيله
 فتزصلوا حتى ياتي الله بامرهم الذين آتاه واحاديث معلوم شيوكم مسلمان کامل مفتي مشهور
 که غیر خدا و غیر رسوله مقصود و منظور و منظور او نباشد همین معنی اقبول الالدين که متصرفان
 که علی المشركين ما تدعوهم اليه هب یعنی گران است بر مشركان آنچه بپوشی آن
 میخوانی تو ای محمد اینها را یعنی قبله تو یکساختن بر مشركان قبلت پس کسیکه غیر خدا را می پرستند
 از جهت پرستان و آتش پرستان آنها شرک حلی دارند و یکبار وجود ایمان و توحید قبله توحید واحد
 او نیز نمایی از شرک غنی نیست و او را موسی کامل خوان گفت الله یحیی الیه من شاء و
 میدهد الیه من یشاء یعنی هر که خواهد آنچه بخواهد خواهد داد مثل انبیاء را تا بیان شان
 و هدایت میکنند خدا کسی را که رجوع کرد و برگشت یعنی مجتهد و سلوک این دولت ایمانی بیشتر شود
 از این تفسیر واضح میشود که شریعت محمدی که همان شریعت سائر انبیاست همان که از طریق
 میکنند و حاصل میسازند و آنرا در اصطلاح حقیقت میگویند یعنی حقیقت شریعت در چیز دیگر
 که آنرا اجمال شد شریعت میدانند از این واضح تر میگویم که شریعت عبارت است از ما عباد الله
 صلوات الله علیه و سلم و آن چهار چیز است بکار گرفته کردن زبان دوم اعقاد کتاب بحقیقت آنچه از ان
 و حدیث بدان ناظر است تسلیم تحمیل افلاق یعنی انزال افلاق رزق از کبر و وحد و وحد و جبر
 و حرص برها و تمسک و تحمل و مانند آن و اقصاف باطلاق عمید چون توبه و زهد و توکل و قناعت
 و صبر و شکر و رضا مانند آن چهارم اعمال جوارح موافق کتاب و سنت کردن از انزال الامر
 و اجتناب مساوی اقرار زبان فقط بدون این سه چیز و بکار نماند محض است و این سه دیگر که است

هر یک با صورت نیست و حقیقت حقیقت اعتقاد است که از غیر استدلال و ادب به بیان تصور
 لا یرذل برسد امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله عنه میفرماید که گوشت العطاء همانا رودت
 یقینا و بود و ستای رضوانه عنه گفته است هر تالیف و اطاعت تباری فنیانی تا انظار
 عربی و حسن باطن آنکه در بند استدلال است همیشه با یونانیان و مثال نشان در بحث و
 جلال است که با مستجاب و کمالی و حقیقت اخلاق بعد از فانی نفس است و هر که در کمال
 محض است علما و اهل اخلاق میفرمایند که آیات و احادیث همان فانی است اما خود را
 بدان پاک نیکند که در مقام گفتار الله آن انقولوا لا الا تفعلوا یعنی از رویا علمه که
 ابن سینا در مجلس حدیث گفت که ابن سینا ادب ندارد و این سخن با ابن سینا کتابی
 از تصانیف خود در بیان اخلاق و ادب ندان سخن فرستاد و گفت من در باب ادب با تصانیف
 چنین میدانم شیخ گفت که من گفته ام که ابن سینا ادب نداند بلکه گفته که ادب ندارد و نشان
 چیزی دیگر است و تصانیف بدان چیزی دیگر و حقیقت اعمال جوارح آنست که رسول اکرم صلی الله
 علیه و سلم فرموده ان تعدوا نیکات کما کتبت لعلی با دوام معذور و این بدون فساد و طلب
 میسر نشود پس حقیقت همان حقیقت شریعت است لا غیر فقط فراموشان کردن و تصدیق با
 نمودن و در ضمن بظاهر سبأ و احوال و احوال و بعد در هر یک کردن صورت شریعت است و حقیقت
 شریعت همانست که ذکر شد شریعت از مایه و صحیح بخاری و اشغال نشان خارج نیست لیکن
 از خواندن آن خبر معصوم بدست نمی آید و حقیقت آن نمیرسد عقیده اهل سنت و جماعت که
 افعال الهیاد مخلوقه لله تعالی اگر باین سلسله حق یقین حاصل شود طبع خوف از غیر خدا
 نگیرد و عقیده اهل سنت چنین است و معتزلی میگویند که افعال عباد مخلوق عبادند لیکن با وجود
 خداوند پس مخلوق مخلوق اند و لو با واسطه عوام الناس و مقام تصدیق باین امر

از این نسبت اعتراضی هم در غفلت اند سزاوارتی حقیقت حقیقت شریعت است لا غیر پس چنان
 قرار میسر می آید که میگردید که مستفاد از ذلک الشراجه حق (ذدقة) چیست -
 چو ابراهیم در عالم مثال همانا در باب الهی بصورت نرب مکانی متمثل میشود چنانچه در کتب
 سابقین نوشته اند و در صورت عالم ال اگر آنرا صورتی بکنش تعبیر میکنند از قبیل رویا و در مقام
 از انجا رسول فرموده صلی الله علیه و سلم انه قد یا الله لم یجد جزء من مستی و لا من عین حلال
 من الذنوب و احیانا در راه بدال بهیبت بعضی عواضی آنکه بدینود و لهذا در کشف غلط و افتاد
 و کما هو در فهم تعبیر آن غلط میخوانند لهذا اولیا الله گفته اند که آنچو بکشف معلوم شود از ابراهیم شریعت
 باید بنمید اگر موافق شریعت است قبول باید کرد و آنچو مخالف شریعت باشد آنرا باید رد کرد و از آن
 باید دانست و آنچه شریعت را در آن مساکت باشد آنرا قبول باید کرد و احتمال غلط آنرا اولیا ماسکین
 مرید نیکی گردانند تا بیک عالم نامی زیاده و زاید و ذلک مستفاد خلاف شریعت اعتقاد کن و نیز صورت
 شریعت بدون علم ظاهری نیست تا بایه حقیقت و صورت دست نه در شریعت و حقیقت چنان
 معراج و در آن بدن بود معراج است و در عین بدن بیکار چون بحقیقت شریعت رسد گفته شود
 اولیایک هم المومنون است الفهم و جهات عند الله و معصی و الذی کویر یعنی
 برای این آنهاست در جهات قریب نزد خدا و مغفرت گناهان و ذوق کریم در حجت زرق که بم آخر
 هر ذکوره شد چون معنی شریعت و حقیقت معنی معنی طریقت در باب طریقت و لغت نیز
 راه را گویند و اینجا مراد تحصیل حقیقت است بدان ای پادشاه رسول کریم صلی الله علیه و سلم
 که برای هدایت خلق مسوئ شده بود و عالم را بسبب و سنان و زبان و جان و تاثیر نفس
 شریعت از باطل ایرو حق و بهیوتی فرموده و مگر بهیوتی آنکه نهدی الی صراط مستقیم و بهیوتی
 سنده هرگاه شریعت مسلمان پیشه در اول صحبت بقداستند و باطن آن کس بنور هدایت و

کالات ولایت نمود و معلوم شد چنانچه آئینه در مقابل آفتاب می شود و بعد از آن بنا بر دو حدیث
 از کلام شریف استفاده معلوم ظاهر می شود و بعد از آن در صحبت شریف آنحضرت بسبب
 ربانیت از مهابت با اطفال و ابل و عیال و جماعت کفار و بخل نفس و اموال و قیام بیجا
 و میام ایام ترقیات بحد میفرمودند کافرا و کفار با باللیل و قیام بالهار و رشان اینها است
 لهذا جمیع صحابه از سائر امامان افضل آنند بهترین اولیا مذهب اولی اند صحابه نزد کس از اعدای الله
 بن مبارک که از کبریا بکبریا و در عهدان و بن و کبار و اکیا پرستید عمر بن عبد العزیز و ابراهیم
 بهتر باشد یا معاویه بعد از آنکه گفت العباد الذی دخل الف شهر من معاویه جبر من
 اولس القرانی و عمر المرالی و قاتل و در بیان صحابه با هم زیاد و از آنست که تحریر از آن کرد
 لا یستوی منکم من الفی فی الفیة و قاتل با فیک اعظم حجة من الذین
 الفی من بعد و قاتلوا لا یستوی فی القاعد و فی من المومنین و فی اولی الامر و فی
 فی سبیل الله عز منک صحابه کرام با هم جامع کالات ظاهر و باطن بودند و بجزیه بودند و کس
 بدان مرتبه نوزان رسید حضرت محمد و معنی الله تعالی عنه میفرمودست و قاتل که است و انهم
 ترسم این پس که رسد زود و با لک جسم و بعد صحابه قرن ثانی انما صحابه کسب ظاهر
 و باطن کردند و در همان پنج استفاده و صاحب و مکالمات از اسن و فکر و نفوس شریفه
 صحابه بودند و پیش و در قرن ثالث لیکن تاثیر صحبت صحابه تاثیر صحبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 رسد و همچنین تاثیر صحبت تابعین تاثیر صحبت صحابه رسد بعد از آن تاثیر صحبت پیغمبر
 پس در قرون خلفه بر خه انکار بودین مکتل علوم ظاهری نشاند و برای استنباط احکام شرعی
 از قرآن و حدیث قواعد غریبه از صرف و نحو و معانی و بیان و امثال آن برای دریافت مسائل
 لغوی وضع نمود و قواعد اصول مرتب ساخته و درین علوم و عقاید و فقه کردند و برخلاف کاتب

و این از علوم ظاهر و برتر و در کفر حقین بود و آنکه کرده و فرعون تعجب بهید و دیگران گذشت و در آن
 تسلیم قبول کرده برای فائده و مشاهده حقائق شریعت و کمالات باطن بکرمت بستند و برای آن
 تواند مقرر نمودند و از طریقیت نام نهادند و آنهم مستجاب است از شرع و آن قلیل طعام و قلیل
 و تحلیل فی الطل با عوام و مصاحبت با رباب قلوب زکیه و نفوس مرضیه و کثرت ذکر و درستی از غایت
 و تبارع سخت و بزرگ رعیت و احتیاج از فضول مباحات و مشبهات و ترک آلا یعنی قال الله تعالی
 و ادوا کما سمعوا و یقتل الله به متبذلا رب المسترف و المعرب لا اله الا هو فاعبدوا و کلا
 و این امر که تبار شده اند همه از احادیث نبوی ثابت اند قال رسول الله علیه السلام حسن
 اسلام المرء ترکة کما یحب و قال علیه السلام احب کلامه معمله قل کلامه الا و با
 العزلة خیر من حبس السوء و الخلیس الصالح خیر من العزلة و قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 حیل و قال المسلم العبد یذهبها استغف الجبال یقر مدینه من العین و در فضائل ذکر و آثار
 آن احادیث بسیار اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله کثیر و اذکر الله حتی یقولوا احسن
 و چون از نفوس قلمیه ثابت است افضل الذکر اله الا الله همین ذکر کنی و ثبات مرجع مرتبه
 است خواجه بزرگوار بزرگوار باب وحدت و وجود و معنی لا اله الا الله لا معبود الا الله بخود میباید تا وجود
 ماسوی باشد که در او همه مستقر شود است از نظر ساقط شود و وحدت حقیقی جلوه گر گردد و باب تخیل
 شهود و لا مقصود الا الله بخود میباید تا نفسی مقاصد نمایند و غیر از واحد حقیقی قبل توهم و مقصودی
 دیگر در شبه باقی نماند و میگویند که هر چه مقصود است معبود است چه که عبادت عبارت است از کمال
 تذلل و هر چه برای حصول مقصود و تذلل قاهر نمیشود پس تا که نفسی مقاصد نماند و حیدر عبادت معبود
 زنده و قوی شسته بود و تذلل نفس نمیرد و مولی دوم منبر باید نفس از دست این که کرده
 از غم و آفتی انسر و است صاحب من این بیت در حق صوفیان نیست

روح در میان کمال است نوشتن بود و نه کرد شد بان صاحبان کمال اندک بودند
در تاریخین پیر شدند صاحب من این سخن محسن طلب است صاحب کلیم صاحب کمال بود
و در قرآن ثانی زکات بسیار در مهندزان اندک مخطوط بود فقال الله تعالى والسا بقول السابق
اوليك المخذولون جهنم النعير تله من الاولين وقليل من الاحدث وانهم غلظت عين زيارت
نیز از سابقین بیشترند لیکن اصحاب کمال همیشه در دوزخ همیشه باشند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
لا يزال من اصابته قايمة باهر الله لا يضره من خذل بعد ذلك من خالفه حتى ياتي الموت
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل من كل النبت لا يذري اذله اخيرا انما نوشته بود
که در ایام روم بگیرد است آتش است این باگنه فی ذمت با و نه مراد ازین آتش غیبت که از دست
کدام است صاحب من مراد از مونی کمال است که از مرآت نفس خود نماید و با آنگاه
باین اثر انفس شریفه است و آتش عشق و محبت الهی است و افرودند و خداست جل و علا
نوشتن بود و نه کرد میگردد که بجا آید و با نفس الهی است و کشتن و لازم است و در کتب
مقتضوا انفسکم منع اقل نفس است صاحب من انجمن سوال دهری در کشتن نشان
شما بیدار است و کشتن عبارت است از انزال زلال نفس در صفت ساختن ادب و صفات حمید و گویا
آن نفس که صفات بسی و همی داشته رفت و نفس دیگر صفت صفات لکی معانی چوبه آید این بجا
مقتضوا انفسکم را چه مناسب است و مخالفت با نفس البته چرا که برست رسول الله علیه السلام عن
ابن عمره و نه که یا خرد و دیگر باز آید فرموده جبرائیل علیه السلام انما الکبر قال الله تعالى
و ما هم و انی الله من جهاده مراد بین چرا که برست و قال الله تعالى و هی النفس النجس
فان العجبة هی الما و طاع عبدی و له فیهما التي بین جندک و در حدیث قدسی است
عاد نفسك فانها ذات المعادانی نوشتن بود و نه در شاقی که نفس نفس شکست

و در شرع تکلیف نیست اینهم غلط و در شرع تکلیف مالا یتاق نیست لا یكلف الله نفسا الا و سعه
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كن في الدنيا كأنك غريب او كما لو سبيل وعد لعن من اصاب
 القنود وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الدنيا بوم ولنا فيها اوصوه عايشه في سفر ما يدعي
 آل محمد من حيله التعبد يومين متتابعين حتى يفض متفق عليه لكن برهانيت مبتعد نباید کرد
 بر پایه سنده باید کرد رسول صلى الله عليه وسلم اگر سنگی سنگ بر شکم می بست و با بهای مبارک
 از قیام اللیل مشغول شده بود مردم گفتند یا رسول الله قد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك
 وما تأخر فرمود اولا اكون عبداً لمنكوماً **نوشته** بود و تذکره چون در میان علم ظاهر باطن
 اتفاق و توافق است صلب مشهور و صلح بین القضاة چرا بفرع آمده صاحب من از بزرگانه
 ملکی در مطا بقبت علم ظاهر و باطن میشود چرا که انا نحن گفتن با اتفاق علمای ظاهر و باطن گفت است موجب
 نقل بشرطیکه در حالت صحیح و بهیوشی گوید و حکایت از نفس خود کرده بگوید اگر شخصی رسالت مستی و بهیوشی
 اگر از حوزون خمر باشد که هر قلم قطعیت این کلمه گوید کافر میشود و قتل او در نیست که انانی کتب الفقه
 فیکت اذا کان الکبر بامر منوع بل بامر منوع یا عی حب الله سبحانه پس علمای ظاهر می کردند از وقت
 بودند اگر کسی را شنید که این سخن در بهیوشی بگوید و خبر از خرد ندارد یا حکایتی بگوید چنانچه کسی طلب
 قرآن بخواند اسی الله لا اله الا هو و یا حودا یعنی فتوسه قبل او را و نه پس با تعصب ثنوی خواند
 پس مخالفت آن علمای صوری با علمای باطن دلیل بر مخالفت علم ظاهر و باطن نیست و اگر این معنی بر علمای ظاهر
 آن زمان معلوم نبود و دانستند که این سخن با اختیار این کس صادر شده است در صورت علمای ظاهر
 معذورند و ما هر که حمایت اسلام کردند دنیا لا فلاح الا للذین انعمنا و لا یضرهم ما نلفظه او کان بطنهم
 همان فتوسه مبر کرده برای آن کرده که دانست که اگر من برین فتوسه مبر کنم عوام خواهند دانست
 که فتوا از علمای ظاهر باطل است و در صرع این سخن گفتن جایز است و حدیثی است که در اسلام کافران غفلت آید

دانسته عظیم بر جزو نقل نفس بر وی رخفته عظیم مقامته ندارد الغنّة لمنشأ من المدن نوشته بودند
 که کدام جزو است که آنرا حاصل میکنند یعنی در ایشان وفایند و آن جمیت بعد از وی کلام و مکتوب سابق
 و درین مکتوب حاجت نوشتن جواب این فقره نیست مقصود ایشان خداست و حصول ایشان حقیقت
 اسلام حقیقت عبارت در باب قرب عند الله کثرت زلف و دعا و تضرع و دعا و علم چه خوش است
 عربی است بیک مخلوق و محبّه مریده و دلیک رضی را که نام غنایاب است لیت الذی بینی و بیک
 عامر و دینی و بین العالمین خطاب رباعی فارسی آنکس که ترناشت و باز که بیک
 فرزند دیال و خانانرا بیکند و دیوانگی هر دو بهایش بخشی و دیوانه تو هر دو بهایشرا بیکند
 خرق عادت را نزد او ایام الله هیچ قدر مقدار نیست شش جزو و سبب خلفان سپید اند و آنرا بیک
 منتفح خود و عیب میثرا دارند و دیگر بیکند و کرامه حقیق از حال باعث منتفح آن بود که درین
 حفظ نفس و موجب شهرت قال رسول الله صلوات الله علیه و سلم بحسب مردمن الشرائع و الله لیسلمه
 بالاصالح فی حینه اذین و تحصیل حفظ نفس در دنیا موجب نقصان اجرت در آخرت قال الله تعالی
 اذ هبته طیباً انکثر فی حاکمک العنا رسول صلوات الله علیه و سلم بر بر بافتند و در نفس بر باران
 ظاهر شده عمره بگریست و میگفت یا رسول الله قهر و کسری و مان فرستاد آنها دشمنان خدا اند و تو
 رسول الله با جمالت رسول فرمود خیمه لایعمر و لیک قوم عیال الله طیبانهم فی حیاتهم و الله
 من یخیرهم که برادران خود هم که انبیا و صل بر و دین آنها بهترین حالت گذران کرده اند -
 صاحب من انما سبغات مرثیه یا مفرود است که برینا دعوت کنار واجب گفته و در این
 ایمان نمی آید و در دعا و دعوت میکند و مرثیه را بر او استقامت بر شریع و تحصیل حقیقت آن بیک
 که است بخیر باید که امت از او ایام و بعضی اخبار معتقدا و حال صادر میشود و بعضی اخبار ایشان آنرا
 مثل حیض زنان پوشیده میدانند و اکثر اولیا که گفته که کرامت آنها بیشتر شده و وقت مرگ حسرت

جز آنکه او را این کرامت از ما شد و الله اعلم بالصواب -

مکتوب بیستم به بولوی عظیم الشان بکراچی در تحقیق معنی قبولیت و شرح

معنی عشق و محبت با خواندگی دیگر مولف صاحب مشفق همان کن سلامت - بعد

از سلام سنت الاسلام و اشتیاق ملاقات بهیچ آیت و نسخ و ای باد احمد نیک که فقیر با حقیر تیره

بغیر دعا هست و احوال مستوجب شکر الهی حق سزا نماند آن مشفق با سلامت و بدست زاری

فیض گسترده فقیر ذات شریف را غنیمت میداند و دعا خیر میکند که شما کلمه و ما که الله فی

بر کلامک مبلغ مسرت بخندست بی بی صاحب حضرت والد و مرشد و همچنین صاحبزادی عالی

صوبه شریفه حضرت شیخ گزیننده شد و در حق ایشان بسیار دعا کرد و حضور صاحبزادی

که هرگز توفیق این فتوح نداشتند کسی از باب طریقه توفیق خدمت ایشان عباد ملک که کسی ایشان

و از احوال ایشان واقف است از غیر بسیار خوش شد و شکر الهی بجا آورد و مشفق من و چند

ایشان محبت گرامی دال بهر کار و دنیا یافت و در ساله ایشان بود که آنحضرت رحلت فرموده بودند

همیشه و مکان ایشان صاحب کمال است سینه بودند و مقامات و بشارات علیه و آستانه لیکن از نظر

پاک است که ایشان هم غیر از نماز و تلاوت قرآن از دنیا و اهل دنیا هیچ کار ندارند و بسیار احسان صید

دارند فقیر را آنچه میسر میشود خدمت ایشان بکند دیگر هیچ وجه از محاش ندارند حق تعالی و دشمنان

ذرت توفیق دهد که خدمت ایشان مساوت دهند ایشان را و تعالی این نیاز شما بیل قبول انعام

که اگر متوجه بناب حضرت شیخ مانده بهشتی نگان میدارم که از فائز آغوشاب حظ بردارند -

مشفق من و شوهر صاحبزادی برادر واه حدیث شیخ دوست در روز این صاحبزادی بودی

من بکمال ایشان شرمه را نشان بخشودن پیش آدم همان شب حضرت ایشان را در خواب دیدم که مرا

در بغل کردند و بر پیشانی من بوسه دادند بسیار مهر بانی فرمودند - آن مشفق در مقام حقیقت

مست

علی صاحبها الصلوة والسلام متوجه باشد خضبت در هر مقام که فوت هر مرتبه از رفت متبر است
 حضرت نوح علیه السلام در حضرت ابراهیم علیه السلام در مقام خلت رفت و در مذکین چون
 فوت و زمان مقام حضرت ابراهیم است ایشانرا افضل میگوید و ثلیل الله متب باشد خضبت
 سیزده و نیکو خدا انشاء الله صلوات علی خرمه و هم در جایت من و متاد ان سرک حکیم
 علی و حبه الله الحق و یقرب کلا حدیثا و واحد ینا الحق بل ابراهیم علیه السلام حقنا
 من بر ابراهیم شروه و زینا سوران میگوید که چنانچه فضل او را واجب است و احسان بر او
 فضل آباء بر همین حکم دارد و مشفق من اگر در حقیقت احمدی منوجه بود باشد مصداق خدا و
 بلکم الله انفس و ارج فر و اولک علی الله یزاد مقام تو است استناد فرموده بودند
 مشفق من عالم تها را ظلال را در صفات او کماست و ظل ما وجود و قیام نیست که باطل
 خود قیام عالم ظلال است و قیام ظلال بسبب است که اول شان است و قیام صفات ایشان است
 و قیام صفات ایشان است و قیام صفات است و در ظاهر و خفیه و در اول و آخر و در
 میگویند العالم اعلیٰ من خفیه فی حب و لعل همین است چون ظلال را وجود مستقل نیست و با
 با عرض انبیر کرده اند الحجاب را و همین بودی در دم میفریاد و میست او چون است و جهان کمال
 کماله را می گیر و آید اینچنین گنگی حساب است و در بدست و صفات الهی قیام صفات
 که از من من بین آید که اینها است که در عالم فی و القرآن الحیدر انکرم که من و فر
 حق قران باشد یعنی قیام حیات یا بحضرت ذات است که ان شتم چنان محمد و کمال را میفریاد
 نادر که علی عجبت ان شاء الله و من بعد بلکه ان شاء الله و در گذشته و خج میکنند و انزل
 از منس ایشان ای هر او حق قران است پس چنان که خود را که همین فضل از ثلیل سر کمال
 بر شمه که لایست نیست بر سر اند او را از افات بخت مناسب و منجبه و تجلیات و قیام بر و فنیان

بنیاد آن زمان اور اوقات محبوب عطا سیز مایند که قیام وجود و قرون و دوران کس بآن ذات مربوط
 میباش و قیام ذات مربوط بهش بنات و اسباب وجود مرکب کلمات قدرت که کلمات رسالت و مرکز کلمات
 رسالت کلمات مرکز کلمات الهی از خود قیام میباش بآن مقام انفس انوار و اسرار هم رسالتی نیست الا با
 پس اگر شخصی را حق تعالی بآن دولت سرفراز نماید در آنوقت قیام تمام عالم که حکم اعراض دارند
 بذات محبوب او میباش و قیام ذات او بذات حق جل و علا هر کس را که حق تعالی این دولت میسر
 فرماید جنات اهل السموات والارض گویا همه اجزاء و اعراض حیات او میشوند دلاله فضل الله
 یقینیه مرشد و الله و الفضل العظیم و آنکس که حقیقتش باورشده و او بهر از سهر
 بنیاد شده و لاگوید که رفت احمد بنک با سر و گوید فلک با حق و رشده و علی الله علیه وسلم
 قل فی فرموده بود که چند کلمه عطا میباش باید نوشت **مشتفی من هر چند از نوشتن عطا**
 خجالتش و آید تا زمانه که قلم آن امر و الناس بالبر و نشون افکوه است و قلمون الکتاب
 اخلا تعقون و قلم آنکه یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و لا تعبدون الا الله فاعبدون که مضافاً الله
 ان تقولوا لا تعبد الا الله انما لم یجدوا لیکن نظر بر یکله مقصود ازین آیت امتناع از امر سرور
 و انتباه بر سبکست چنانچه اشغال امرش از نشانه شرف است که ماز سببیم فرشتا میسر می

بسم الله الرحمن الرحیم ای پادشاه و خیر و معارف و کائنات محمد بنی آدم
 از یک جنس هستند با وجود این اگر پادشاهی عظیم الشان کثیر العیال و الاسان منیع التهران کثیر
 را بسوی خود بخواند اما مستحق انعام و احسان و قرب منزلت و رفیع شان فرماید آن فقیران را پادشاه
 را در گردانیده و صحبت کنایه پس انصافاً کند آن فقیر را چه باید گفت علاوه برین در صورتیکه در حد
 چنین پادشاه اگر بسوی دولت و او را با کائنات اختلاط نماید تکبر و فخران سلطانان الهیه مقتضی
 مثل آن نادان فقیر باشد پس برین قیاس باید کرد که ب العالمین بآن صفات جلالت و جلال عظمت

حکمال از جلال و جمال و رحمت و نعمت و غیر آن با جمال و قیادانان که این ملاحظه بر هر مستحق
 مینماید و حق تعالی با عظمت و کبریا و جمال و جلال و دول و کائنات میگردید نگاه بار و جویم مراقبه
 ان الله علی کل شیء عاقل و غیر موزون و چون صوفی مشق این ملاحظه میکرد و این وید بر وی مسنون
 میشد با سیموم مراقبه الله سمیع نصیر ارشاد میکردند که حق تعالی را نماند ناظرست چون
 این وید بر وی غالب میشد چهارم مراقبه معیت میفرمودند و هو معکم لمسکات و که ملاحظه
 معیت چون نماید چون این وید بر وی غالب میشد بار پنجم مراقبه اوقیت و دلائل میفرمودند
 عن اوقات الیه محسب الدود چون ملاحظه افریت بکمال میرسد بار ششم مراقبه عبت
 ارشاد میفرمودند حق تعالی را میفرماید چشمو و چشمو نه نفسی که در و این وید شگفت کرد که سالها
 دوست بسیار و نیک و احسان و محبت با خدا حاصل نموده پس مدتی با پیغمبر و اب و مشق آن بهر
 مراقبات مراقبه ذات بخت میفرمودند مراقبه اول و در دوازده امکان است و در دلال
 ولایت صغری و ولایت فکری و ولایت صغری مراقبه است و در دوازده اهل ولایت کبریا
 و پس از دوازده مراقبه افریت است و ولایت فکری و در دوازده ولایت کبری و عا یا مراقبه محبت است
 که نفس مطهره را من و من و محبت محبوب گشته و در کالات نبوت ملاحظه سنات از نظر ساقط میشود
 و ذات بخت لحظه میباید آنچه که شکور برای ارباب علم و بصیرت است این کلام طریل که بشنید آمد مسعود
 از حضرت مشایخ است در سوال کریم صلی الله علیه و سلم در حدیث جبریل علیه السلام بدان اشاره
 فرموده و در جواب ما الانصاف قال ان تعبدوا الله کان الله عز و جل لیسئکم و ان تعبدوا ما سوا الله کان الله عز و جل
 لیسئکم یعنی بیان ارباب علم و بصیرت است که هر کس را که نسبت جمعی باشد ملاحظه حق و عا که بغیرت یعنی
 بر هر کس که این وید مسنون باشد که حق تعالی بر من حاضر و ناظر است و او را محسن است از عبادات
 متکلفه و در مصیبت محرز غم بود و الله اعلم کی از دوستان بقیر نوشته که از انرا و یا را الله متش را

اعلی در سبب ارادت و بیایست و شانه عشق در شانه اندیشه اعظم محمد عزال رحمانه هم عشق نکرد
 حب را بر عشق ترجیح داد و بعضی غیرت گفته اند الفت از محبت و محبت از عشق و عشق از شغف تر است
 حب را بر عشق و شغف در بیابانچه نزد صاحب باشد بزرگتر و قهیر در جواب آن خطره که نوشته بود و نقل
 حضرت ساسی هم فرموده اند اگر بپندارند شکر را بپندارند شکر را بپندارند **بسم الله الرحمن الرحیم**
 از حب و عشق نوشته بود صاحب من منی حب را تفسیر فرمود که **اللهم غن عنی الله**
فانتم فی حبکم لله امام علی علیه السلام نوی نوشته که حب الله حب الله و الله الله و الله الله
 طاعت و امتداد و محبت و حب الله للمسلمین سادها علیه و رزاه علیه و در حقیقت این را در
 محبت نیست بلکه متضاد محبت است در تفسیر بنیادی گفته اند المحبة قبل الفسار فی الشی
 بحکمال اندر آن که حبیت بر علیه مایه الله و در حقیقت این تفریق محبت مساوی
 از تفریق محبت زانی نیست و نیز در تفسیر عبارت است از اشتغال قلب محب بعبودیت قسم که از راه
 از تفریق محبتی غیر او پاره نباشد و از تفریق در دام محبتی او در محبت من و تو هم عشق را
 ماسوی المحبوب یعنی تقطع عن قلبه التوجه الی غیر المحبوب فیجعله مستمنا علی الله و یکن فی
 الاوح غیر محبت محض یسقط عن نظر لصبره لیس کلامی که غایب این تفریق محبت نبوده است
 در حق تمامی اشیاء و اشتغال قلب منزه است پس محبت حق تعالی مساوی است از انش سابع
 که مقتضی باشد جذب بنده یا سبب آن خود و نگردد که متوجه بهی غیر او شود پس محبت بنده و تفریق محبت
 خداست و لهذا حق تعالی را میفرماید **و یحبهم و یحبون** که محبت خود را بر محبت بنده مقدم کرده و نوشته
 عشق در کلام خدا نبوده است در کلام رسول الله صلی الله علیه و سلم کمتر آمده در کلام الله
 و از بن آدم است و حب الله آمده و الله حب الله میانه است از انش اول محبت و عشق هم نیست
 و از انش با می گویند که لانی الفاموس بابن امیر و نیز آن گفت که اگر عشق در قرآن آمده است لیکن

تفسیر

عشق
مست

و زعم فقیر اگر در فرط محبت بچش غلبه آید و عقل و حواس را بیکبار رساند آن فرط محبت را
 عشق گویند و مطلق فرط محبت را پس سکر مستی در عشق ملازم است و این از تنگی حاصل است و اگر
 حوصله وسیع و استعداد شخص عالی باشد هر قدر که محبت زیاده تر افراط کند عقل بجای خود باشد و حواس
 بیکبار نشود و لهذا برخی سبانه قلند که جسم سابق می آید و دود از آسانا الهی است که بعضی محبت
 و عاشق گفتن بر وی قلند که صاوق نمی آید چرا که احوال است که محبت دیگر صفات الهی را بیکبار رساند
 و لایغیه نشان عن نشان و نیز انبیا و اصحاب کرام و آنکه اهل سنت و بعضی از اولیاء امت که جمله
 آنها وسیع و استعداد نشان پس عالی است محبت آنها آگاه باشد و قوی است لیکن عقل و حواس
 آنها را به هم نمی آید و سکر و انگیزه نشان دیگر و منظور پیاده از تنگی حاصله بخیر گوشت و اناجی گفت
 و سرور عالم صلی الله علیه و سلم عید از سباحت ماعش صاکن حق شرفند که و اعدا ناک حق
 عبادتک لب کشود و لهذا انبیا علیهم السلام حبیل الله و نبی الله و حبیب الله موسوم گشتند و
 یاشق الله موسوم نشدند مگر اولیاء الله مدح و تالیث عشق میفرمایند و عشق را مرتبه اعلی از حب
 میگویند بجهت که عشق عبارت از فرط محبت است و فرط محبت الهی از نفس محبت اولی و اعلی است
 و لهذا حضرت مولوی روم میفرماید **مستثنوی** هر چه گویم عشق از این برتر بود و عشق الیه برتر
 حیدر بود و آنچه امام مجتهد الاسلام محمد غزالی رحمة الله علیه چندان تعریف و مدح آن نکرده و گمان
 بهجو از مقول و مفهوم میگرد و دور آن مقام نظر او بر سکر است که از او از عشق است از تنگی حاصله خبر میدهند
 و فرط محبت خدا سر اسرار محمود است لیکن با صحو باشد از عشق بهتر باشد **مستحقا**
 و راه خدا حلاوت باید بود و تا جان باقیست در طلب باید بود و دنیا دریا اگر کماست یزید
 کم باید کرد و خشک لب باید بود و مستحقا و فرط محبت آنست که امثال او خدا بر مقتضای
 طبیعت خود مقدم دارند تقوی در سالم التسلل از معبد بن جبر رایت کرده که حق قلند و زینب

بر شرف مرتبه از راه محبت نیست و آنچه کسی تعلق نظر بر یک نام نهاده باشد اصطلاح است
و نه اسم فی الاماطل و در حقیقت تثبیت را مراتب بسیارست مخفی در حق نیست.

مکتوب هشتم بفریری از مساوات در باب پنجون نقص پیرینه یار

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علیه و آله و سلم

محمد و آله و صحبه اجمعین در باب پنجم یزید بن عمار اهل سنت در جماعت راسته قول است امام عظم

ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه دانسته که بزرگان سنه که راه امام حسین بن علی را و اکثر محققین مثل ابن حجر

آزاد کرده اند و ملا محمد طه بن تمنازانی هم در کتب سنای سنی همین قول را در جماعتی درین

ماده نظر بر اول الذمین سکوت نموده اند و در بعضی البتة مناصب وقت و اشتغال است بجهت فایده

و قول حضرت امام اعظم است که امام احمد بن حنبل در بخاری از ابی عمر روایت کرده که رسول الله

صلی الله علیه و سلم را سیدم که میگفت اللهم العن فلانا و فی ردایه عنه اللهم العن ابامعیان

العن اعمار بن هشام اللهم العن مهیل بن قیس اللهم العن صفوان بن اعبه قرأت

لنفس لک من الامم منی او موب علیهم و لیعنهم و انفسهم طه و قال ابن ابی شیبہ

علیه السلام و روی البخاری عن ابی سعید بن خدیجه و ابی اسد الی انک من قبل رسول خدا ازین

کنار منع کرده فرموده که درین کار سخن گفتن و بد و عا کردن غیر خدا اختیار فرماست اگر بعد از اینها

اسلام آورند و تو به شان قبول کنه و اگر ظاهرا بر کفر مصرورند و آنها را عذاب کند بجهت آنکه آنها ظالم

اند و بعضی روایات مسلم آمده که علی و ذوالان اهل بیروت چون از این سرورند کردند و مندرجین

انضاری و غیره متجاوز کس را از قرصا بهر معنی الله تعالی جمیعین قتل کردند و آنحضرت صلی الله علیه

و سلم با سخت خشم عالم خود را در پنهان کردن میکرد و آن زمان این آیه نازل گشته و از این منفر شده و درین

که جبرئیل علیه السلام نازل فرمود و گفت یا محمد صلی الله علیه و سلم ان الله ماضیک لک انما لا اله الا الله

سبعین

[illegible]

او آنحضرت ازین امر ناخوش و متحیر شدند و برای تسلی آنحضرت صلوات الله علیه و سلم امامان معصیان
 آنکس را فرمودند و ما از آنکه فی لیلۃ الله تعالی لیلۃ القدر و حیدر من الف شهر و یکبار و بی ایامیه منزل شده
 تا قسم می آید که چون شما را در حکم سلطنت بنی امیه خبر دادیم بود و ذکر کردیم که در آن روز و لیلۃ القدر در سلطنت
 بزرگ و نا انقضاء سلطنت مروان بن مروان بود که هشتاد و چند سال شد و این حدیث هم معلوم شد
 که از رویه و دیگر رایان آن آنحضرت علی الله علیه و سلم را ایام سید دلیل دیگر آنکه در آن سال آنکه
 نزلت الذین یبدلون الفقه الله کما اوحا خلق حق محمد و اولاده و پیغمبر و تمام و بقیه انصار
 ابن مرویه از ابن عباس روایت کرده که از عمر بن الخطاب بن ابی بن ابی سلمه که از کعبه
 فرموده که آنرا از من فرستاد من المحدثه و المحدثه اما من عید و فکفیر و ایوم بد و اما آنکه
 امیه گفت و احیای بنی امیه مروان بن ابی آیت دو کرده اند تا جزیر بن جزمیه و بنو منیره بنو منیره و بنو
 بدرست اصل مستند من آنکه آنرا از شما گفت که او بنو امیه بنی در و بنا فرستاد و آنکه
 و همچنین امام طبری قول عروه روایت کرده و ابن جریر و ابن منیر و طبرانی و ابی داود و ابن مردویه
 بحیث طرق از ابی بنی امیه علی الله علیه و سلم روایت کرده و دلیل دیگر آنکه آن سال و بعد الله الذین اموا مسکن
 و علی الصالحات الیه خالفتم فی کل من کما استخلف الذین من قبلهم و لیکون لکون
 الذی ارتضی لهم ولیهم و لیکون من بعد خولهم و لیکون من بعد خولهم و لیکون من بعد خولهم
 حکم بعد ذلک قالوا بک هذا ما اسقون یعنی و عدد کرده است الله تعالی که سال را که
 ایمان آورد و آن یعنی از صحابه و اعمال صالحه که دو آنرا که خلیفه گردانیم آنها را در زمین چنانچه بخواند
 ساخته بودیم آنها را که پیش از شما بودند یعنی چنانچه بعد از سید الشهدا بن ابی طالب و خیر علیهم السلام
 را خلیفه ساختیم تا دین مومنان را سید کرد و در عالم را با صلح آمدند و همچنین بنی امیه صلوات الله علیه و سلم
 ابوبکر و عمر عثمان و علی رضوا الله عنهم را خلیفه سازیم و قدرت هر یک خلفا را به ترویج دین نشان کرد و آنرا

انعام کرده ام از روز و رات آن بیات این بیت است و دلش من حذب ان لم انتقم
 من بی اسماکان قاعل و حضرت احوال گفت و گفت و آن خرمست بود علی دین احمد فخر علی
 دین سراج ابن مریم آل محمد صلی الله علیه و سلم را بر منبر با سبب که در مدینه انبیا شهر ماه دین گاه
 فرست یافتند بعد از آن حق تعالی الاله انعام کرد و چنانچه از قاتلان یحیی بن زکریا انعام کرده بود
 تا آنکه گویند از انبیا باقی نماند و روایت کرد سر مبارک حضرت امام حسین را پیش برید و بر دوش انعام از یحیی
 را همی درود آمد و در آن ایام مرقوم بود از جواز قلعت حسین و شفاعت عده یوم مساجد الان
 را همی چسبیدند کاین بیت که نوشته است گفت از قدیم مرقوم است نمیدانم که کس نوشته است -
 طرحتکه کفر برین پدیدار و آیات معتبره ثابت میشود پس از مستحق لعن است اگر چه در لعن گفتن فائده نیست
 لیکن بحسب فی الله و النقص فی الله یقتضی آنست و الله اعلم

کلمات قدسیه

بسم الله الرحمن الرحیم - یا محمد و صلواته چه است که هر ده که اوقات در نزد حضرت
 حضرات سیراب آرا غنیمت باشد شود - و طالبان خدا از امان عزیز تر باید دانست چون از دنیا
 فساد و مروت درین زمانه اگر کسی اندک توجه بوی خدا میکند فیض و رحمت فردن از حد می بیند
 پس طالبان را بسیار رنگ نباید گرفت مشغول بکمال باید کرد و همین مشغولی ایشان را از دنیا سست
 قرار دهد و خود بحد تمام مایه سعادت و اجتناب از بدعت مایه فساد و معصی اوقات از غیارت ترک
 محالست با اختیار و سوزن در نفس خود و حسن ظن در حق سائر اناس استقامت باید فرمود و
 فوق الکلمات است و دنیا نقش بر حباب است و خودی و غلبه این دانی که بر داند و
 بجای جان قربانی جهان که بداند و الله معکم ایها کفر و کفر انما لکم و السلام علیکم ورحمة الله و بركاته
 و الحمد لله و صلواته علی رسول محمد و آل الله و عترتی و لا حولی و لا قوه الا بالله و لا یستغنی عنکم کمال متانت

نو عصبه دیگر که پای پس اندگان متعبد است نسبت که دنیا و چندان سحر و جادو اکثر بانی
 و اکثر مردم الهی که میرند و بیدار میسرند تمام عمرشان هم در اندک فرصت مثل باد صابو میرود و بجا
 که گیاره است، سال آخرت که تسلط پذیر نیست بر بر ریاضت و تقال میرایند و اذیتها و اضطراب
 الهی و عزالت نفس و مآخذت و اخوت الهی باشد باین مدت قلیل که در آخر عمر در پیش کشی و غیرت
 لذات دنیوی و دایره را بر باد و دالام ابدی میگردانند و غرض باشد نه اینست که جایگزین مصلحت دینی را بطلان
 دنیوی با هر متنازع شود مصلحت دینی را مقدم باید داشت کیست مصلحت دینی را مقدم میزدند و بجا
 موافق تقدیر الهی میرسد و دل فرموده و صلی باشد علیه و از و سلم چنین بل اللهم عا طه و عا طه اخر
 که الله هو دینا یعنی هر که خاصه خود و هر یک مقصود بخیر سر لا و مقصود و آخرت مقصود و در دنیا
 کند الله تعالی مقصود دنیا می آید و او کیست مصلحت دنیوی را مقدم دارد گاه باشد که دنیا هم در وقت
 چنانچه بخیر دین را از اینچنین است پس خسر الدنیا و الاخرة شود و اگر دنیا دست دهد و مانگ فرصت الهی
 در برود و خسران ابدی لاحق شود - فقیر چشم خرد و دل را بر دم را دیده که دولت رسید بپایان آنها اکثر
 نامه و نیزه را و فقیر و فقیر و فقیر و فقیر است فتنه است باشد و غیر چند آنچه مو باید حق این نکته
 از او را نشود و حضور ما ازین فقیر و فقیر که بیشتر عمر در دنیا فتنه داشته از اینجهت تا دم و بیشتر
 اما بحول الله و قوت طمع ازین خدمت نگردام تا آنکه بپای رود و کار دینی بخوبی کردم و الحمد لله و انک
 از اینجهت از فضل الهی سیه مغفرت و ادام مقصود و اصلی و دینیت مقبر میرن است اما برکت همین سخن که در دنیا
 بلکه بنود هم هر کس که طاقت کرده معز و داشته و غنیمت شمرده و اگر در عالم بهتر ازین موجود اندک
 نمی بیند و دنیا باطن کی و دیگران را چه خیر است این دلیل است بر آنکه اگر مصلحت دینی را بر دنیا مقدم
 و دنیا هم از دگر که این نمیشود علم میسر بران مراد متقی چند پس از فرزندان کی سیه خدمت
 اختیار کن طمع و خاطر دانی مآحق را و غل غنیمت و بر و است مقبر متقی بر عمل نماید و از جمله مصلحت

این در هیچ ایمان حقوق السادات و امان اقتضای باید کرد حق تعالی کریم است و رسول و پیغمبر آن
 نبی است از انجانبی غیرست و حقوق السادات در شش تن حق آید امانت و رعایت و در قیاب بسیار از این
 رفیع مثل این نخواهد شد حدیث المسلم من سلو المسلم من سلو من لسلو من لسلو و حدیث این خوب
 الناس اسلمت لنفسك وكنه له و ما نكده لنفسك و اینجا کانست شعر
 مباحش در این آواز و هر چه خواهی کن ، که در شریعت با غیر این گنا نیست بیو غیر ازین مثل گنا
 نیست و دیگر از تنبیح که بر او می و دنیا عقیدت است که لا اهل ع خود و زن و فرزندی و اگر
 و غلام و کنیز و میت با هر یک چنان معاشرت باید کرد که از آنها مانی نباشد و دوست دارد و از کثرت
 انفاق و مخمری و عدم تکلیف الا لایق و رعایتها بجان گرفته باشد مگر آنکه بعضی از آنها از حسد
 که بگرانگارش باشند آن منور نیست و متهمان خود را لادب و ذلیل و بدوی و ضد شکر داری
 راضی اند که در این جمعیست امر کنند رسول فرزند رسول الله علیه و آله و سلم لا طاعة للعالمین
 فی معصیه الخائف و با اقران خود از افراد اهل امان و در میان و هم منجان و مهاجمان اعدای
 و محبت و فرزندی و واقع باشد و با ما نمی آید ای مملکت و نبوی با هم تقاطع نکنند هیچ کار
 نبر دارند و اگر وقتیکه با هم معاشرت و محاسنت کردند و اگر کسی که از ادب دشمنی باشد آنها را
 و تحقیر می کنند و سرنگون می گردانند همیشه و همیشه در گیتی نفسی درین در حرفت است
 با در میان تلف باد دشمنان علماء قال الله تعالى اذقم لاقم احسن فاد الله
 منك و سبه عداوة کافه علی حمید و علی قیاد الا الذین صدقوا ما یلقیها الا و حفظ
 عظیم و اما این خبر ازک من الشیطان من قال استغفر الله و هو السیم العلیه یعنی رفع بدی
 کن نفسانی که بیکتر است و منی بدی و دشمنان بیکتری کردن چنانچه از خود حق پس با هم گفتگو و
 از دار دشمنی است دوست و محبت خواهد شد و نمی کنند و چنین مگر کسی که می بیند و مگر کسی که حسد

احاطه دارد و فرمود فقیر را در شفقت سالی ششصد و شصت و سه فقره و اولاد و اولاد فقیر را که در اول
 بیا و این در میان کسان میکند درین عمر و قوتها مستحکم میگردد و احسن الله البکرم و ذکرکم الله تعالی فقیر خنده
 بابت آمدن آن دعا را و بیامان افشاری رفته بود و خوش درویش فقیر را در تنگ و دامیه الهی برای جوی
 در دانش و حقیقت آن حال نمی شناسد تا حال پیچ و دامیه نرفته است بطریق تخمین خوان گفت علی
 که بعضی وقتان را به صورت اسرار خاسم نوشت خاطر شاق آن دهقان مست خدا کند که زده جان
 رده و بجز گردان موقوفی نمانده و صاحب و معین استماع نمود و مستعد گشت بلکه غشوت را در
 اندامین قوت بهمت سالی ترقی گشت که آئینه بطور رسد و بعد از این حراصت شریف بنده نه بدید که
 دولت شریف گنبدانش کند یک دو کلمه بحیث افزای لایق فقیر شکسته بالی بیاید و دست بستم
 مکتوب و دهم نیز تمام مرید صاحب - خدای عز و جل آن قیوم طریق احمد به خنده و سطرین به
 عموم آن مثل باطل و فتنه و فاضل را در یک گاه سلامت داشته بهما بهر کات بر کافا نامشروع
 گرداناد و مکتوب گرامی در دو نمود و بهمت ملاک شریف حمد الهی بجا آورد و شد سن بعد که در اندام
 اطلاع به بهمت مراجع یافتند باشند که سه سوره خواهد بود این مرید را که پیش از وقت عین و مکتوب
 حاصل نماید **مکتوب** نهم هر روز در دست بجا آید چه آنچه از توبه و نیری نامورانی
 سوزی تضرع بر نماید خالق عظمت و مالک ناصیه نگذیب آن سطر یا بد فقیر زاده و انسان را در حق
 خدایش مجرب نماید شاه اهل الله صاحب بجا نیست انداز سکون فقیر بود که زده می باشد درین مدت
 چندین مرید ملاقات شده و فقیر روایت همیشه بر آید شاق ملاقات شریف الله و استقام
 مکتوب **سیوم** نیز بهر نام صاحب - مشی الله السطین با ناکات قیوم طریق احمد به
 الطریق بهر حیات انفس الزکات آمین فقیر ولی الله سلام محبت شام میرساند و توبه کرد و در
 احمد بنده علی سلامم و انیتکم از کلام مملوق مردم آنست که به مای ناله التوب کرم فرما باشند

آنچه در باب فضیلت آباء عبدالمطلب بیان است، فتنه بود علی الاصل و الامین تا حال با شرف از دنیا
و ملا اکرم البواب مکاتبات مفتوح نیست با هر که ابواب مکاتبات مفتوح است البته متعسر نخواهد
و السلام و الاکرام فقیر نادگان هر یک مسند علی دعاست و اوقات اجابت کرم فرمایا میشوند -

مکتوب چهارم نیز بمیرزا صاحب حداد عرض جل بان قیام رفیق احمدیه را در نگاه سلامت داشته
البواب فیومین بر بندگان خود مفتوح داماد - از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام و انج باد که موسی
شمار الله را رقیه که رسید نزد موجب سرت گریه و فتنه اینجا بسبب بعضی اسباب که شرح آن سلی
میخواهد اتفاق افتاد و قریح آلت است که در اوقات مروره دعای سلامت از آفات مایه و باطنه
در حق بنده ضعیف و ذر ذل و متعلقان بود و در آمده باشد و اسلام - برادر م میان الله
شکافا فتنه انداخته اند الاقلیل از جهات با بقست آمده ای آلت است که آن نیز بشود از جانب فقیر که فقیر

آنجا است برده که هستند از این سبب نامرعلیده نوشته اند مکتوب پنجم بخواجه محمد امین
در مختصین محلی از نسبت آنحضرت و تبیین در دو باب و بیان تفسیر

آنحضرت نیز بی اختلافی بنما داده اند برادر م خواج محمد امین اگر مر الله بشنوده - چند سوال
کرده بود و جواب آن بن الاموال و تفصیل نوشته شد سوال اول آنکه نسبت تو را نسبت

که در طریق مشهوره مشابهت است گفتم صافا اشتال طریقت و محبت متصل آنحضرت
صلی الله علیه و سلم اقوی و انصال من طریق نقشبندی است و در نسبت باطن افشای من طریق

جمالی است زیرا که اصل من طریق نقشبندی در خط صورت و جنبه حضرت حق است و در حد که هر آدی
اشارتی با آنجناب واقع است و ان صورت اجمالی و جنبه حضرت حق است و این طایفه آنرا ماسط

گرفته اند تا بران موافقت کنند و هر وقت که خوانند از ان انفعال کنند بحقیقه آنحضرت و اصل در طریق
جمالی است و هر که در آن مذهب شد هر وقت که آنرا اعمال کند معرفت تجلی اعظم شود

در دو باب و ملاقات و زیارت سلف بحال علف اقوی نزد یکسب من طریق حقیقت است و اقوی
 نزد یکسب با اعتبار دلیل کتاب و سنت و اشیاء با اصول طریق حقیقه و مذهب است اگر چه فقیر
 مناسبت با طرف بسیار است اما این چهار چیز ازین چهار طریق استفاده کرده اند هم برای الله عزوجل
 بطریق انوار و فائده دیگر را بیاد جوایب بگویم که در بعض اوقات مراقبه حاضر کرده شد بمن اجداد و ائمه
 حضرت عمر رضی الله عنه در چنین هر یک نوری یافتیم که آن نوره غالب شده است و میاست
 پیدا کرده و هر کسی که در حد کس باشد یا زیاده و آنرا استوارت یا نعمت یا عمن عیده آن باطل است
 باطل است و است اگر چه حکم باطل باشد و گاهی با اعتبار دیانت و علم و دیدم که آن نوری
 داشت نسبت بمن انتقال کرده است و الله اعلم سوال و ویمم اگر حدیث فرموده اند که
 نایابترین وجه و محبوب بر بندگی مومن الله در شکرش در و سبزه و شکرش در و شکرش در
 شکرش در و در هر دو صاحب دل و انجیلین و ان و انجیلین انکارا یعنی نایابترین و در و در
 محبوب چیست گفتیم اقامت حکم و صوفیه و حق شده است که بنی آدم بر سه طبقه منقسم شده اند
 آنکه نفس بهیبه اوقات هرست و آنکه نفس بهیبه از در آفرینست - و آنکه نفس بهیبه از در آفرینست
 پس آدمی در این حال مطلوب بکار این نفس را خوار دارد و یا مطلوب نفس بهیبه می که آن نایاب
 میکند بهر دو چون در و در و مستقامت شرع ما و عقل خود را با در حکام شرع ما و عیسا حال
 خود پیش گرفت و احاطه باستی مانند الله با بخت شرع چه در و با پیوسته و چه در و با پیوسته
 شهر به بشریت او فانی شد و در شرع و نفس او شرع باقی ماند و صوت لایوس احدی که حتی
 لیکن هو لا متعللا حیث به اشارت کنیم مقام است چون ازین مقام شرفی نماند
 شود و محبت حضرت حق و دوام نوحه با و لازم گرفته و مطلوب آن شد و او را باستی مانند الله
 به کیف و قبله نماند نوحه و آنچه مطلوب خاطر اهل ایمان منی فانی شد و حق به باقی گشت حق به باقی

و همی است از وجود که روح رو یک است و وجهی از وجود روح که قلب ماکل است بر قلب النبت
 همانند آنکه که ظهور و ظهور و عبادت و نسبت اولییه و یادداشتی که حال بر این باشد و محبت
 اهل الله بر این باشد و نسبت بیشتر و دفع کار این عزیزان و این عزیزان بسیار این چیزها باشد
 ان شاء الله تعالی و اگر تمام سیرالکمال مقدس است از کار و رحمت همین چیزها باشد و انتظار و توبه
 مودن - مکتوب هفتم - محمد بن محمد امین - در دفع شیئات مکتوب حضرت محمد و
 قدس سره که در باب غلت و حصول این مرتبه عظمی را حضرت صلی الله علیه و سلم برسانست بعض
 افراد است نوشته اند و همان فرد را و نفس خود را نشانند - برادر عزیز القدر و خواهر بزرگوار
 اگر مراد از تعالی - مشهوره - سوال کرده اند که حضرت شیخ محمد قدس الله تعالی سره العزیز
 در مکتوب خود چه در این باب ثالث و غیر آن نیز تصریح کرده اند آنکه حضرت صلی الله علیه و سلم
 بعد از سال بواسطه بعضی افراد است مقام غلت حاصل شد و دعای الله و صلوات علی محمد و
 صلیت علی اهل بیت و استیجاب گشت و با شاره مقبول میگردد که مراد از آن فرد ذات حضرت است
 و این مقدمه بظاهر مرد و اشکالات کثیره است از آن بزرگوار توسط فردی انفراد است و حصول
 مقام غلت که از اعلی مقامات مستلزم مفصل او هر ذات حضرت خاتم الانبیاء است بحالیه صلوات
 و التسلیمات و حضرت محمد صلی الله علیه و سلم جواب این اشکال خود شده اند که خدام و نکاح اگر برای سوره
 و محمد و مباسی تا آخر لیا که گفته هیچ مرتبه ای از این لازم نمی آید و نه انبیه و از آن جمله آنکه حدیث
 صحیح و نه شده است الا ان الله اشهد فی غلبه لکما اتخذه ابراهیم و خلیل و این حدیث
 نفس صریح است در مقامات حلت مراد حضرت امیر مفسر - سوال کرده اند که در این باب
 مخالفت حدیث صریح صحیح باشد - گفته نشود که مراد از این غلت که در این حدیث وارد شده مطلق
 محبوبیت است نه غلت مطلق و فلا اشکال در تسبیح غلت ابراهیم و خلیل و امیر مفسر

درین سزا آنچه نزد متحقق شده باشد نبویس باین سبب بخاطر رسید که هر چه در حالت راستی
 توفیق سخن بر آن یابو نبویس - باید دانست که کشف اهل الله راست و درست است و این
 در بعضی اوقات حقیقه الامر را بطریق اجمال درمی یابند و در بعضی اوقات تفصیل و در بعضی اوقات
 شیع شخصی و در بعضی اوقات بغیر حجاب و مستحجابان کلام صوفیه را چارند از استن اجمال و تفصیل
 و اغماض نظر از معانی که قابل را در میان کلام محمل و کلام مفصل می باشد پس ما شک نداریم
 که در هر طایفه از زمان فیضی را بکفر فتح میکند و درین زمان فیضی را بکفر در میان مردمان غفله شده
 و چون بعضی حضرت خاتم النبیین علیه الصلوات و التسلیمات بسبب علوم بسیار حقین ایشان و عموم
 فیضی که بر دست ایشان پرمردمان القا شده است و بسبب ظهور و شفا و دوره نبوی که از حضرت
 حضرت ایشان سر برآورده و لا سبب آخری لا یطیق ان یحصی با ساعته آن ده عنوان خفیه القرب
 و شیع از آن و بدین آن و نکته آن و مثل و صورت و هر چه از این قبیل می توان گفت شده است
 هر فیضی در بدیه که در عالم پیدای شود و بنا بر روی کار آن که تسمیه خفیه القرب شود و بسبب چهار
 نفوس بنی آدم که طبقه بعد طبقه پیدای شوند اهل رب است که این امر را اجمالاً ادراک کرده و این
 لفظ تسمیه غایب که این کمالات احوال و اجناس را حاصل شده است و تفصیل این کلام را لایک
 حق آن است که گذشت و که مصلحت کلی الهیه تعالی که کرده است که بعضی شریع و تفصیل و مکتوب
 تجلی عظمی در هر عصر پیداشود و نشان آن جوهر نفیسم که در میان ظهور خود است بحسب احوال و احوال و تصور
 خود است بحسب اشخاص و احوال و این فقیر اشارتی کرده باین قسم ظهور باین قسم استعمال و این
 با اجمال را اینست که در هر عصر و در هر مقام و در هر مقام و در هر مقام و در هر مقام و در هر مقام
 همه شده مقدمه دیگر نیز باید دانست که حقایق اجمالی که بر اهل الله ظاهر میشود و چون نسبت

در حق آن بزرگوار است این مانند نقیض با کتاب دست که بحسب فن اشاره و اعتبار بر آن عمل
 توان کرد و میگردانند و اما عزان آن حقایق اجمالی فاضله به قلب ایشان میگردانند و سخن ایشان
 هر چه میپایزند و آن معانی فاضله را چه کرده آن فاضل دایمی فرماست و مقرران از مطالبه کنند
 الا لکنم که در خصوصیت این فاضل غرض نکرده و مطلع فکر خود را به حاجت بقوت ایمان میرساند و فاضله
 سازند پس بنما سخن فیه اقامت فاضلت و استجاب دعای اللهم صل علی محمد و آله
 طاهر با وجود تصور تازه که مرکز هر فن ذات است و محیط آن کمالات ذات و باز میرسد آن مرکز
 دائره تا دور که مرکز آن محبیت است و محیط آن اشتیاق محبت هر نیز نگین ایشان و اعتبار است
 عز من بیش این مقدمات دارد و بنده و چنانکه در صورت لایب است و ای اعظم از این مقدمات
 ما حاضرانند و یاد هر ذنب و جبهی نموده و همچنین است سخن در حقیقت قرآن در حقیقت کسبه حقیقت
 محمدیه و بیان دور از او پس خلاصه کلام آنست که بعد از الفتح دونه دیگر شده است
 که همین اعتبارات اجمال فیض مقدسات مثلا حال قلب روح و سر و فی آن همه محل شده است
 جمیع پیدا کرد و سپس اعتبارات تفصیل فیض مقدسات مثلا سائل مجرب است و لایق
 اکبری دین دور و مفصل است از او و بعد از تفصیل حقایق این دور و شرحی میطلب که این حق
 گوایش آن نموده و با جمله شیخ محمد و ایامس بنین دور اند و بسیار است فاضله این دور که از این
 شیخ بطریق درخوا یا سر زده و شیخ قلب را شادان این دور است و همه است و در بسیار این گواهی
 با در طبیعت و بدعت خلاص شده از تقسیم شیخ فکیم حضرت و تمام اوله مکنون کائنات است
 و شکر نیست شیخ شکر نیست بغض دوست اعظم الله تعالی را لا حول و قوه الا بالله است که شیخ
 نه از این دور و دور صدق است مثل اشاره توحید شهودی اگر شیخ از دور یا دکان تجا
 نکرده و سخن بی پرده افکار زوده و مثل فعل نهانیت علما مایل سنت و در محافل اجمالی تشکیل

انبیا علیهم السلام را خدا کرده اند و محالست نبودن آنها با تحقیقات صوفیه زیرا که معارف علی مقصود است
 بر بیان خلیفه الله در تجلی اعظم و آن متین است در نفس کلیه زبان صورت را می گذارد است
 متعین شود ازین تعین بسالطت او که چون هر چه بزرگوارترین و ایشان هر چه ازین مرتبه بزرگوارترند
 همه راست و درست است و در ضیورت واجب است قول بحدوث ماسوی الله قول ما را ده که
 تعلقات متعبد و ورشته باشند این است آنچه نزد یک فقیر شرح را در شیخ محمد دشتین شده و اگر
 تحقیق داشته اند در مل این اشکال سر دهم می توانیم گفت که غرض شیخ از بیان اصل خلقت است که
 راصل الله علیه وسلم را دل امر بغیر توسط اثبات توسط خود در فیضان خلقت بر بنی آدم با آن یعنی
 که توسط او بعد از رسال هر دو ان حصه از ان خلقت یافتند و در اینجا هیچ نه شیئی باید زیرا که فضائل
 اضافیه مثل مقدار بهر نوع بجم شدن توسط علما تحقق شده است و همچنین هر عالمی که سبب او جمعی
 می شود و تملک حضرت سائر انبیا صلا الله علیه وسلم درست کنند آن عالم واسطه موقوف است
 و مقدر بودن آن حضرت مر آن قوم را خواهر بود و بخاک آن مکه کبره است که بعد از ان اولاً و آخراً و اولاً و
 باطن و صلی الله علیه و آله خیر خلقه محمد ماله و معبود مسلم تبارک و تعالی - مکتوب ششم نیز خواج
 محمد امین در کشف اسرار تفسیل نبوت بر دلالت - بر ایدم نه در حجره این که در الله سبحانه و تعالی
 از تفسیل انبیا علیهم السلام بر اولیا و رتوان الله علیه سوال کرده بودند بدانست که فضل و شایان
 افراز بنیر لاجنه آثار بغیر الله و مطنی که قبول آثار آنرا که معقول نیست شلا سیاه را بر سفید
 نهادن یا جاد را بر ما مضی و حج و اشترک بغیر بلکه نیست این در نظر این نسبت این حال نباید که کنند
 معقول نیست هر تحقیق در حد ذات خویش قرار نیست از دیاری وجود پوشیده نمی توان گفت
 که یکی دیگری با اعتبار وجه و بهتر است و نمیتوان گفت که این تعین که وجود خاص شده است
 در این بر این اراء در خصوصیت بهتر است و نمیتوان گفت که لازم و آثار هر تحقیقی اعتبار

احوال و اشرف احوال و اگر مقرر ملائمت و تعلق حال احسن احوال اوضاع افراد و طرز آفرین
فرقی پیدا کرد پس مندرج شده اند ما بابت و تعلق از فضل فضل علی و فضل عزیزی چون انتم مدبر
روشن گشت ما است که لطیف اینها را اولیا ناز حبیب حقیقت نبوت و ولایت است و در باب
اشرف انما حقیقتی باصل خود است بلکه باعتبار مطلق است که اثر پذیر از انما هم و حقیقت بشود و اما
کیه لا یتبرست در اینجا باعتبار اشرف اوضاع و اگر ماحوال ادا آن را بگوید و همین است بر فضل
و آن مطلق جمهوره فردی آدم است و آن آثار تهذیب نفوس است معلوم از خرد و الا نشان بود
انتم را ایشان در ادب و سوغ علوم ایشان با مقدار نیز است سان قدم و ضرب نشیمن بر ایشان نشاند
جایزه بود و در اصطلاح حقیقت به طلقه ایشان از استیفاء خود ایشان را آشنایان در وجود و در
و نیز به و عرویه الزام ایشان بر انداختن و آنچه بان ماند در اینجا هیچ شبه نیست که انما
از اولی است که ولایت را بر نبوت فضل نهاده اند اما حال اعتبار این مطلق نموده اند و حقیقت کار
را نشاندند و بر همین است قیاس باید که تفضیل نشین بر حضرت رضی در عنوان الله علیه
که باعتبار این شرح و اقامت حقوق خلافت و کثرت فروع اسلام و هیچ کس نمی آید و طاعت
شرعی و اطاعتی تا زنده نباشد ایشان در محالقات مترای و اما آن یک یک در اینجا یک
کرده است ملاحظه قوت قوت یا شدت شجاعت و مانند آن بمنزله سخن پیر نبوده است
و اسلام - مکتوب شهم نیز کجا محمد امین در سر قدیم بودن قرآن مجید و نزول آن
بر ساطت ملائکه و بیان حقیقت قرآن و استقامت حضرت ایشان از ان حقیقت نبیر و ساطت
برادر محمد امین اگر رسیده شما بشود سوال کرده که سر قدیم بودن قرآن چیست و فواید
و حی که کجاست حقیقت قرآن پیوسته دارد - بهمانند که چون در اول پیش از انان عالم
در سطح حقیقت متعین شد که از انکالات تجلی اعظم بود و قیام شد مانند قیام ضرر و کجاست

حاجت و تکیه
عصر عزیزی
در

ن
تعلیم
حقیقت
علی

این جوان استیاس الرسل و علومه تا بکفر انهم قتل کذب و این قرأت قرآن که تخفیف کند
 این بود که نشر منید مجتوب و در گمان افتاد جان انیا و در اتفاق منکری اشتیاق
 جواب الحمد لله صحابه و آیتیه - حق اذا استیاس الرسل و علومه انهم قتل کذب و مختلف اند حضرت
 حالت رسی الله لکمه عنما کذب و قشید بد ذل بخواند کذب و تخفیف بخواند و تخفیف مفسر معنی
 و انکاشت زیرا که در صورت تشدید معنی آنست تا وقتیکه ناسید شد و پنیامبران و گمان کردند
 پنیامبران که در روع نسبت کرده شد ایشان را یعنی جسمه که ایمان آورده بودند و خطره از خدا و پنیامبران
 گذشت و نسبت و روع به نسبت انیا خطور ایشان شد و اگر کذب و تخفیف خوانده شود معنی حیثان یا
 که گمان کردند پنیامبران که در روع گفته شد با ایشان یعنی ناسید و معنی و در روع و ایشان این
 گمان مخالف محمت انبیاست احدی الحارثه عن عروه عن عائشه قالت له دهو یسا انما عن
 قول الله عز و سل حق اذا استیاس الرسل قالی قلت کذب و انما کذب و عائشه کذب و انما
 قلت فقد استیقوا ان قومهم کذب و هم فیما هو بالطن قالت آهل لعمری لعل استیقوا
 بذلك فقلت لهما طموا انهم قد کذبوا قالت معاذ الله لو کذب الرسل لکن لکن ذلک بهر بها
 قلت فیما بال هد و الهامیت قالت هو استیاس الرسل الذین آمنوا و بهم و صد فو هو و طال
 علیه السلام و استأخر عنهم النصیحتی اذا استیاس الرسل من کذبهم من قومهم و قلت
 الرسل ان استأخر عنهم فقد کذبوا هو و هو و هو نصر الله عدد ذلک و عبد الله بن عباس کذبوا
 تخفیف میخواند و میگفت خا احوال کذب و دیگر میفرماید و در ذلک احوال یقول الرسول و الذین
 استأخر عنهم النصیحتی نصر الله و حاکم و دیگر میفرماید اوله و من قال یله و لکن لیطعن علی و استخفرت
 صل الله علیه و سلم فرمود عن حق و انک من ابراهیم و خطبه گفت ما فنی خطبه کبر شک
 و انما انما حاکم و استیاس الرسل انما بحسب حیثت بشریت مضطرب است و منظر است

در حقیقت می بایست اضطراب نیک گفته که در حق و این شایسته سائر مشاهیر است قرآن است
 مثل بیدار مبرور که گاهی آمده است فی الکشف عن ابن عباس و طوا حین صغیر
 و حکموا الله و قد اخلعوا ما و عدل الله من البشر و قال کذا البشر و اقلوا قوله و زلزلی حتی
 یهتد الرسول و الدین المستولعه من نصر الله فان هم هذا من اس عاصی الا و انظر فی
 الایال و بعض فی القلب من شبه الوسوسة و حذیث البصر علی ما علیه البصر و لا اله الا الله
 الذی هو روح احد الجاهلین علی الاخر و بعد من یکدر رجل من المسلمین فما بال رسول الله
 الذین هم و اعرف الناس بره و دانه متعالی و التخلد فی البعاد و من کل قیوم نور
 قرأت این عباس اعتبار یکند و ترجیه منیرا یند که احوال دنیا مختلف است در بعضی اوقات رنغ
 حجاب میشد و احوال بنده را تو العین می بیند و در بعضی اوقات حجاب بشیرت مانع میگردد
 در حالت را و العین فرود می آید و منیق فاطر و اضطراب بشیرت رو میبرد و همین حالت است حجاب
 و البصر حجاب از بین تیره واقع شد مکتوب یا ز و هم در ذکر تیره از مناقب ابو عبد الله
 محمد بن اسماعیل البخاری رحمه الله قال فی رجیته سنة و بیان اشغال کتاب صحیح او بر اجماع است
 اکثر علوم و ینبذ - الحمد لله و الصلوة علی سیدنا محمد و علی آله و سلم ما بعد
 روزی و بعد بخت نوکال ایمان عند العز و الناله رجال او جعل من هؤلاء یعنی از اینان
 و در روایت لئله یوحا ان هو لایه و لا ینک شاکر و یکدیگریم فقیر گفت امام ابو منبه و این حکم
 داخل است که خدا شایالی علم خود را بر دست و کوشش ساخت و جمعی از اهل اسلام را با آن فتنه
 مذهب گردانید و منتهی در عصر متاخر که دولت همین مذهب است و پس در جمیع طبقات و جمیع اقسام
 با دشمنان خشنی اند و فتنه و اکثر مفسدان و اکثر عوام خشنی عالم را بر عبادت بخدی تیره و امل است
 که خدا شایا جلالت را بر دست خود میگردانند و انسان اندیش آفرینت صلوات الله علیه و سلم و سلطان

مرد مرده باشد با صد صحیح منقول باقی ماند شخصی از اهل عصر که با اهل حدیث لغاری شد مانند حال اکثر
عصر ما با هم اندک طریقی اصحاب این سخن را خیر را پسندید و گفت بخاری حفظ حدیث داشت
و علم دوی رحمه الله فرمود و حفظ حدیث و ضعیف بود و در فقه و فهم صحابی از مخالفان آن عزیز
روی باز کشیدیم که فائده نداشت و متوجه بیاد آن خود شدیم که گفتیم که شیخ ابن حجر در تعریف میگردد
محمد بن اسماعیل بن سعد الله امامه الدینانی فقه الحدیث و این سخن نزد یک کس که متبع
فن حدیث کرده باشد بدیهی قابل تشکیک نیست بی انان چیزی از تحقیقات علی بن ابی طالب
سخاری بزرگوار است و حامل دای آن غیر بخاری که دیگر نبویان که رسم دوران باب خدا است
هر چه خواست بر آن جاری ساخت و حاج محمد امین گفت و آنچه که در حدیث نبویست امامان
ما گنجایش حفظ آن نداشتند و مگر آنکه حاصل آن با اختصار و ایجاز قلم مضبوط گردد و موافق استند عام
انسان و دانش از ادان باب قلم مضبوط کرده شد و الله الموفق والعین باید دانست که علم حدیث
آه صد سال از هجرت مدون نشد از سینه بسینه منتقل نشد بعد از صد سال مدون شدن گرفت
و صد سال دیگر پایه پایه استحکم شد و تصانیف مرتب میشدند - سخاری بعد از صد سال حامل
لوازم حدیث شد و مرجع عالم درین فن گشت پس اول چیزی که پیش از همه بخاری آنرا سرانجام داد و اخیر
در اعطای اقسام حدیث از غیر آن بعد از آن حدیثین بر تکرار آمد و در الفضل مقدم تفصیل این کلام
آنکه بعد از دین احادیث چون اصحاب نظر کردند دیدند که بعضی احادیث **مستفیض** اند که
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم کس از اصحاب آنرا روایت کند و از هر صحابی بطریق غیر
برآمده است و در زمره شریک شده و این مرتبه اعلی مرتبه ششم است مطلقا بعد از آن حدیث مشهور
که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم یک صحابی یا دو صحابی روایت کرده باز ازین عزیز و طبقه کبار
تا بعد ازین! بخانه همین یا کبارتی تا همین طرق مسنده پیدایش مانند حدیث انا الانمال بالنسب

که دوست میجو از آن خبر حضرت عمر رضی الله عنه را می نیست و غیر علم از حضرت عمر روایت نکردند
 و غیر عمر بن ابی اسلم را علم روایت نکردند و غیر عمر بن ابی اسلم را علم روایت نکردند و غیر عمر بن ابی اسلم را علم روایت نکردند
 بن سید از طبقه سناریا بگویند از وی جوابات لایق و لا تخصی مساویت کردند و بعد از آن حدیثی
 که در برج شهرت از طبقه اعلی است از زمان تندین نرسیده و آن هر چند قسم باشد زیرا که یا اینست
 که طرق متعدده دارد تا مخرج خود که محافل یا با نایبی است که اگر ترجیح تا همین باشد یا نه و از آن خبر
 مستند و در هر یک از آن دیگر دانند و در هر یک متماثل بود حدیث حسن است و از این طریق
 ندارد همین یک طریق دارد و پس غریب مطلق است با حسن اگر منسب طرق و همه فواید
 بنیز نکرده و ندانند باشد و روایت از علم از سوادین ابدال و منبذ باشد مخصوص میشود به اسم
 صحیح و از چند سبب ثبات در روایت اول علم بر این سبب منبذ باشد لکن طرف مستند و متماثل
 و در هر یک که شاید دیگر دانند و در مطلق حسن قسیر کرده بشود و نیست و محال است و در اول
 کسی است که اسم حسن را مستند ساخت و از این شهد باشد لکن این طریق از وی سبب محبت زید و ابی
 در حسن و اخل است و قلیل ناموس بجای بخواب خردا و از مجموع خبر مخصوص گردد و این منبر همان
 مستقیم و این منبر و در بعضی صحیح منقول و در بن خصلت اول کسی که در هر یک از آن خبر است
 و اگر بخوابی از این خبر از مستقیم و غیر مستقیم و غیر مستقیم و در هر یک از آن خبر است
 درست بود زیرا که همان در بن نقد است و پس تفسیر و سایر فنون و در بن موقوف علیها است
 و اما کیفیت که این خصلت منور است و محال دیگر مدبران باید دانست که بخوابی بعد از این
 ظاهر شد و قبل از وی علم از فنون چند از علوم و چند لغات ساخت بود و امام مالک بن خیابان
 نوری در نقد تصنیف کرده و در و آیین حقیق و تفسیر و آله و علیده در غریب قرآن و محمد بن اسحق
 دوسوی بن عقبه و سیر و عبد العبدین مالک در زهد و معانی و کاسی و در بیان اخلاق و تفسیر انبیا

و یحیی بن عیین و غیر او در معرفت احوال صحابه و تابعین و جمعی دیگر رسائل داشته اند و در وادی
 ادب و طب و هنر و اصول حدیث و اصول فقه و در هر یک از این علوم و در هر یک از این طبقات
 و در هر یک از این احوال فرموده و خبریات و کلیات را اشتقاق نمود پس قاضی از علوم که با حدیث صحیح که بشرط
 صحیحی است بطریق صراحت یا دلالت یا اقتضا در کتاب خود آورده است مسلمانیان در این باب
 این علوم جمعی قاطعه بوده باشند که در آن تشکیک را داخل نبود و عقل دلالت نمیکند بطریق بدیهه
 اما و تنبیه که خبریات و کلیات علمی را مانند اشتقاق و تمیز آنچه از احادیث صحیح ثابت شده از غیر آن
 سببش فیه و اندیشه چنانکه اگر کسی گوید که فلان قاضی در حدیثی که در قانون مذکور است اشتقاق نموده
 است و آنچه با او صحیح ثابت شده از غیر آن مشتاق نموده است بطریق بدیهه و دانسته شود و لا محاله
 که خبریات و کلیات قانون را منحصر ساخته است و تمیز از آن که حدیثی است در سید و ابواب هر یک
 را مستحیده است و همچنین اگر کسی گوید که فلان قاضی در حدیثی که در قانون مذکور است باطل است
 دانسته شود که عرض و عربیت و طریق انشاء و تشریح و زبده و ادله و سبایل آنها استماع و
 و آنچه بکتاب الله یا حدیث صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده از غیر آن جدا ساخته و کافی
 به آنکه فضیله و فقه و اگر انصاف را کار فرمایم بچگونگی از علل و مقتضی این که در حدیث این فروع
 حکم کرده باشند کلام ایشان مقتصر بر یک فن است یا در فن غالب یا بچگونگی از مقتضی این که یا بچگونگی
 که در استدلال از اشارت حدیث برین علوم بیشتر از مجاری سخن گفته باشند و نیز انصاف را اگر
 کار فرمایم دانسته شود که امهات این علوم را از احادیث صحیح بر آورده و دانسته شوند که در علم
 در شریعت و محکمات سرعت انتقال درین و حفظ طرق حدیث و استحضار آن علوم تا آنکه امام احمد
 با آن بهر خورشید گفته است کلامی که حاصل او آنست که ما را اشتاد سه فن که سیر و تفسیر و در حدیث
 ما خیریم زیرا که اکثر آن مرسل و منسب بطریق آید با ندیده کرده است بحدیثی در هر یک از این فروع

فوائد بسیار در موقوف حمایتی تا بحین و آنها را در ترجمه باب مستتر گرداید و در طریق استحضار اینها
در مسائل متعلقه بدان تعلیم کرده است و طرق استدلال با اشارت نفوس خود و اختراع نموده است
آری در استدلال بجای چند فرع است که محققین فقه را از قبول نمیکند مانند استدلال که
از رد محتمل است و اگر مستند لاس شیعیه بعنوان مذهب و یکس نیست نکاد مگر که محل اعتراض
و بعضی مواضع شده باشد و نیز در عقد تراجم سه ترتیب را تقریر او در بیان آوراید و سببش آنست که بترتیب
از مرتبه ترویج چندین مذهب شده بود اول علمای مذهب طریقه طالب علی میباشد تراجم ترتیب سه
شیعه صاه را از بنات که در سال درویش بودند در دستام با این تکلفها چه کار -

مکتوب و وانه هم در بیان دلیل واضح برای مقرر تاجیه احمد بنده و اسلام علی افضل
انبیایه اجداد و قدی عزیزی فائز شده ذکر کرد که سهدی و حق سلام یافت و در بیان تعلیم شریع
اسلام لغت او در باب شخصی استیفاء با او بر خود گفت اسلام طرق متعدد و در و صاه و بین علیها
طریقه شیعیه امیه است که ملائشان اتباع ابراهیم است و اهل البیت ادری بسیار
از منبرها تراستغیبا از صاحب گواه نمیدانند بیاتاسن شریع اسلام بر طریقه امیه ترا تعلیم نمادند و از آن
دین مزین فاضل ملاقات کرد و آن مکتوبه تقریر نمود این عزیز گفت اما سید بزرگین فرق اسلام است
منبر این گواه ترا گواه نمیدانند صاحب امام ابوحنیفه ترا تعلیم کنیم آن بعد از اسلام در اشکال
و زمانه و نه است که کدام را اعتبار کند تا چندین مرتبه متنازع بود هر یکو سبب خود میکنند آخر این
عزیز فاضل گفت در حدیث مروی در بلاد فیکه اوف نامی منجی شونده تقریر می بینیش ایشان
لیکن پس کدام یک را ترجیح میدهند و کدام یک را از آنها عقیده خود و در میان ایشان یافت و
در سابق سببش بود او اعظم را می شوی این حدیث را آن شخص نامشکال برآمد و سنی را یکروز گفت
ایستاد این حکایت خراب جمعی را مسأله ای بخاطر رسید که در هر جمعی که این فاضل بران اعتماد نمود

امر و خطای بلکه شر و مست اعتماد را قابل نیست زیرا که رطبا در ایران اگر این تاریخ واقع می‌شد
 انوار ماس و اسباب لامیه و ترجیح میدادند و بسیار مانتا شده که عمر ماس دعوت بود و انرا
 نمیدانستند و در احسان آنها آنکه... و همچنین سکه کلام در میان ماسب حقه میا بینها که الان
 بعد از ان بخاطر ایشان رسید لطف الهی شخصی آنست که درین سکه حجی قاطعه بوده باشد و در ان
 حجت شکوک و شبهات را کنایش بود بر که آرا و بایست سمعت امر مسایست و اگر ان سکه
 از ان بار داشت تا لک شده باشد بعد ثبوت حجت بود چو که من و بنایند و ان در میان حجت
 قاطعه بخاطر ایشان قلعی پیا شد و فقیر منی حقه طلب کشف آن بود و گفتیم درین سکه در سائر
 مسائل که مورد علی بنزع باشد لطف الهی مقتضی آن شده است که در علوم حاصله بخود منی
 و در حجت قاطعه منسوب فرموده هر چند در بعض افراد تحقق و ترتیب آن علوم مخوفه مسیر نمی آید
 در بعض افراد و هوائ نفوس یا الفت بر سوم منی اتباع حجت قاطعه میگردد و هر چه تسلیم آن
 حاصل باشد پس بعد تصدیق جازم حقیقت شریعت خواهد گردون نهادن احکام ازین و جنگ
 زدن بفرمان رحمت مهادة علیه و علی آرد و صاحب فضل الصلوات ادا چیز که عقل انرا
 بر خودش واجب میگردد انداخته است که نتیج اخبار آنحضرت صلوات الله علیه و سلم در بیان احکام
 الهی باید کرد و پیری آن اخذ بدل و باین باید نمود زیرا که کلام واحد شخصی است که تصدیق کرده است
 بکلیه الله تعالی و عباد و ابا احکام و قصاص از عهده تکلیف بستم ساخته چنانکه ذکر کردیم
 و چیزی که ما را نگه داشت و در ان خبر صادق نشنیده باینیم و در خارج بچشم خود ندیده باینیم طریق علم ان
 بر غیر از این است ثبات نمیند و در ان پیر خود لازم میگردد و اندک اخبار اهل علم از این خود قسم
 باینه نقلی از صاحب طاعت و آن چند قسم می باشد متواتر و مستفیض و مشهور و خبر صحیح
 در این ترتیب و در سبب عقل سر مسکن اخذ نقلی را در این اقسام دوم نقل یافته و ان نیز

چند قسم باشد. اتفاق صحیح فرق آن ملت بر چیزی که این مین صاحب ملت است و از این است
 و اتفاق اکثری بر چیزی که مخالف و آن مسکوت است و نادیده ملک و غیر مستبر باشد. و مستبر و مل و غیر مستبر
 که قاضی باشد و چندین شریعت و موصوف بر حق و اجتناب از پیروی جاعله از مفسرین ملک
 که آثار کثرت در حق و قهر و تدوین شریعت و تجربه در آن از ایشان دیده اند و مفسرین آن ایشان
 مستوفی نیستند پس قائل اینست اول آن حضرت است از آنکه در مل و عقد تائیدی داشته باشد و دیگر
 خبری که اختلاف فرق مل و در آن واقع شده در قول یا سرفل و هر کس که ای خود را در آن قرار دهد
 پس آنچه از ملت مستوفی است و مستوفی را بقدر و اتفاق صحیح ملت با اکثر ایشان با او
 اعطای اجابت از صاحب ملت و حجت خداوندی با نام مثل آن قاضی است برین قاضی تحریک
 باید کرد که قرائن و اصول و عادات و عقاید و غیر آن غلطی است و حجت بمثل آن ظاهر
 در آن بعد از اجابت از صاحب ملت از موجب آن عنوان گذشته و ثانیاً عقل و مشاعر
 که اختلاف فرق اسلامی با یکدیگر مانند اختلاف فرق سائر مل با یکدیگر در قسم است که اختلاف
 فرق قاضی با جمیع حاکمات با یکدیگر در استنباط شریعت با قطعیت و تدوین شریعت با بعضی
 و عقل هر کسی دیگر و هر چه در علم است و دیگری شناسد این حکم و علامت و انشراح نمیکند
 از آن حقیقت ثابت و غیر ثابت تفصیلش آنکه چنانچه این ادب العزم را خداست که نرساده است
 الا با آنکه امر خود را باین نشانهای که در ایشان سجده در مقابل امر الهی تفسیر کرده اند و البته
 حقیقت شریعت که در اندک طریق خیرت و شاعت در بطریق اتفاق و کتمان و سامان حقیقت
 آن مساوی ادراک کرده اند اگر احوال یکدیگر در دنیا پیران متعبد میشوند و این از این عطا ایشان
 متعبد و ساقط و احتمال آن که شایع بسیار چیزها متعلق باشد شروع بجهت برسانند و استقامت
 یا راستی و لیکن سامان عطا ادراک کنند و نشان عطا ایشان اطلاع نیافت با یافت

لیکن بکوت کرد و نظر کردن در منصب رسالت و تقدیر حضرت حق اظهار این خود را بربان ایشان
 مصطفیٰ مکی و حبیب الانبیاء الاوم آمده که طبقه اول از طبقه ملت که صحابه و تابعین اند پیشوا خود را بپایست
 و باید دانست قدریکه تبلیغ آن مطلوب بود ایشان اورد که کرده اند و غلط در حقیقت آن راه نیافت
 اوله از طبقه اولی جانات پیدا شده که محبت ایشان اخذ لغوص شایع است از هر طریق مستحکم
 که باشد و از غلامانی سرع از هر صوابی و تابعی که بستم خط و دین و دین متهم شده و طبقه
 اولی را پیشوا می خود صاحب و ایشان افضل نهاده و در معرفت شریع ایشان حاکم علم اند و ثابت
 و اگر حاصل کلام ایشان آن باشد که شایع بسیار و از شریع مطلوبه را با ایشان تبلیغ نکرد و تبلیغ کرد
 لیکن ایشان فهمیدند یا فهمیدند و گمان آن کردند با گردید که اکثر ایشان جمع شدند به خطایا و بپایست
 قبول کنند الا از یک طریق فقط یا قوی احداث کنند که طبقه اولی از ایشان غافل بودند با گردید که ایشان
 حقیقت لغوص شایع را فهمیدند و از ازمای فهم ایشان نوابت اند پس نوابت در آنچه خطای
 کردند با طبقه اولی و طبقه اولی را متهم ساختند که بکذب یا جهل یا غلبه بر روشنی اند و اختلاف ایشان
 قابل بر انداختن است و اختلاف حاکم که در تطبیق بعضی لغوص یا بعضی آن یا سبب تشعب است یا سبب
 از نفس مختلف شده بشرطیکه این اختلاف تا وایل بعید نباشد و طبع سلیم از عقل آن را بخشد و غفلت
 مقبول است در اجماع عقل نهایی میکنند که متبدا از نوابت اند و اهل سنت از حله دین و حکم
 عقل سلیم در اختلاف مشیبه یا اهل سنت آنست که ترک اقرارال تنبیذ کرده شود و اختلافی که در اهل
 اهل سنت حادث شده است حکم در آن صدور داشت هر گاه است و اختیار تشعب با اصول و اقرب
 منصوص صاحب شریعت و اگر از طبقه اولی دانیکه لغو که متبدا از نوابت اند بحیثیت آنست که در آن
 ایشان نبی است بر آنکه بعد از آنحضرت صلوات الله علیه و سلم در وقت امامی پیدا میشود که مقروض
 و معصوم و موحی یا نبی باشد روی ایمان فرض است و در زمان آنحضرت صلوات الله علیه و سلم

نسخه از خطایا

نسخه از خطایا

[illegible]

مکتوب چه سوار و چه پیاده عرض داشت شاه ابو سعید - سیادت مآب
 معائن و مسامحه آگاه سلطنت عالی - در غرض بود که اولاً بشود و بشود که ذات سیادت مآب
 و له و ماسد آتش که از آن در دست خرق یافتند که ذات سیادت مآب صفات کماله غیر متناهی دارد
 لهذا سبب ظهور و مراتب غیر متناهی می تواند بود و آتش همه یک اثر دارد که نورست سیادت مآب حاصل
 این شهرت ظهور استعدادات و جمیع است در مظاهر الحکامیه و اطلال بر عدم تنهایی آن استعدادات
 جمیع صوفیه چه قایل لوحه درج و چه قایل لوحه شهود و هر یک آن متفوق اند باز نوشته که منتهی شود
 که درج و واحد است و قایل مختلف السبب اختلاف قوالب اعتبار کمالات پیدایش منور مصلح و قایل
 یک طریقت چون آنجا قوالب مختلف است اگر آئینه با صرخ و سحر و زوایا رنگهای مختلف پیدا
 سیادت مآب این معرفت بوده و چه می کشد باز نوشته و چه منتهی میشود و ذات که در دین است
 در صفات در زبده فرس و حجره قریه شود و همان بیان بطریق ذات هم میشود و دیگر در سیادت
 مآب آن نیز از شهرت مودعه دوست که حقیقت درج در رنگهای مختلف که ظل تا بلایات ذات است
 در همه مشهور و ظاهر است سیادت مآب آنچه به این صفت ایشان شهود شده همه موافق مسکنتات مشق
 محتسب است غلط فاتح نشده و این همه سیر لطیفه خیمه است در غفلت گفته شده بود که در سیر
 لطیفه خیمه اینچنین مکاشفات پیش خواهد آمد و یادداشت شده است که حضرت واجب الوجود و باید کرد
 و امید یزد باید و آسیر این طالع است حقیقت این نیست که یاران گمان میکنند که مجرب است سلطان
 تمام شود طول و عرضی دارد و باطله بطله جمع درین سیر و سلوک می نمایند هم موافق سیر صوفیه است
 هم مطابق مشرب است این سخن آخر طریقت عرضی دارد که بالفضل در فوشتن می آید بنا بر غریب و بر ممانه
 ذات انوار است و چه از مراتب و چه به مراتب امکانیه و متناهی که بقره و عرو و دیگر معجزه
 و زبای صفت شده است شریعت مآب است آمد و السلام - مکتوب پانزدهم نیز می آید

مشهور و سیر در جمیع دوزمان آئیده نیست بلکه با فضل است باعتبار ذات خود حکیم میگوید که
 ما همیشه ممکن را باعتبار ذات او اینست که نیست و ما قیاسی و با نیست نیست . ماری میگوید
 که ما همیشه ممکن را باعتبار محقق ۱۲ باب دارد پس از آنکه اوراق مسکوک از مبداء برآمد و در آن
 بهر بار بازگشت با فعلی احوال اعتبار در هر دو حیثیت ثابت است چنانچه در آن یکبار احوال
 اوراق است که اگر یک بار از آنجا برآید و در آنجا نشاند . زیرا که چون در ظاهر شد که گشت از آنجا
 احوال همین قدر باید فهمید ثانی آنجا ۱۳ باب دارد و در آنجا بهر دو لایحه نهادند و مسدود
 مکتوب همیشه و هم نیز بجا آید . در مکتوبات نامه ابو سعید ۱۴ باب الله الرحمن الرحیم
 حقائق و معارف آگاه سلوات و نجابت در دستگاه سلاله اکابر میرید ابو سعید سلیم بن محمد
 از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام حسب التزام مطالعه نماید بر الحمد مشرب احوالین علی عالی و غیرین
 نامه شکرین شامه متضمن بعضی منها همان متعلقه بطبیعه خفیه و اخصی رسید بر زبان شکر الی
 سبحان و در شده این راه که میروند آن صراط مستقیم است که اکابر اهل عرفان رفته اند و هیچ وقت
 خاطر ایشانرا مشوش نداد و در حالت اولی صفات از صفات مبارک لایزال از لوازم ذات او پذیر
 صدور بپشت آفتاب که برنگها و مختلف بر آمده و ثانیاً ذات مبارک را بغیر از صفات او بداند که
 در دنیا هر مختلف ظهور نمود . فقیر این بهر دو حالت را منسوب بطبیقه خفیه میکند اما حالت ثانیه بلندتر
 از حالت اولی بعد از آن دیدند که از میان ایشان نوری نایل میکند بجانب سبزه و آنجا مثل حباب
 در آب متلاشی شده پیش این فقیر این حالت نمایش است از حجبیت با بجله آنچه خدا تعالی
 عطا کرده است نعمت عظیمه بر آن اذعان و ذل شکر کند و مستغرق مزید بایستند و آنچه از نور
 محمد علی صاحب الصلوات و التسلیمات دیده اند نمایش است از غیب اولی سیه سابق آن نوری این
 سبب داشتند آنقدرند که حاصل شد بوی خفان خوانند یا حمید مغیره خواهر و برادرها متفرق

در اوقات صلوات و دعا یک جا بنظر دارد و باب وجه ساحت و اسرار و گویانان منکر باشند
هر چه بگوید و هر حرکتی است و داشت نسبت تا بنخیزد با فضل و جلال است و معلوم باشد که من
روشن خواهد شد و استقامت قیام را و ناله دستان سلام میرساند و متوقف دعا و خبر بسته که دعا
مردن مای را در قفسه نجابت مکتوب نوزدهم نیز بجا بیاورد عبادت سیادت
و نسبت بنواحقان و معلوم آنگاه سلاله الا که بر میرسد با سیکه سلاله است که از مقبول الله
محمّد بن عبد السلام است التیام طالع نماید احمد قد علی العاقبة و المستول من فضل ان بدیم العاقبة
اما که کم نبودند اسیر بر تیره کریمه سخن بعضی عبادت و بعضی اسرار میرسد چون بشر است
و سلامت ایشان بود و اولاد و اطفال و موجب کمال سرور و باعث حمد الهی باشد و شسته بودند
که ذات مقدس خالق از جمیع فیوض و مشهود و مشهود که کذا آخفیا اشاده با دست عبدانان
نور صفات که بعد از افعال است بنظر آید و فاحش است ان لعل و مری است بان بعد از ان
تا غیر از صفات و معانی بحسبیت آن صفات مری بگوید و مختلفه الخلق تلخیص است بان این
صداقت حدیث مشکو و بنا که تعالی بر آن با سیکه و فایده طلب جواب آن نزد آنست که
بمقتضا اسرار غلبه قدرت و الوهیت آنست که مثل احوال در باب اقسام و ایجاد همیشه باشد و تعلیل
صفات بر وجود نماید و درین صورت مخلوق حقیقت و در عارضه میکنند و تعلیق آن مبرم یعنی آید که بنا بر
بعد ما حسب این سخن را بنا بر دلیل درست میباید مقتضی اسرار غلبه قدرت فقط این نیست و کجا
و اعدام در هر قسمی واقع شود قدرت الهیه این است عالمی را بر درون از جهات و معدوم میباید یک
و اعدام میباید که همیشه در دروغ معدوم شود و باک باز نماند و در حدیث صحیح معلوم می شود آنست
که در هر جهت و در دروغ ایجاد و اعدام است یعنی یک میباید بخور و میباید و دیگر میباید که پیدا می شود و در دروغ
است و در جهت و در دروغ میباید و دیگر باز نماند میباید کلاما صحت حلود و در حدیث صحیح معلوم می شود

على ما قاله تفسر عليه السلام ليجري لا سبده ولا نهى له وان المسلمين بها كماله في التفسير فليس
 لم ينفى من البحر شيئا او كان نصا في تشديد من حاجتها ثم تعدد ذلك لانه لا يخبر الا عن كمال
 دون كمال ولا يصح الا اجمال دون جباله وعلى نفس واحدة لم يصف به فيقول ان
 وفيه ما لم يصف به وفي مثل هذه الموضع يفرق المسموعون فترقان عن وصف مسقط اشارت
 كل واحد في موضع الذي اخبر عنه جمل كل قول قيل في محله وحدق الجميع ومن بال اختلاف الباء
 ووزع الاشارات ولم يقدّر على التخلص منها لاختلاف هناك لقي في حيرة فابرة
 مثل ذلك مثل اناس عيان الكثرة الشجرة يلتصقونها ويذوقونها في موضع بعضهم اذ اتوا
 وبعضهم اعضانها وبعضهم اذ اربابا وبعضهم غار باثم فقد واجه ثوبون فقال بعضهم ان الشجرة اجماع
 ليس فقال الاخر اجماع اعماد وقال بعضهم انها في غاية اللين والنعومة وقال الاخر في غاية
 النعومة والصلابة وقال الاخر في غاية الحلاوة وقال الاخر في غاية المرارة والنقص
 وقال الاخر انها الاطعم بها اصلا وقال بعضهم لها راحة طيبة وقال الاخر لا راحة لها انما خلقنا
 اقامهم جعل بعضهم كذب بعضنا وجعل بعضهم سبب بعضنا فجار رجل آخر ستمية منهم بالانساب
 وان كان ذلك منهم في كثير من الاماكن التي يجمع الناس بها بعضهم بها حسن السمعة
 ورفعة العيش وكما السمع والذوق وليس فقال كلامكم جميعكم صحيح في الاصل خطأ ما يتبادر
 انفسكم انما راجع كل قول الى مرجبه ومن كل اشارة مسقطا ليقط عليه ثم ان الدارين الجاهل
 بين العلم الظاهر والباطن قد يكون كسبهم جميعا وليقتضيه بعض الحشاش في تربية كلام القديس وتعيين
 مرادهم في هذا الخطاب لا يثبت في معرفتهم بالله ولا يعرفوا لهم فان تربية الكلام وتعيين محله
 خارج عن الكشف شعبة من الاجتهاد والخرى الذين يتاركون فيها علماء الانظار على الدوام
 ايضا واعلموا ان رعدة الوجه ووحدة الشهوة لفظان مطلقان في موضعين فمادة المستعمل

في مباحث ميسرة الى الله عز وجل فيقال بهذا السالك مقامه وحدة الوجود وذلك مقام
 وحدة الشهود بمعنى وحدة الوجود ههنا الاستغراق في معرفته الحقيقية الجامعة التي يغنيها العالم
 فيها بحيث ينفذ عنها احكام التفرقة والتمايز التي معرفة النجوم والشمسية عليها واشهر
 والعقل مخبر ان عنها مميزات لها اتم بيان وادنى اخبار وهذا مقام كل فيه بعض ما لكن
 حتى يتخلص الله نفسه منه ومعنى وحدة الشهود الجمع بين احكام الجمع والتفرقة فيعلم ان الاشياء
 واحدة لوجوه الوجود كثيرة. بآية لوجه آخر وهذا المقام اتم وادق من الاول وهذا الله للدار
 ان به عن بعض اتباع الشيخ اوم البوري قدس سره وتارة تستعملان في معرفة حقائق الاشياء
 على ما هي عليه فتنظر في وجهها وما هي بالحق بالقديم فترى عند قدم ان العالم اعراض مجتمعة في
 حقيقة واحدة كما ان صورة الانسان وصورة الفرس وصورة النمل متواردة على الشئ والطبيعة
 الشمسية باقية في جميع الحالات لكن الشئ لا يسمى باسم النمل الا تلك الصور المتوحد عليها تلك
 الصور في الحقيقة هي التمايز لكن لاهجولها الاضغيم ضمنية في الشئ ووقع عند آخرين ان العالم
 عكوس الاسماء والصفات الطبيعية في مرآة الاعداد المتعاقبة تلك الاسماء والصفات كما ان
 القدرة تباينها عدم وبالنظر فلما انكس صورة القدرة في مرآة النجوم صارت قدرة ممكنة على التباين
 سائر الصفات والوجودات على هذا الاسلوب فالله جل الاول يسمى بوحدة الوجود واذ انى بوحدة
 الشهود وقد رتب عندنا ان المكشوفين صحيحا لغيره القول بان وحدة الشهود على هذا المعنى لم يطلع
 الشيخ العربي سهيل الشيخ واتباعه بل الحكماء ايضا يقولون بها وذلك لان محصل هذا القول بغير
 التهذيب والتخلص من المجازات والاسعادات التي اوجبت صعوبة الفهم هو ان المحقق لا يكتفي
 اصفى وتفحص حقيقة الوجودية اتم واثوى بحيث يمكن ان يقال للمحقق انما يتبينها باعداد
 لهم فيها صور الموجودات والاختلافات بل القول متفق عليه وهذا الذي سألتموني عنه يحتاج

ظهر في نظري من مظهر واجب لا يشترط القهر والعقل والنسبة ومنه يمكن ان لا يشترط الافتقار و
 الانفصال والنفوذ وقال الشيخ محي الدين ابن علي العربي ذوق الانبياء والاولاد يدرى على
 ان هناك الازدواج متباعدة انتهى فمن اثبت هذا التعليل كما هو صاحب الغفوة التي فطر الله لها
 الناس عليها ووافق الانبياء والاولاد في معرفتهم بهم ومن لم يثبتها اختار الغفوة
 وبما بين الانبياء والاولاد في معرفتهم بهم وصادفها دهرها وكذا لكل من انكر علما او
 احسن في هذه نظرة الانسان وادار عليه التكليف فهو الزنديق وكذا لكل من العلوم الغفوية التي
 سكره زنديقا ان حقائق الانبياء ثابتة وان الاشياء لا تستحياء وحوادثها تدور عليها اخرها
 كما ان حقائق الماء الطين والاذنجيل حاد وانها فور بار واصلوه حيدوا الزنا فخر من لم يتقبل بذلك
 فاست عليها بحج من نفسه على نفسه وكذا بته الدلائل من نفسه على نفسه ووقع في هزات من
 الاقوال والاداء وقد عرفنا من سنة الشارع عليها الصلوة والسلام ان يمشي القدي من طور
 وجهي من الخوض فيما سوى ذلك الا ان الصوفية عرفوا ان الهى انما جرى على العقل على الصورة
 الانبثاق فلان انسانا مستقل في ذلك عقله فاض في ذلك بها هو انسان كان منها باعته
 لكنهم نحو منون بطور حاد العقل وبما هم من البشر وبما تجمل فقد فاض الناس على احكامهم
 الذي جعلوا عليه في علم آخر وهو ان الاشياء العقول المحسوسة مشتركة في الوجود وهو المعنى
 الذي به تعلق هذه الاشياء بالعدم فانها قد تصور الثلث مثلا ونقل ان ليس بوجود
 وقد تصوروه ونقل ان موجود ولا بد ان المتصور ان في فارق المتصور الاول والذي به تعلق
 هو الوجود وهو الذي يكون سببا لتعلقه بالية والفاعلية في هذه الاشياء ومتنازعة في الماهية
 وبما تفصيص الازدواج على الوجود والاسم التي بها يسمى النفس والانسان والحمد لله
 سببه الاساس الذي بها يقع انفسها اكل منها من الاحكام والاثار ثم خلقوا في حقيقة لا الوجود

من حيث هو
 بالفضل والقدرة
 من حيث هو
 من حيث هو

توضیح الوجود

بکلیتیه انضمامها نقیض الوجود و امر استراعی حیثیت بر المایات و المایات بر المایات
 ولا الوجود و هو الکن جعل المایه موجوده اقول هذا القول صادق في نفسه بخلاف ما يعتد به
 معرفه الوجود و به اعتبار ذکره في بحث الوجود و تحقیق قائما عندک لا محاله و الامر استراعی التسمیه بالوجود
 و نصف المایات و الانضمام بانترن آنکه جعل المایات و سبب کذا و قيل المایات جعل
 و صدق ان نفسه و بعدا صدق انظر ان اطرون الى بعض احوالها من ظهورها علیها و انما علیها
 و نحو: یک فارسم فی صدقهم عن ذلک خصوصه تسمی بالوجود اقول و هذا العینا قول صادق في
 خطا به اعتبار معرفه الوجود و فیه قائما که قطعا و متمایزه فی الخارج لتسمیها بالاسماء
 و لکن لا جرم انها اثر المایات علیها و انما الیک وجودات خاصه لتسمیها بالمایات مخلوقه
 بین و دوس آخرین اصعب الوجود و اما ان المبیط علیها کل الموجودات و هر مقدم علی الوجود
 و خاصه الوجودات انما متشکلات و تعینات بسبق امور حاصله من قبلها معلوم بانیه مجهول ککلیتیه
 بنیه و من المایات انی بنیون هذا الوجود المبیط و صوبه علیها و انما الوجود استراعی و هو انما الوجود
 فکل واحد من غیر المایات و اما انی در خطا علیها کما انما بهما اشتی علیها و لا فی غیرها و اما انما الوجود
 انما که لوحه الوجود و لشیء انی یکون فی الخارج و یترتب علیه الایات و انما الوجود ان یکون فی نفسه
 فی الخارج و یترتب الایات و انما الوجود علیه و اما انی بنیون هذا الوجود المبیط و صوبه علیها و انما الوجود
 بهما و هذا کما به و انما ان بنیون هذا الوجود المبیط و صوبه علیها و انما الوجود استراعی و هو انما الوجود
 متعینا فی نفسه و خارج من الایات و اما انی بنیون هذا الوجود المبیط و صوبه علیها و انما الوجود
 متعینا بانما صاعده و اما انی بنیون هذا الوجود المبیط و صوبه علیها و انما الوجود استراعی و هو انما الوجود
 الکل فی العلم و ان العین بنیون هذا الوجود المبیط و صوبه علیها و انما الوجود استراعی و هو انما الوجود
 الکل فی العلم و ان العین بنیون هذا الوجود المبیط و صوبه علیها و انما الوجود استراعی و هو انما الوجود

واذا علمت غيبه متلبا بذلك الشاى كان حقيقة كماله آخر وجودات الكلمات هي ظهور الوجود
 في تلك الحقائق فاذا اجتمعت شروط وجود ممكن وارتفعت موانع وجوده حانت له نسبة
 حادثة بهو الكيفية المطلقة لا يتصور له وجودا متخفضا بتلك الحقيقة وقصوى الوجود بالبراطنة
 تلك النسبة الخاصة فيقال عند ذلك تنزل الوجود وتبين وتظهر في منظر خاص بمعنى الظهور
 يتميزه وتبينه واقفنا لنوع من الآثار دون غيرها ومنظره شئ وصورة احتملة التي تعين بها
 وليس باحتمالها واثارها اقول هو القول صحيح عقلا وكفا فاكاد قالت ان المتحقق في
 سكر الفاعل ليس الا الجسم فهو الفاعل المقول وموازاة العقل وهو الركاب وهو المركوب
 وهو السرج وهو السيف وهو الملح وهو القوس وهو السهم وهو الرمي وهو الهانم وهو الهانم
 وهو الصايل وهو المصول عليه غير ان الجسم لم يستحق اسما من هذه الالفاظ الكيفية حادثة
 ومعنى خاص فانه انظر الى تلك الكيفيات قطع النظر عن اثارها بالجسم كما كانت معاترة
 ولم يصدر منها آثارا واذا انشأ اليها الجسم صلت بوجوده وبها آثارا وبجسم محل تلك
 الكيفيات والحال لها اسند تلك المعاني في العقل والقد يقبل الوجود ونحوه في اسم نحو
 تلك الاشياء عن الوجود الخارجي وتلك الصور المتكثرة اقسام خمسة الالوهة اليها مع قطع النظر
 عن الجسم لم يكن لها تحقيق بكمات موهومة وان لو حظ ضميمة هي الجسم كانت موجودة فاذا
 صاب الجسم سيفا تارة ورما أخرى فقد انقضى به الاسباب اعني النثار والحداد والخشب والحديد
 والثار والكبر والقعق والقدم والفتار وغيره الى ان حدثت بين المعدوم والموجود م الذي
 هو السيف والمحم وبين الموجود ندى هو الجسم نسبة معلومة الالوهة بهو الكيفية بها القسب
 ذلك المعدوم بالوجود ومعنى وجود السيف والمحم ح لربط المعدوم بالوجود بحيث يلحق له
 اشتقاق الاسم من الوجود وكان الجسم عا محتملا لصور كثيرة فاذا صار سيفا وطمس بالخطام

سيف
 سرج
 ملح
 قوس
 سهم
 رمي
 هانم
 صايل
 مصول
 غير
 اسم
 الالهة
 اليها
 مع
 قطع
 النظر
 عن
 الجسم
 لم
 يكن
 لها
 تحقيق
 بكمات
 موهومة
 وان
 لو
 حظ
 ضميمة
 هي
 الجسم
 كانت
 موجودة
 فاذا
 صاب
 الجسم
 سيفا
 تارة
 ورما
 أخرى
 فقد
 انقضى
 به
 الاسباب
 اعني
 النثار
 والحداد
 والخشب
 والحديد
 والثار
 والكبر
 والقعق
 والقدم
 والفتار
 وغيره
 الى
 ان
 حدثت
 بين
 المعدوم
 والموجود
 م الذي
 هو
 السيف
 والمحم
 وبين
 الموجود
 ندى
 هو
 الجسم
 نسبة
 معلومة
 الالوهة
 بهو
 الكيفية
 بها
 القسب
 ذلك
 المعدوم
 بالوجود
 ومعنى
 وجود
 السيف
 والمحم
 ح لربط
 المعدوم
 بالوجود
 بحيث
 يلحق
 له
 اشتقاق
 الاسم
 من
 الوجود
 وكان
 الجسم
 عا محتملا
 لصور
 كثيرة
 فاذا
 صار
 سيفا
 وطمس
 بالخطام

المستفيد من القس وهو منه قس من شقين خاص وهو في بعض صورته المتحملة ففعال عنه ذلك
 ثم في مظهر خاص بها سيف كان ذلك كله لا محققا لا يمكن من استحالة فاعل للامر للامكان
 الفعلية ترجع الى الوضع والامر لا عبرة به عند تأقنا فهمت هذا القدر في المحسوس فالوجود والى
 بهذا اتم الوجود معنا ما انصف بالوجود والامر ولا شك انه صفة اشتراعية فليست عن هذه
 الصفة الاشتراعية بل لها اشترا في الخارج او هي مشتركة في باب الاغوال لا يشترط
 ان يثبت الصفة بحكم بالاول بل يثبت الاحتمال الثاني فلهذا كان هذا حكم الوجود كان هو حكم الوجود
 الحقيقي الذي يثبت في الاشترا بالاول واعلم ان الثبوت قبل الوجود فكم من صفة من حيث
 شئ من خصوصها بالكمارة فانه لو سب او فصل مراتب الاعداد فانه يثبت في ذلك
 على قانون طبيعة ثابتة في نفسها يعلم ذلك جهته فلهذا ان يحل الزوج فردا فردا في عالم
 لكن ذلك ولولا ان يقدم شيئا من مرتبة او غير مرتبة فيسقط وهذا هو الثبوت الذي في
 انه قبل الوجود وهو غير الوجود والخاص بالامر لا غير الوجود والثنى ان له سببا لمحض الذي يحصل
 او يستعمل فاعل وان لم يرد به غير ذلك فيتمثل ان يكون هو كما ذكرنا في مراتب الاعداد فلهذا
 في الحكم كل فرع وخص فاما ان لم لا محالة ان التخلية ان وجدت فان خواصها الكائنات ان
 كنهها كذا وكذا والسرور ان وجدت فان درتها كذا وكذا فلهذا ان التخلية ان وجدت فثبتنا لكل فرع
 اذ كانا خاصته لازمة وجد في الخارج او لا كما ان اللازم في قولنا لو لم يكن راسد لم يكن في
 صحبة وان لم يتحقق هذه الصورة فلهذا في هذا الاصل وهذه الملاحظة واقع في نفس الامر بل الوجود
 والخاص بكل هو موجود في الخارج فهو ثابت الثبوت للمثبت ليس ثبات ذلك في ثبات
 الا ان ما ينقطع بالقطع الا في الخارج وليس لثباته في نفس الامر في تصور ذلك ليس لثبات
 ثبوتها بالكلية فالوجود والخاص انما يثبت في الامر ان ثبت في محله موجودا لم يثبت عن هذا الثبوت

هذا هو الثبوت الذي في
 ان له سببا لمحض الذي يحصل
 او يستعمل فاعل وان لم يرد به غير ذلك فيتمثل ان يكون هو كما ذكرنا في مراتب الاعداد فلهذا

هذا هو الثبوت الذي في
 ان له سببا لمحض الذي يحصل
 او يستعمل فاعل وان لم يرد به غير ذلك فيتمثل ان يكون هو كما ذكرنا في مراتب الاعداد فلهذا

وعن هذا الوجود اى شئى ينبعها فالذى وقع عندنا ان الوجود متعبد ومصدوره الوجود
المتعبد على سبيل الوجودات او النفس الرعائى والنفس الكلية بالاشتراك نقل
عبارتنا شئى وحسك واحد وكل الى ذاك المجال الشيرى وهو صادر من الذات
الالهية وان الشئى متبدا اقتضاه الذات الالهية للعالم فى عالم العقل قبل الوجود الخارجى
وهو الذى تسميه الصوفية بالنشأ العلمى لا يريدون بالعلم اى تمام صور الاشياء لكنهم يريدون
صدور الاشياء مرة واحدة فى المرتبة العقلية تأتية بالواجب لانفسها والعين فى ذلك
بمثال اذا وضعت الحما تم على الشئى انقضى فيها الحروف المكتوبة فى الحما تم فالحروف
الظاهرة فى الشئى انما كانت بعلة فاعلة هو الحما تم وعلة فاعلة هى الشئى وانما وجدت عند
اجتماعها والظهور اى بها على الاخر لكن الحما تم استدام قائم به منذ كان الحما تم اذ لو
انطبق عليه شئى سوا كان شئى او طينا فاقص منه على ذلك الشئى صورة الحروف ككل او بعد
عنه الاظهار كان ثابتا قبل فى نفس الامر قائما بانتم قل ذلك كل ما وجد حينئذ من ان
فانه كان قائما بالذات الالهية من حيث الشئى ومن حيث انه كمال للواجب ومتقضاه
ونها هو الذى تسميه الصوفية بالفيض الالهى والحكماء بالعقل والحق ان العقل مستو
بجميع الوجودات انما صدق ان الحكماء لم يفتنوا الا بعقول الافلاك وليس هناك الارضية
اصول الذات الالهية والعقل الصادر منه النفس الكلية الصادرة منه ايضا شئى العقل
ولو اسقطه واليهولى الصادرة منه شئى العقل الكلية كما قال الحكماء الركن الرابع فى بعض
كلامه ذات مع الصادر الاول علة تامه ان الوجود ليست كدر مرتبة ثانية ظاهر مشهور ومجرب
فانت مع صادر اول وثانى علة تامه امرى ثالث مستنتجى بكل الاشياء بالحق ويدرك
بالعقل فانه حاصل من الكل الحاصل من الوجود والنفس فمن ذلك ما هو قريب من

ان في غير هذه الحكمها ومنه ما لم يحكم به اليك كقولك ليس اليهودي الا الشخص فلما بارقت
 بعد رتبة والاشياء وتمت عليها من الوجود على حسب الاستعدادات والثانية من قبل
 القاطنة بالذات الالهية فغيره من الناس فيهم وان ظهر الوجود وحكمه لها من الوجود وقد تمت
 بين ظهور الوجود والحقية نسبة معلومة الاينية بجهالة الحقيقة وقالوا الاحيان باسمت رتبة الوجود
 ويريدون ان الذي يصير منه الاماكن هو الوجود فقط لكنه ظهر على قائلين باطن الوجود فنهذا
 القائلين بوحدة الوجود ثابت عقلا وكشفه عام في جميع الدلائل عن اهل العقل فمن قال
 بان القدرات متحدة في الازمنة مختلفة في الاوصاف انها اعدادية السنين فمن قال بان اعداد
 متعين في الهيولى الاولى والصور اعدادية بحسب رتبة وجود من هذه القامات ككل البنى وقد
 اختلفت بمقتضى هذه القامات من حيث يرى ولا يرى وقد اشترطنا سابقا الى القول بان
 وجود الشيء عين حقيقة الاعداد من هذه المسئلة وكذلك القول بان الوجود حقيقة اشتراكية
 لا يعمدها وكل قول ممكن ينطبق عليه في سببنا مسئلة متعلقة صعبت على الفريضة القاطنة
 بوجود الوجود في ان هذا الوجود ضمن الذات الواجبة واصارده منها بطريق الابداع والابد
 كقولهم في النزاع لان كلام القوم من الطرفين ليس من التسامح والتمتع فيتمتد القولان
 في قول الاشبهة ان كل انسان بالنسبة الى اعتباراته من الانسان مشبهة ولا يشبه
 الشيء بالاشبه الشيء غير ذلك بالنسبة الى ما زاد واما لا تشك ان احوال الاول فيها
 الوحدة الحقيقية الكثرة الاعتبارية وفي احوال الثانية الكثرة الحقيقية والوحدة الاعتبارية وفي
 الاول لا يخرج عن كونها كليا واهمال الثانية يخرج عن ذلك فاذا استقر انما رتب ظهور
 الشيء في مظهره وتعيينه في بعض محتملة وبعدها ما مل من مرتبتين احدهما الكثرة التي لا يغيرها
 بالعدد والابداع والثانية النسبة التي لا يغيرها بالعين الاعتيادية وبعدها القول

اختلف اقولهم في الوجود المنبسط على سبيل كل الوجودات فقال شيخ صدر الدين القنوي في اول
 كتاب مفتاح الغيب انه صادف من الذات الالهية وقال مولانا عبد الرحمن المجامعي بان الفرق
 بين الذات الالهية والصادر الاول اعتباري هي شرف للذات اعتبارا وسوال وجوب في هذا
 المعنى تحقيق ان كانت كفيض ههنا ذات مفيض مستانها بعبارة شرف عموم وانسباط برضا خلق حكمت
 واين نسبت الامور اعتبارية است ليس ذات ماخوذ باین نسبت الامور اعتبارية باشند وفي نفسها
 الازدواجي انتهى - والحق عندي هو انه لا يذهب الاول كيف وتمايز الوجودات الخاصة في الاحكام
 وثمرتها في نفسها من اعلى المديريات فالنزل الذي يحصل هذه الاشياء من المنزلة الثانية
 الاسماء وان كان اسم النزل والمعين يشترك والاعم يمكن بين الافراد وبين نوعها الا لفرق الاستعداد
 المنقطع باقطلاع الاعتبار كذا لك بين كل خاص وعام ان يلقى الامر الى الذات الالهية
 لا يقال بالصورية بل بمنزلة ان المحتاق الاسكانية اعتبارات واصناف لاحقة بالوجود والامور
 الصورية يعنون بان النار غير الماء وهما غير الهواء وان الانسان غير الفرس والحيوان الوجود
 يشتمل عليها فلا جرم انهم ارادوا بالاعتبارات والاصناف معنى لا يلائم هذا الشعار الذي يحل
 منشأ لاحد تلك الاحكام وهو المعنى هو الذي الكثرة حقيقة والوحدة اعتبارية اذ لا معنى بحقيقة
 الكثرة الا تمايز الاحكام واختلاف الآثار وتمايز الحقائق التي هي الوجودات الخاصة لاحداتها
 في اصل الوجود وعدم رجوعها كلها الى الوجود الواحد المنبسط على سبيل كل الوجودات كقولهم
 هذا اثبات للنزل والظهور لا يات بمنزلة دون منزلة من منزلة النزل والصفة هي قوله
 العالم بين الحق ما اراد. الحق الوجودات الخاصة الى سلك من تنزل الوجود الى مراتب شتى
 بل اراد الافادة معنى النزل والظهور فكما ان المعقول يقول زيد وعمر واحد يعني انهما
 في النوع لا الاستعداد من كل وجه ويقول الانسان والفرس واحد يعني الاشتراك في النوع

ويقول الشيخ ج والاسد واحد من المشابهة في الشجاعة فذلك الصوفية يقولون العالم
 يميزون بعينه في التوجه والسيطرة وقيام الوجود بالحق الاول وحده لا ينفى التمازج بالكلية
 قال قائلهم به هر مرتبه از وجود حكيم و در وجه كذا خط مراتب غني زنديقي به حيث قالوا
 بالتميز اما و ان من يميز الميزتين لا يقال هب لك اثبت الحق الاول والعاد به فلا
 ان الوجود جاتحق يشهدا اذ لا يصح ان يقال ان الوجود لا يكون ولا ذلك ان غير موجودا فلا
 الوجود يشهدا فان كلام جابر في هذا الوجود لا بداهة الاول وانه في الميزتين جميعا لا يقول
 هذا الوجود مفروض قد قدره العقل ولا ثبوت له في نفس الامر ببرهنة انساب الاغوال فان قلت
 عن التفتيش وجدت هذه المسئلة القائمة بان الارتباط بين الحادث والتقدير للميزتين
 المسألة بالتعين الاعتباري هي التي ترد في الفطرة اسيرة التجهل على التصديق بتحقيق تمازجها
 بينها ولا ترد الفطرة مطلقا بالتميز الصادق بالصدور والابداع وجبر ذلك بل يفطر اليه
 غير ان هذه الاصول اعني العقل والنفس والهوى كل واحد منها من الاخرين وجه فاعقل
 غير النفس من وجه كما حدثنا في استقراء نفوس انما تم الفهم بانها تم والنفوس الطبيعية في
 الشبهة القائمة بها وكذلك النفس من الهوى من وجه ونضرب لذلك مثلا البقاء والنفس
 في نفسك كليا الكنتفة الكليات معنى حكم العقل بان مثله لا يوجد الا في فرد واحد ثم وجب ان يخرج
 ذلك الخبر من فارق بين النفس والهوى كالفرد بين الكلي الذي يحكم العقل به مختص في فرد واحد
 وبين الفرد الجزئي وليس للهوى عندنا حقيقة الابرور النفس الكلية في سوت انشخص
 واثنتين فهي مع هذا الابرور بهوى فالعريف اذا اريد بان هذه العينية لا بد ان يستعمل
 بالبرهان الفروق الاعتباري وبالجملة فتلك كلمة حق اريد بها الباطل ثم ان الشيخ المجيد قال
 في كتاباته الصفات الثمانية موجودة في الخارج فلا بد منها مستمرة من اللات الراجحة بالخارج

وكل صفة عدم تقابلها فلا علم عدم تقابلها وهو الجليل واللعنة عدم تقابلها وهو النجس
وتلك العدميات لها تميز في علم الحق فصارت بذلك التميز مزايا الاسماء والصفات ومجايا
النوارها فتحات المحركات هي عكوس الاسماء والصفات المنطوقية في الاعداد المعقولة لها
فلا اعدام تميز الاوادة وتلك الهيئات وعكوس الاسماء والصفات بمنزلة الصورة احوالة
في المادة فتحات المحركات عند الشيخ ابن العربي تلك الاسماء والصفات متميزة في العلم
وعند الشيخ المحمد وانما هي عدميات انكست فيها النوار الاسماء والصفات وتلك العدميات
وذلك العكس اما كانت في العلم ولكن الفاعل المختار بل محبة ذاتا ركن لو جابا
من الماهيات في الخارج بعد استغنائه بالوجود النظمي فبصير موجودة في الخارج بالوجود النظمي
واختلفت اقواله في العالم فقال مرة هو موجود في الخارج وجو داظليا وقال اخرى هو موجود
في الوهم الا ان الله تعالى القصة في تلك المرتبة فصار هو ما متقنا قول العلم ان نفسه
حقائق المحركات تطلق على معان انما بالوجودات الخاصة فلا لسان حقيقة وللغرس
حقيقة للعلم حقيقة وتلك الحقائق امور مستحقة في الخارج وعلى هذا فتحات المحركات متعلقة
الفاعل في نفسه عند اطلاق هذه الاسماء لا غير على هذا الاصل يخرج قولهم خالف الاشياء
ثابتة وثابتها الاسماء ثابتة التي ليست بموجودة في حد ذاتها ولا معدومة فاذ انقضت
بعضية هي بالوجود صارت موجودة لان كانت معدومة والحقائق بهذه المعنى هي التي ليس بها المعقولة
بالماهيات الا ان المعقول عقل انها امور ليست بموجودة ولا معدومة ولزم القول بثبوتها
من حيث يمدى اولاد يمدى ولم يقبل ارتباطها باول الاداكن وثبوتها بالفيض الا قدس
قبل وجودها بالفيض المقدس وكشفت الصوفى القائل بوحدة الوجود عن تلك النجاسات
الثابتة وارتباط بعضها ببعض ولقد تم بعضها على بعض في المرتبة العقلية قبل الوجود الخاكي

فرفت ان الذات العدسة تجلب اولاً على نفسها بان علت نفسها او بما هو متقضى نفسها
وكما ان الغايم بها واسكان ظهورها بالوارثية وعليها ذكوب معين لا اقتدار عند التحقيق
وليس المراد بالعلم ان تمام صور الاشياء في نفسها ثم ما كان اسناد او الظاهر الكلية الفعالة
الظاهرة العدسة ليس بالاسماء ما كان اسناداً والظاهر الجزئية المتعددة المتغيرة
ليس باصناف المكينات فحقائق المكينات على هذا الاصطلاح صور معلومة عند العلم لا اول
المعنى ان لا يحتاج الى تمهيد مقدّمه هي ان احدى القيلتين منطبقه على الاخرى فكل
ما في الاسماء يظهر في حقائق المكينات فحقائق الاسماء عند فهم متطابرات
احدى القيلتين في غاية القوة والتمام والاخرى في غاية الضعف والنقصان والضعف
هو عدم بعض ما في القوى من القوة والنقصان هو عدم ما في التمام من التمام مع الاشتراك
في الاصل ارجح من الوجود فلا جرم هناك اصل الامر ثابت في احدى الطرفين على الوجه الاخر
متميز في الطرف الآخر بالعدم ثم نقول من لمداد التفسير عن حاصل الاسماء فزعم المكينات
في هذه المرتبة فلا عيب ان كلنا بما صحبه اطلاق ان حقائق المكينات هي الاسماء والصفات
مستترة في مرتبة العلم والثانية ان حقائق المكينات هي عكس الاسماء والصفات
في التمام بل لا فرق بين العبارتين الا فرقا ضئيلاً لا يوجب بعد التفتيش بين
حقائق الاشياء على ما هي عليه الا ان يتصلح الى سنده هي ان الصورية ليسون الا
مستترة في الثانية ما شقوا والمرتبة العليا الظاهرة في المحية عنها وهذا اصطلاح صاحب
نعم ان المشوق يتدل الى ما شقوا ويحبذ به فيقال لما لك الذي غالب حاله محبة
و مراد محبها ان كان في مقتضى سبيلها برسيم جذبة وانسية الى مراتب الوجود تبين حيث
لا يبدى فاشتهى الى الذي فلهذا تذكر من حال الاثبات ان ياتى في نفسه من غير علم

فهو . . . وبتدبيره العارف الى خشوقه وليسير اليه بالربانيات البديهة والنفانية
 وتجريدية الروح فيقال السالك الذي غالب حاله هذا ساكنا مريد ومحب وقد يتبدل
 الى شحوت . يترقى العارف محبته في الوسط وهذا السالك يزد به ارق الطرفين فيقال له
 السالك المحبوب والمحبة المحب والمريد المراد ومعنى هذا الكلام ان الله تعالى تجليا في قلبه
 المستحق للكبر والانه هذا التجلي انما ظاهره انما في حقيقة القدس وان له عكسا محال
 في المسار الاعلى فيطابق على هذا التجلي الاسماء التسعة والسبعون وان الله تعالى اراد ان يرينا
 لعباده وعلمنا متجيدا ورضا متجيدا بحسب هذا التجلي فهذا التجلي مع ما في خبره هو الذي له سيرة
 بالمستحق لان النفوس البشرية متجيزة اليه انجاب الحمد يد الى المقاطيس وقد ذكرنا ذلك
 في صدر هذه المقالة واليه اسير والسلوك وبه الانتقال الذي يقصده الصوفية وقد يعقبني
 والاسباب الخفية الى ان يريد الحق اصطفا عبه وهو جاري في علوه نفسه لا يشعر بايديته
 مراداً وقد يقصده بالربانيات البديهة وتجريد وجه الروح حتى يظهر الانتقال للودع في حال
 جبلته قسمي مريدا قد يحس باقبار من الحق ويسمى من نفسه ويكون له ثارات يتقدم معيه في
 بعضنا رعايه فسر من الغيب في البعض الآخر يحس ذلك في حاله واحدة من جهتين يكون
 صاحب المرتبتين اماما في الشر من فيقول قد يكون الغالب عليه وجه هذا التجلي يكون
 محجودا من ذلك الوجه فيقال يتقن باسم كذا وكذا ويقال ربه من بين الاسماء اسم كذا وكذا
 وباجلته قد يفهم العارف اصل استماده في الاعيان الثابتة والاسم الذي يتجده . و من بين
 الاسماء فينسب اليه فيقال حقيقة تعين اسم الرحمن كذا واسم الله الى غير ذلك وانما الشيخ المحب
 مستغرق بهذا القول في كثير من مكانه وباجلته فالقول بان حقائق السموات كلكم الاسماء
 المنطوقه في الاعداد المقابلة لها ليس مما لنا الكلام الشيخ ابن العربي واتباعه وكلهم من سلك

بهذا المعنى وقد انا قال وجه السلسلة فلا حاجة بنا الى قول كلامهم والاشتباه بسروية خبرها
 وتوحيدهم والقول بان حقائق السمكات هي الاسرار بمعنى لان الاسرار المتعلقة في انفسهم
 في الطرق العالي يسمى باعيان السمكات او بمعنى لان الاعرف له رب من الاسرار هو حقيقة
 يرجع اليها ليس مما قلنا كلام الشيخ المجرد ووجه اشتباها لا فسادا بين كثير من كلامه على كلامه
 كلام الشيخ المجيد انه وجه بعضا من مقالات الشيخ ابن العربي واتباعه فقل على ما يخالف وجهه ذلك
 فقله علمية لا منزلة تشفيه والصفات لا يخلو منها العلماء ولا يضر علومها منهم ان يجهلوا بعض
 كلامهم قليلا قلته ما قوله تارة الصفات التامة لا يسلم الصفة بل هي من الواجب عندهم
 بمعنى ان الذات كغيرها كفايتها وليس عند المتكلمين دليل يدل على ذلك لا عقل ولا عقل
 فلان غاية ما في الباب ان هناك حقيقة يصح اطلاق اسمها والعليم ونحوها عرفا وقد انا
 هناك صفات متمايزة فكل واحد من الصف من نفسه عقل ان الناس اذا استعملوا افعال الصفات
 واسماها لا يلتفتون الى تمايز الصفات وكونها زائدة على الذات اصلا لكنهم يلتفتون الى
 الانا تارة لا غير فان من يرى شيئا يتحرك ويشي ويحيى يسبب هذا التمايز ولا يلتفت
 الى ان البحرية صفة زائدة اذ هو ذاتي الحيوان الى غير ذلك من الدقيقات الفلسفية وما
 ان في كل من العقل ما خفي لا يكون بحيث يصير منه هذه الانا تارة الى ان ذلك مختصر في زيادة
 الصفات فكل اهل من الصف من نفسه عقل ان كان الصفات بمنزلة الاعراض في محلها
 القائمة بموصوفاتها هو اعظم التشبيه فان قال قائل هل هذه هي الصفات فقول
 قلنا اهل السنة عندنا اهل القول بالشهود لما بالخير وما روي عن احدتهم انهم يتكلمون في الصفات
 بل هي زائدة او تارة على تقدير زيادتها بل هي اسودت من حقيقة او خارجية واما هذه الفرق من الخلق
 التي تدعى النظم انما اهل السنة فعلى تقدير ان لا يكون قولهم انهم في الدين وانفسهم

قد مر في
 هذا الباب

يقال احد من السلف فغن رجال هم رجال وكذلك اختلاف اقواله في العلم موجود خارجي
 بوجود ظلي فهو هم متمم اختلاف قليل المجدوي فاذا المقصود ان الوجودات التي هي مستحقة
 ليصدر منها آثارا سواء سمى هذا التحقيق وجودا خارجيا او وجودا هيميا مستفاد ان سالمتوني
 عن الحق الصراح فقلت ان الثالث الالهية من حيث هي لم يزل من ان يكون في الخارج
 او في الاعمال انما يخرج اسم النفس الرطاني وفي الاعمال كناية عنه فلم يزل حتى عظم سمى
 ويصف الحق بان في الخارج او في العلم بشرط هذا التجلي وان التثني عن هذه الاقوال كلها انكرت عليها
 الا من جهة التعبير اوس جهة ذكر شئ في غير محله والافتقار الى شير صاحب كشت الى ما ليس له
 حقيقة اصلا فالقول بالصفات الثمانية له وجه وجبه وهو ان اكل النفس الرطاني المتمثل
 فيه الذكر والتجلي الاعظم يسمى عند الاشعة بالصفات ولذلك قالوا الصواب بالاسباب
 ولقد جاهدنا غير اثم سواد شيئا واحد ابا سلمة شتي باختلاف الجهات والاعتبارات فكلم من
 اختلاف في الجهات يلتوي في صدر الناس حتى يظنونه من باب اختلاف المحتاجين كالبيان
 والابيض اذ احدى في الحقيقة لان البياض اسم له من حيث انه فاخذ بشرط لا وان البياض
 اسم له من حيث انه فاخذ بشرط اشئ فكذلك سموة جيوه من حيث انه صفة ليست العلم
 وسجياتي المحركات وعلما من حيث انه مثل فيه حقائق الاشياء قبل تكونها في الخارج
 وقده من حيث انه ينبس منها خلق الخلق ولادة من حيث ان التجلي الاعظم ينبت منه
 تخصيص اعدائهم وكل ما من حيث انه ينزل منه الوحي على قلوب الانبياء والامامة وسما
 وبعبر من حيث انه مبدأ الاختلاف المبهرات والمسبوبات وكذلك كلام مولانا عبد الرحمن
 الحارثي عند من سلم فان مقصوده نفى تاصيل المحتاجين بجبالها وانها اعتبارات مضافات للوجود
 الحق بمعنى ان الوجود ظهر فيها وتبين بهل بمعنى الفرق الاستبانى واذا قلنا ان الجواب فلنختم

من اجل ان
 وجه ذلك ان
 من اجل ان

در سال اول و دوم قتل اول و آخر و فاجعه و بالآخر صلوات الله تعالی علی خیر خلق محمد و آله
 و اصحابا مبیین - مکتوب لبست و یکم احمد شید و سلام علی عبادہ الذین اصطفی
 انما بعد یگوید فقیر دل الله تعالی عنہ کرد و بعض احیان با نقض بعض احوال متبیین نظم کرده شد
 احوال شمس مینایه که بر سر بیتبے اشاره لطیفه کرده آید به نکته که مدائن و دولت نهاد و شمس
 والد بقول حق و دہمیدی اسپیل فتمہا دے دارم خود حال حباش میتوان گفتن +
 در کبیتفی جوش شرابست میتوان گفتن + و عوی نمود سنی ما دیدن دارم + درین نیز
 وی گواش میتوان گفتن + درین دو بیت اشارت است بجای عجیب که انجذاب در دست
 بانار انا س سویار دل ما بای اندر طرح و تاب او + نقوش عالم ام الکتابش
 میتوان گفتن + اشاره است بجامعیتہ حجر بہت + فرو پا تید از ہم کثرت بود و ہم
 ششم + در زمین معنی ما آفتابش میتوان گفتن + اشارت بنار انا که از ظهور و منی خبر
 خیزد + و منہا برف پیچ و پیچ کسے کم کرده ام خود را + خود شود دل شبہا بیکدم
 چه میکردم + و لے برورد جان افکار و یار تند خود را + چنان را پند یار یار نیکو و میگردم
 اشارت است بان که گرفتاری به قاتی غیب الخبیرت شدیدہ میدہد در قتل و آورد
 غم تحصیل و بار غل و در و غزل می بینم + جنون ترک نصہا نمیکردم چه میکردم
 تنفیرت از مناصب جاہ - بیان آفات ^{بیکردن و آفات} که قبل بعد از آن مناصب حاصل شود
 کس باطل ہموراز کس باطل ہموراز + اگر سن یا دان بہا نمیکردم چه میکردم + اشارت
 بانکہ نزدیک عارف ہر لذتی از لذات محسوسہ مثال معنی است از مسالی بی نشانی و در بعض
 حالات از متناہش بجاہان پے میرد + محقق را از قہم مشربا بر من ویدم +
 خروج از قید مشربا نیکو و چه میکردم + اشاره است بان کہ در مسالہ کی کہ قتل و شمشیر

مکتوب است و دویم - در شرح رباعیات - آنچه بتفاتیق القوم و علمهم
 در سماعه علی خیر خلق محمد و آلده و صحاب اجمین - اما بعد میگوید بغیر دل الله یعنی عسکه سائر
 رباعی چند در بیان بعضی قواعد سلوک انشا کرده بودم الحال شوق برادرم خواجہ محمد امین اگر الله
 بشوید و توانا میکند که زیر هر رباعی اشارتی کرده شود بآن قاعده که در آن دو بیت نباشد
 من تکلم الرباعیات - رباعی علم که نه اخو نه مشکو نه نبی است - و الله که سیرالی
 از ان تشبیه است - با خود که بود جلالتی حاکم دقت - نامشیدن حکم خرد و استی - و دین رباعی
 اشاره کرده شد بآنکه سلوک اخذ آن شرح محمدی نیست تا مرضی است اشتغال بآن منافی سلوک
 و منها دانی که چه بود هیچ قدیم و دلدار - نسل دل تظاهر و باطن یار - و این را شوی
 از درس عرفان یافت - و ان فی دیگر یادگیر تا حذر - و این رباعی را شاعر کرده است بآنکه
 اصل کار دین را و جسم ظاهر و باطن است ظاهر تزیین اوقات بر طاعات و باطن دوام تلقی
 قلب بقی و اگر کسی اول را میخواهد از کتاب عرفان بهتر نیست خصوصاً پنج و شش باب که درین
 سلسله دقایق است و اگر کسی ثانی را میخواهد بهتر از صحبت احرار یان یافته نمیشود - و منها
 در مذہب ماحبت مناسب غرور - ذکر یکدیگر و ماطل از انرا احتیور - و در حاشیه نفی شو
 از خلق غرور - و در جانب ثبات برو سوی غرور - شرط تاثیر ذکر حد و تنظیم است و تقوی
 از خلق و انبات محبت حضرت حق - و منها مستی و دل شرط طریق افتاد است - و بر مشیت
 که کسی نکشاد است - و ذکر خفی چهر تخیل کردن - و شروت از او ستاد طریق یاد است -
 حضرت را لد قدس سره تخیل هر مغرور شرط میکردند که حق محبت و ظهور و له و ان آت نمیشود -
 و منها غلامی که خوسرین محبت نوشی - باید که بغلیل علایق کوشی - دل را از خیالات
 جهان حرف کنی - چشم از صوریله عالم بپوشی - اشارت است به نگاهداشت و نظر بر قدم

چشم و دستها در عشق تو از حلقه بیان گدازم + در سر چه خبر یار تو زان بگذرستم + مستعد و مستعد
 بجز و عمل تو نیست + اند طلبت ازل و جان بگذرستم + اشارت مست یار گشت در تان
 فتنه بیدار و دستها را بیم دل اندیش تو حاضر باشد + چشمم بر رخ حجب تو نظر باشد +
 در بهر با اثر کجایی مسدود + جوی و دایره خاطر بات + اشارت + دوام یادداشت
 و منها دانی چه بپوش کثیران کات + در شرب ال + احوال + در شرب ال + شرب ال +
 بدان بسی مانع + در نفس خاطر و در سده جہات + عدم نیست اگر نیکو بینی زبان ماسوی
 عدم ملک غیبت + اگر نیکو حاصل تحصیل آن غم قوی + معنی نشانم هم چیز + در ال
 و منها عوس آنکه با نود و نور نگین است + در یکا که طهارت از حصول این است + نور و دل
 و نفس خاطر خواهی + قوی از نود و طوشت نیست + در یک خاطر و نور دل و ناله + اوقات
 طهارت فتنه باور و منها تحصیل عدم اگر نیکو کردن + یا با نظر ال + یا با ستر
 این را + معنای را و در تحریک این + در کات ال + دل خواهی + ان + معنی نظر و دل این
 طالع کیمیا و عجب است در تحصیل عدم و ناله خوار است در بیان و منها اما که با ناس + معنی
 با حبه اوزار قدم بپوشد + فیض قدس از نعمت ایشان میجو + در دوزخ فیض قدس ایشان هستند
 یعنی توجه با دران طیبیت با رخ در تهنید روح و در نفع بلوغ و منها آن ذات که از قید است
 بیرون + از حبه اسما و صفت بیرون + هر مرتبه از ان ذات نشان دارد + هر چند از تعبیر
 بیرون و منها هر مد که شد نظر آن یار عجب + ظاهر شده از صورتش آن عجب + در نفع
 دل از تربت کنی صورت او + پیدا شود از روح دل با سر عجب + و منها قوی کلمات
 مودت + جمع تبار و اسما مودت + شش که از این قوم قدمش نهاده گشت است این
 صورت و منقش شرف + در این سر با می اشارت کرده شد تحقیق توجه به جفا کجاست خواج

نقشبند قدس سره مان استاد کردند و آن بر دوش کردن صورت و نهی حضرت حق است که در هر کس
 آدمی مثل شوند مانند مثل تجلی صوره و تنیله هر چیز را چه در دست مکتوبی و مکتوبی و صورتی
 و در هر قاری چنانکه تاثیر وجود مکتوبی از روی یک اصل دعوت ثابت است همچنین تاثیر این وجود
 نیز در یک نقشبند ثابت شده و منتهای او دوست توفیق و جبهه دینیان من و شنوای روانانی
 گویای من و عشقم تو هم قول عهده من و اندر دل خود و تنگیبای من و اشارت
 بنوحید حق قلے الحمد لله اولاد آنرا اظهار باطن و صلوات الله علی جبر حلقه محمد و آل محمد و حسین
 مکتوب است و سیوم در شرح بیات - الحمد لله سلام علی عباد الله
 صلی الله علیه و آله و سلم و غیره و الله اعلم که سالی شوق برادر محمد این اگر مانند بشود
 باعث آن شد که بعضی سادات فاضله در یکو ترین لباس که لباس نظم است بیان کرده شود
 احوال شوق ایشان تمام و آن بکند که هرگز اشارتی لطیف کرده شود بآن سرفراز
 در آن موقع است شعر الامال شوق الامهال لقای من و دانی لا شد شوقی بهم
 منم و من نمازم باو ام یا باو در پیان ام و عاشق شود به او با عشق با او با او
 درین بیت اشاره کرده شد بتمام حیرت که از مقامات لطیفه غنیه است که سالک درین مقام
 تفرقه بکند در میان وجودات خاصه که با بیات صبر میشود و در میان وجود مطلق که غایب است
 در وجودات خاصه و امتیاز نمی نماید در میان احکام خاصه و در وجود تائیدی را عاشق گوید و بگوید
 مستغرق و میروم و عشق متلاسی حیرتم بان گویت با جانان و اصطلاح
 شوق بسیار است و آن اولاد من و دین بیت نیز اشاره کرده شده و بتمام حیرت و جان عبارت
 از وجودات خاصه است و جان جان عبارت از وجود مطلق است ظاهر شده و در وجودات
 شوق موسی از ظاهر او را نماند و او را در هر حال شوق آتش میزد و بر آتش است که

آنکه محب بسوال حال خود را بیکدیگر محسوس را و مشخص ظهور او میشود در صورت خاصه که مقتضی
 اسفند او است لایکون التعلی الا بقدر است و التعلی و التوش و در عبارت از فلق مقیاس
 و اولی - **س** با جمال ذاتش حسن و کرم بکارتند چه چشم او را سرور نام یازد و او را شانه ام
 درین بیت اشارت است بحکمت ظهور او چراست که اتمام بعضی مصالح این عالم است و آنکه حسن و ان
 در ذات خود از غیر مستعی است و حسن ثانی که مقتضای مصلحت کلیه است گاهی مقتضی این فرمود
 و تمثیل حسن ثانی پنجم عشق که در عایت لطافت آفریده شده و حسن ثانی و سیم و چهارم
 زلف و شانه - **س** میل هر عنصر بوی مقترسلیش به جذبیه اصل است هر شورش متاندام
 است است مستحققت محبت فانی که آن بل حضرت و جود است در ظاهر مقیده شجای اطلاق مثل
 میل هر عنصر بمقرئ سالی خود - **س** نازل از نور ماند از صورت چو پیر شد آینه چاه تا از انباشت ختم
 خانه از خود بیگانه نام - **س** اشارت است با سفرای در اتصال یعنی سر و روح در کار خود شجای
 و ساکنه را غیر مذکور حتی نفس خود نیز در کنگره و تمثیل آن بآینه که از خود غافل است و
 بصورت متکسر - **س** اگر این بر ستم نام بجهت است - **س** در ازل پیش از زمان
 تعمیر شد بجهت نام - **س** اشارت است با محبت فانی که قبل از عالم ارواح و اجسام است زیرا که احوال
 نوجو و جود است باطلان و آن قبل از زمان و بیجا اشارت بجوای مراتب اطلاق است و الحمد لله اولاً
 و آخراً خام او باطن **مکتوب است و چهارم در منظومات - س**
 و زاعت با نفهم انسج و عمده - **س** احرام سر کوی تو بستم - **س** چه دیدم روی زیبای تو بجانا
 ز تشویش و جود و طش رستم - **س** بیاساقی به جام شرابی - **س** که محور صیو حی لستم - **س**
 ایضا محبت تمام چون طبع میل نفس اگر باشد - **س** سر اهل محبت در دو عالم گاه خراب باشد - **س**
 ز نازک طبع غیر از خود نهایی آید - **س** درخت بید را دیدیم دایم - **س** خراب باشد - **س** پوست مشربان

رنگ شاق در رنگینز **۱** اگر قشقرق زنی بر روی دریا و اثر باشد **۲** صاعک طبع سحرهای را
 دانستن آید **۳** که آب در درازم همیشه با صاعک باشد **۴** ایضا مزاج صاعک طبع را
 بجز غرورت نیازد **۵** کدر گرد آب صاعک چون بجا و طس گیرد **۶** فرد و صاعک باطن نیز
 کما یجمع مکرود **۷** پروا و او را چون در دستند تا کن **۸** فرد و هرزه گری مانع بود دل
 ای چشمنده **۹** میل تا فتنه است بجا با طش صاعک نشسته **۱۰** دمای در سن مرصع انداخته
 اینانم **۱۱** تک بریدل محروم سن استی و مرهم هم **۱۲** جهان و جان فدای صاعک شش و شش
 قیامت بنمای و مرهم هم **۱۳** درین استاره کرده شد بحال عجیب که آن صاعک
 در قلل قلبه **۱۴** از آن یک حالت آتاقی از آن یک **۱۵** و التلا از آن دیگر بکده **۱۶**
 توی اول توی آخر توی ظاهر توی باطن **۱۷** توی مقصود اهل توی شقایق اهد هم
 در یک صاعک در دنیا مختلف فواره میجو شده **۱۸** مزاج حرص قلدرن زده با هم اهد هم
 میانی در زمین خیزد بار خور آسیند **۱۹** گویان در پزان است گاهای برف و شبنم هم
 درین سه بیت اشارت است با محلال حقایق متخالفه در یک حقیقت **۲۰** اعتباری که نام میان
 تایق متخالفه بسبب اعتباری از صور و هیاکل **۲۱** یکای طرفه نیرنگی دید که شانه سروای
 که عالم پای کوب از دست عنقت گشت و آدم هم **۲۲** درین بیت اشارت است به ربانی
 عنقت در هیچ عالم چه فلک و چه ملک و چه غرض چه اعراض خود شادانان که عنقت طبعی که داد
 هر دو دارد **۲۳** با کسب سران آن سلطنت کلبه است **۲۴** مکتوب است و **۲۵** هم
 در هیچ غرضیکه بر همین بیت اول غزالی **۲۶** باقی علیه الرحمه اشارت کرده است نخستین باد که کانه
 حاکم کرده و مزاجش کس آن کلام کرده و نه سوید باشد در امکان صورت حق **۲۷** با آن صورت
 جهان را نام کرده **۲۸** **۲۹** نیست تفصیلی از آن روی **۳۰** مکارم و اتمام کرده **۳۱** شر و بد

از خجانه غیب به مراجع ازل در کام کردند و چون عظیم ز مستی با بر سر و حرمان
مستی از من وام کردند و حقیقت را که مستور از نظر بود به با مستهور خاص و عام کردند
پس آنکه موج دریا باز گردید به با تمام فنا اگر ام کردند به این رمز رقیع با نگویم چه
بخود آغا زو نیز انعام کردند به غرض باین ابیات شرح بیت عراقی است علی القدره وین
مراد او از باده و جام و استنداره از چشم ساقی و حاصل آنست که این بیت دو احتمال دارد
یکه آنکه از جام مرتبه امکان مراد باشد و از باده کمال او با فاضله صور انوار و غرض آن وارسته
چشم ساقی فغین واجب که عبارت از تجلی اعظم است باصطلاح ما و حقیقه محمدیه باصطلاح صفا
فصوص و در اینجا هم عدول با صفت از ساقی چشم ساقی کرده اند گفته اند که منسوب بآن باده بوده است
عکس روی آن باده نگفام دیگر آنکه کمال است که در طبقه بنی آدم ظاهر شده و تمام غرض خاص نصیه
و استیفای احکام لطایف ایشان بآن تحقق شده بواسطه احباب بهینه افراد کمال است که بود
ایشان به جهت مصلحت تفصیل مراتب اجمالی و جوییه است و فی الحدیث لغت الاغصم
الاطلاق و این اشاره به همین تفصیل تواند بود پس این افراد کمال را در ازل با استعداد
کمالات و جوییه فاخته اند و در نشان دنیا از ایشان آناهان استعداد هر دی کار آمد ملوک و
پدید آمدند و اعلام ارشاد با فرستاده شد و سبب هدایت جماعات بنی آدم گشت و تحقیق جمیع
افراد بنی آدم از لفظ الله چیزی نمی فهمند و پس ایشان بآن حقیقت مجروره بجهار و جبهه
ملکت میشوند و اینهمه برکات نفوس کامله است چه نفوس متقارنه با اجساد و چه مفارقه
از اجساد و معاد این نفوس در تحلی اعظم و شمول شدن فغین آن بوجهی که انوار
وسطی ایشان را در خود متلاشی سازد و انانیات صغری را و جوییه پیدایش نماید و در پنج بیت
لاحق تا نهمانی بطریق بجزا و بلبان اشکات او کرده دیگر او کرده اند که تجلی اعظم

سپاد و مواد نفوس کامل است . . .

باب دوم

از کتاب کلمات طیبات و ترجمه رساله اسرار العارفین سیر الطائیف

شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصالح والسلام علی رسولہ محمد و آلہ اجمعین

اما بعد فان ای فخر و برهان شدند و شهرت ایشان بے بنیاد فقر و علت کردند و گذشتند و در

دسترسان بسیار شدند اما که شتوند به غیبت و فروغ و طلب دنیا و فریب و اتفاق و بغض

و غل و غش و عقد و حب و کبر و غضب و حرص و ریاء و تقوا و عبادت و درجت امدت و صحبت

سلاطین و ملوک و اول قلم و کل هر کم کردل را سیم بر آنه و چون به شهادت هر کسان متحول

افتد . نشان و کلاه گیر خلق و در میان چو سر و پایا شد فلیندا خواستم که کتابی نویسم به سیر سلطانی

و فقر و عارفان تا آنکه عزم یقین کردند و قلم را بران وادامد اسرار الطائیف

و سیر العارفین نامش نهادم و سوال سکیم از خدا که توفیق تراش دهد چنانکه

بشهر و عش و داد و ما انفس الامس عند الله و هو علی کل شیء قدير و بالا جابته بهر سیره

نهد و ما زید یکی حق تمام و تقدس دست نه بدگید و چون چو اگر از دیکر خلق از ذکر

الله و ربادت و غماش و فکر و ملک ملکوتش باز میدار پس غزویکی لا بد و در وی خلق

صورت نه نهد و قاشای چنانکه فریب سلطان و قریب نه بهی که بدون بده از غیر سلطان غیر

مولد است نیاید سیره شیخ آنست که نفس قدس باشد و معانی و میراثش نانی

و وصات مسوده ۱۶ باقی چه کبر چیری از حد است بترسد حیا بخت و امر که دیگر برادران دولت
 که در راه نمایه بر ظاهر شده صلاحیت شریف نذر در او خود محتاج نیمنی، سرست که، و معرفت
 و طریقت آموز، کنافال شیخ ابو الفیت العینی رحه الله علیه سیره بر که حد و جبهه پیش
 لغت چرب و لذیذ بخار و در با مساطین و اهل دنیا نیا نبرد و در که نه انجین است و لباس انبیا
 و اهل سلوک حیات و سیه باشد و خش و ادا کرده سیره فقیر را نخواست بلکه مساطین
 حلال نیست که از صحبت ایشان قلمش میرد، روایت است از اساطالب بر که آمدند و چه که صحبت
 ملوک نموده است و در حق علمای شان هم قائل که در او نیامده و فرمود وی الله عنه علم معرفت است
 و دیدن روی ظالم قلب را سیاه میکند و معرفت حاصل نمیشود و روایت است از ابوالحسن لوری
 رحه الله علیه که گفت چنانکه از تائیر صحبت به کار نبرد که در میان سیکو کار برد که کرد و هر که از این
 انکار کند ابطال و گمراه و زندقی است که سیکو حدیث کرده آنکه فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 الصحبة ائمة و گفت علی بن ابی طالب رحه الله عنه صحبت صالحان نذر و رحمت است اهل عالم را سیره
 سالک باید که بیکر مشغول باشند تا آنکه هر روی از روی نهایی پیش زبانی باشد سیره اصل و اقا
 سلوک در ریاضت نفس ثمره اوست که خود را از اهل دنیا و صحبت اغنیاء و سلاطین جدا
 نفس و در راه سیره مرید مبدی باید که از تمامی فضول همچو فضول نظر و فضول کلام و طعنه و حله
 معاسی صغایر و بایر اجتناب کند سیره روایت است از ابوبکر شبلی رحه الله علیه که گفت
 مرید را خصوصاً با مولای باید که بجز حاجت کلام نگوید سیره هرگاه مرید را خلوت، غلبه بر دل
 آید سر خود در قفس نهد بطریق شکر و منت و آنچه بعضی فقها گفته اند که ازین فعل بکار نریند و اکثر
 بعد از آنکه ازین نیت است نه عبادت زیرا که شیخ گرامی نیست سیره
 اصل و طریق فقیر بریز کردن است از دنیا چنانکه رسول خدا فرمود صلی الله علیه و سلم حب الدنيا

دانش کل خطبه و فتنه و بلیه سیره مرید که تیر باشد بقدر حاجت کتب و مدبر دروغ
 از کتب دیگر مشغول شود و نشستن میان خلق نه پسندد و امر اقباله و آن فکر کردن در مشیبات
 البقا و بدترین چیز عالم با کرامت و بعضی گفتند اندر اقبیه مراناه سیرت برای ملاحظه غیب بهر طریقه و نحوه
 سیره خلوت ترک را و آن اختلاط مردمست اگر میان ایشان باشد و بعضی گفته اند فانی شدن
 از تمام اوکار و سوار کردن الله و بعضی گفته اند نشستن گرفتن بست نه کرد و دست آن چهل روز دست قبول
 رسول الله صلی الله علیه و سلم هر خلص بالله العین صلی الله علیه و سلم بنا بر حکمت
 مرقله علی سوره سیره عزالت و در شدن است از اهل زمانه بیک طریقی و از انما نفس
 و شهواتش بزم مردم بر چیز کاری سیره صحبت افتاد اهل دنیا قلب مومن را میسر از غیر و باشد
 منها و از قلب مومن بیز سگ کلوخ گردد پس هر چه خواهد بگوید سیره حسن بصیری و است
 گوید از امیرالمومنین عی کرم الله وجهه که گفت هرگاه نیز مردی را که بر حاجت با مردم اختلاط میکند
 و دنیا بطلبد و باز دنیا را میباید پس با کلام از دنیا دور دست و دزد و دست از دنیا بپاشد
 سیره روایت است از امام زین العابدین علیه السلام که گفت طالب دنیا طالب خدا نباشد
 و اختلاط اهل سلوک در طریق طلب خدا با سالکان است نه با اهل دنیا سیره شیخ که بر قافله است
 اهل سنت و جماعت نباشد و حرکات او را بنی نخاب الله دست رسول الله و در از تقاطع اهل سنت
 و دوزخ این است سیره روایت است از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که گفت بهترین
 مردم آن کسانند که کسی است که غم دنیا خور و پر سیدند با کمال است گفت آنکه زیاد از قوت باشد
 طلبد که آدمی است نه فقیر و لهذا امام شافعی رحمه الله علیه بر کسی که زیاد به نیت روزی و نبی دارد
 است نه تسو واجب گردانید سیره روایت است از علی کرم الله وجهه که گفت سه قلب است
 قلب سلیم قلب مریب و قلب شهید قلب سلیم آنست که خبر سرفتن نه پذیرد و در آن نباشد

قلب نیب آنکه از هر چیز بخدای عزوجل بازگردد و قلب تهید آنکه اول تعالی و دست او را در هر
 مشاهد کند سیره تنج بایک عارف و دانا باحوال مرید باشد تا حسب حال
 نصیحت و راهنمایی کرده باشد و آنکه این چنین است گمراه است و گمراه کننده سیره مریدانند
 که در قلب او زوره از حب دنیا باشد و دنیا را در دست و پا میزدند از آنکه بهر نظر خون است
 که چون در آب افتد تمام آب فاسد و تباها شود سیره مشایخ طریقت گفته اند که صحبت
 و نگه داشتن فقیر را ستم فاکست که او را در او غیبت و حاصل این کلام آنکه از اهل دنیا بقدر استطاعت
 و امکان سیر ببرد و چه بسبب دنیا در دهن مردم جا کرده است پس از صحبت نماند و عظیم
 خواهد رسید سیره روایت است از زکریا بن عقیل که گفت هر که میخواهد
 در روش غلبه یافست تا یکی از مسلمانان نام او را در دهن فقره محو کرد و شد بعضی تعقل گفتند
 غش در غلبه شان این که برادر مسلمان خود را بنامش یاد کند سیره بیان و مطالب
 که هرگاه بینی که برادر دنیا داده و بجاه و رفعت و منزلت دل داده و اسیر لطف مردم دنیا
 پس بر دست گر لیسین بر نفس خودش زیاده که فقره گمراه گرفتن است از حسب دنیا
 سیره فقیر را در تمام غایب اخلاط اهل دنیا و آمدن هر ملوک و سلاطین حلال است
 چنانکه فرمود علی بن ابیطالب رضی الله عنه بدترین فقیر و ست که بر درامیر آید و بگوید
 انیر و ست که بر در فقیر آید و روایت است که صاحب عراق سه سال در بیض بود و سهل این
 تسری را خواند تا دعا کند و بنظر تعالی شفقتش گردد و آخر بهجت دعا و نظر شفقتش نیاید
 باز سهل بخانه خود آمد و سه سال عزلت اختیار کرد سیره هر که همیشه بدین مشغول باشد همیشه
 از حق سبها و دعا و در باشد که شنوی دنیا حجابی است عظیم راه نجات از اهل دنیا از کردار است
 تعالی و تقدیر سیره قدم اول در راه سالکان و عارفان بریدن علایق است با کمال

جاءكم رسول الله صلى الله عليه وسلم خالبا الدنيا لا يكون طالبا لعمولى ما كان
 اهل سلوك منقول است که هرگاه همی یا امری غلبه کمر را از ایشان پیش آید یا چه میون یک
 پر خند و فرح و گردن باده بر پا باد سرافراخته ساجده سخن سجاده کردی و فی الحال استجاب
 و بپا نکر و بجزیر یا بن و گردن باده بر پا با صحت مستحسن است و مستحسن علی بنیاد علی
 و السلام که مراد از آن هر کسی است یا نه و انکسار و افتخار و حضور در وقت امر دیگر نیست
 و موبه آن است آنچه روایت است از بعضی تابعین که گفت ویدم عمر بن الخطاب با عمرو بن
 که بر پشت شان اثر ناز پادشاه است و عمر بن خطاب گفت که امیر المؤمنین را ویدم
 که ریت شان اثر ناز پادشاه است گفت بجان الله کدام است که امیر المؤمنین را ناز پادشاه
 و در سر زوی ثلثی است که در آن خلوت خاصه نفس میکند و شب جمعه دره بر داشتند نفس
 و در سیر و میگوید که چنان کردی و چنین کردی - و الحمد لله علی الاختتام اعلم بالصواب

تقریظ جناب شیخ انوار حسین بن سلیمان
 بن عبد الرحمن الکرم
 و فی الحقیقه رسول الله اکبر

آیا کتاب نامه نهانی غایب صحیفه نامی که حج زبان معنی بیان - نه از آن کرده و در بیان میر تقی
 انوار حسین سیدانی تخلص تسلیم میگردد و بجز منی که در کتب با همه انی داشته باشد
 و حاکم و بجز - دیده و نباشد باشد - بجز آنکه البها فرخ آید که در سخنانشند و لب سخن از
 زبان تقریر یا آسمان خلقت و در دست تحریر و یافته از طاقت - عموما در حجت صاحب علم اچنان
 و سوره - چهارم - صمدی سالتش نهاده ای نیا تر یا باه من یا نه - یا انکب بجز که در

چایوبیه - حضور و تفریق و توضیح - سلامی نهایی - صلوات بر ائمه - سلام بر
 کلام مستدام - صلاح و اما و تحقیق - صلاح صحرا و تفریق - اوج سیه کبریا - روح حرم
 مهتاب شمع شریعت - سوسن اسرار سحر - کشف غموض طریقت - اقلیدس - تریاق
 نایاب جماعت علما - عیشیه اسرار فایده - تواتر کلام - طهر و مشارق - شایع مانت
 روح محفوظ - و اما و حروف ملفوظ و غیر ملفوظ - شیخ فخر علی - اوراد و مرقه - که سیه ادریا
 جردان منزل لود - و این صورت یعنی بر روی محاسن چهره یابد - سحران دانی را هرگز نرسیم
 مکالمه اش چون قائم موبدین است - قاضی ملک دل - لوح شوی اطفال - روان خواندگان
 نیایش دوده - پیاوین کتومات اکا به دین آفتابا بود و راضی - شمس چشم دوده در آن
 در زده صحرا و قطره دریا فیه بر ساخت - همامای ساله نیت محمود - باعتبار مقاله نیت سوره با
 تصنیف لطیف است - و تالین لطیف است - این کتاب بر اصفیهات باشد
 و حکم در رنظم دل حیا و کمال نباشد - که رنجه قلم او به کمال انساب است - و به تکرار
 سرایا انساب - اگرچه کتب و حقیقه و حقیقه خود را سنگینی خوانند بخندد لیکن در نفس معنی بگردان
 سخن است به سید که نگینی عبارت هر کتوب - ماسله و دیگر بیلو چاره و محبوب مغرب می در چشم
 نیاز لغت بنای پای کزاده کلک کوتاه مودنی الوالابابی الوالاباب - و لغت - باب اول
 فصل الخطاب - آنکه در میدان سنا کثرت کس لیس الملکی - دوال و کابر شاد و خشنود و در بر
 مخاطرات گردن مفاخرت می و افزا خند - بعد از لایح اش باشد حرم در سانس در سانس
 سانس او بهر و از نیکو برافزاند - چون در خفا مرسیم با دل سخن دوست و طبع معنی آشا
 استرانا و استفسار با گفتار که در معراج قدسی جناب و لعل لالی مثل الی و لود می و کبر در رسته
 ستر بر نغمه - ما خاست سر و شش علی آواز داد که خبر دارد مانند همکار و قدم از حد بیرون نگذار

فهرست کتاب کلمات طیبات

صفحه	مضمون
	کتاب اول از کتاب کلمات طیبات مشتمل است بر چهار فصل
	فصل اول در مکاتیب حضرت عوث العلی
۵	مکتوب اول در ارکان ششگانه وجود پسندی و اثره آن در مزیات قرآنی که مناسب است بهی
	و اگر دیگر دیده
۶	مکتوب دوم در امر تهرید از روز قیامت و محاسبه در آن و مزیات قرآنی که مناسب است بهی
۷	مکتوب سوم در اطلاع از تعاضل و منزه و شمل بحیات دنیا و ذکر آیات قرآنی که مناسب است بهی
۸	مکتوب چهارم در بیان نورانیت قلبیه مزیات قرآنی که اشاره کلام الهی معلوم میشود و ذکر آیات قرآنی
	مناسب است بهی
۹	مکتوب پنجم در بیان عزت و ادب که از تاج بر تونی حیات و نیادی حاصل میگردد و ذکر آیات
	قرآنی مناسب است بهی
۱۰	مکتوب ششم در بیان ترقی از رتبه و فکر کردن در معنی آیه است و مکتوب حاصل آید و ذکر آیات
	قرآنی مناسب است بهی
۱۱	مکتوب هفتم در بیان مقامات که سالک اگر بدان رسد چه ثمره حاصل آید و ذکر آیات قرآنی
	که اشاره آن مقامات را ملاحظه نماید
۱۲	مکتوب هشتم
	ایضا
۱۳	مکتوب نهم در بیان اینکه چه طور سلوک نماید که بر لطمه خوار گردد
	ایضا
۱۴	مکتوب یازدهم
	ایضا

صفحه	مضمون
۱۵	مکتوب دوازدهم در بیان اینکه چه طور بر سر هر که تمایز که محرم خود نماز کرد
۱۶	مکتوب سیزدهم
۱۶	مکتوب چهاردهم
۱۸	مکتوب پانزدهم در بیان امور دیگر سالک از آن اعیان که در حضور بیست و دو کلمات قرآنی ما سبب این می
۱۹	فصل دوم در تکالیف حضرت مرزا صاحب شپه روح
۲۰	مکتوب اول در بیان حسن نسب شریف
۲۱	مکتوب دوم در وصف امری که احوال مومنان طریقه احمدیه بر وفق دعوی ایشان نیست
۲۲	مکتوب سیم در بیان مبی غلط نسبت با صلاح صوفیه -
۲۳	مکتوب چهارم در بیان علم حضوری و حصول -
۲۵	مکتوب پنجم در جواب شبهات که بر کلام حضرت فقیه دوره منیاند
۲۶	مکتوب ششم در جواب شبهات که بر تعاللات حضرت مجدد دفع میکند
۲۷	مکتوب هفتم در بیان فضل یک بر دیگر از حضرت مجدد و غنا اطفالین
۲۸	مکتوب هشتم در بیان کمشوند عود و غرور سلسله حقایق ممکنات
۲۹	مکتوب نهم در بیان مبنی قول صوفیه که صوفی تا خود را از کافر رنگ بدتر نداند از کافر رنگ بدتر است -
۳۰	مکتوب دهم در دفع شبهه که خیریه مبرور که بپوشند و بنگارند و در میان آن کبر در حضرت ایوب علی السلام که دعا بچیت نموده باز نمود لازم می آید -

صفحه	موضوع
۳۱	مکتوب یازدهم در بیان ذکر چهره و ذکر
۳۲	مکتوب دوازدهم در بیان مسئله سماع
۳۳	مکتوب سیزدهم در مسئله حر و اعتدال
۳۴	مکتوب چهاردهم در بیان آئین کواکب
۳۵	مکتوب پانزدهم در بیان رخ سابه
۳۶	مکتوب شانزدهم در بیان عمل بالحدید و استعمال از نذیری بر مذبح
۳۷	مکتوب هفدهم در بیان عمیده اهل سنت و جماعت و رزق حادی بن ابی سفیان
۳۸	مکتوب هیجدهم در بیان عمیده اهل سنت و جماعت و رزق صحابه و اهل بیت
۳۹	مکتوب نوزدهم در میان خلاصه که مرافق حدیث شریف و دوازدهم از قریش خوانند
۴۰	مکتوب بیستم در توحید و حالات حضرت عائشه
۴۱	مکتوب بیست و یکم در بیان انزال و اتباع سنت و سبب تحصیل هر جزء و جمعیت آنها
۴۲	مکتوب بیست و دوم در بیان بعضی در بیان طریق حیدر
۴۳	مکتوب بیست و سوم در تصویر مسئله وحدت و جدو
۴۴	مکتوب بیست و چهارم در بیان مفسرین باحوال طاهر و زانی و مکتوب الیه
۴۵	مکتوب بیست و پنجم : ایضا
۴۶	مکتوب بیست و ششم : ایضا
۴۷	مکتوب بیست و هفتم در بیان شیخ و شیخه و الیه
۴۸	مکتوب بیست و هشتم در بیان ختم و احوال ختم و ختم و ختم

صفحه	موضوع
۴۹	مکتوب نسبت دهم در پادشاه محمد شاه صفوی
۵۰	مکتوب بی نام با عنوان رعایت بیان محمد میر و سقاغش غفر علیخان
۵۱	مکتوب بی نام دیگر مشتمل بر پاسخ باحوال اهلوی غلغله شریف و احوال خود
۵۲	مکتوب بی نام دهم در حدیث ایت الکریم مشتمل بر تفسیر
۵۳	مکتوب بی نام دهم در حدیث ایت الکریم
۵۴	مکتوب بی نام دهم در حدیث ایت الکریم
۵۵	مکتوب بی نام دهم در حدیث ایت الکریم
۵۶	مکتوب بی نام دهم در حدیث ایت الکریم
۵۷	مکتوب بی نام دهم در حدیث ایت الکریم
۵۸	مکتوب بی نام دهم در حدیث ایت الکریم
۵۹	مکتوب بی نام دهم در حدیث ایت الکریم
۶۰	مکتوب بی نام دهم در حدیث ایت الکریم
۶۱	مکتوب بی نام دهم در حدیث ایت الکریم
۶۲	مکتوب بی نام دهم در حدیث ایت الکریم
۶۳	مکتوب بی نام دهم در حدیث ایت الکریم
۶۴	مکتوب بی نام دهم در حدیث ایت الکریم
۶۵	مکتوب بی نام دهم در حدیث ایت الکریم
۶۶	مکتوب بی نام دهم در حدیث ایت الکریم
۶۷	مکتوب بی نام دهم در حدیث ایت الکریم

صفحه	مضمون
۶۸	مکتوب چهل و هشتم در سفارش میرزا محمد
۶۹	مکتوب چهل و نهم در سفارش محمد شاه
۷۰	مکتوب پنجاهم در سفارش میرزا محمد
۷۱	مکتوب پنجاه و یکم در سفارش میان محمد اکبر
۷۲	مکتوب پنجاه و دوم در سفارش احوال سفر خود
۷۳	مکتوب پنجاه و سوم در سفارش حضرت میرزا سلیمان
۷۴	مکتوب پنجاه و چهارم در سفارش احوال سفر خود
۷۵	مکتوب پنجاه و پنجم در سفارش میرزا سلیمان
۷۶	مکتوب پنجاه و ششم در سفارش احوال سفر و وطن اصلی
۷۷	مکتوب پنجاه و هفتم در سفارش میرزا محمد کن خان صاحب
۷۸	مکتوب پنجاه و هشتم در باره ارسال اشارت
۷۹	مکتوب پنجاه و نهم مضمون که ملازمار و در حرج بطریق دیگر است
۸۰	مکتوب شصتم در سفارش
۸۱	مکتوب شصت و یکم در بیان آنکه از مصحف شریف قال الله تعالی نیاید و مکتوب شصت و دوم
۸۲	مکتوب شصت و دوم در بیان آنکه کار اصلاح و تدبیر باید کرد
۸۳	مکتوب شصت و سوم در سفارش میرزا محمد حسین صاحب
۸۴	مکتوب شصت و چهارم در سفارش بعضی اعزّه
۸۵	مکتوب شصت و پنجم در سفارش بعضی اصحاب
۸۶	مکتوب شصت و ششم
۸۷	مکتوب شصت و هفتم در هدایات

صفحه	مضمون
۸۸	مکتوب ششم و هشتم در هدایات
۹۱	مکتوب نهم و دهم العنا
۹۱	مکتوب هفتم در بیان صلح ارباب جاث با نجیب قاتل
۹۱	مکتوب هفتم در بیان شاه ابدالی یعنی احمد شاه قزاقی
۹۲	مکتوب هفتم در بیان بعضی سنن و توحید
۹۳	مکتوب هفتم در بیان در اجازت دادن به اهل خود و عاقله سرخان و ده لاریه
۹۴	مکتوب هفتم در بیان چهارم در بیان چهارم در بیان چهارم در بیان چهارم
۹۵	مکتوب هفتم و نهم در تغزیت
۹۶	مکتوب هفتم و هشتم در تغزیت سماء لطف الشار
۹۶	مکتوب هفتم در هشتم برای هدایت و نصیحت مکتوب الهیه
۹۸	مکتوب هفتم و هشتم العنا
۹۹	مکتوب هفتم و نهم در بیان پسند آمدن سرحدات قاضی شاهر احمد شاه
۱۰۰	مکتوب هفتم در مشتمل احوال احمد شاه
۱۰۱	مکتوب هفتم در یکم و تغزیت والد و قاضی شاهر احمد صاحب
۱۰۲	مکتوب هفتم در دوم مشتمل بر تصدیق و هدایت
۱۰۳	مکتوب هفتم در سوم العنا
۱۰۴	مکتوب هفتم در چهارم العنا
۱۰۵	مکتوب هفتم در پنجم در راضی شدن مخرج
۱۰۶	مکتوب هفتم و هشتم العنا
۱۰۷	مکتوب هفتم و نهم العنا

[illegible]

مضمون

مکتوب ہجرت و تفتیش بعضی اشارات حضرت مولانا دہلوی علیہ الرحمۃ
 مکتوب یا زہد و ذکر و نماز و سقا نامہ بنی علیہ الرحمۃ
 مکتوب و اندر ہم در بیان دلیل واضح ہادی و زرق ناچہ
 مکتوب ہیز ہیم، ہر صد حضرت شاہ ابوالسید خاں
 مکتوب ہیز ہیم ایضاً
 مکتوب یا زہد ہیم ایضاً
 مکتوب شانزہم ایضاً
 مکتوب ہفتدہم ایضاً
 مکتوب ہیز ہیم ایضاً
 مکتوب ہوزدہم ایضاً

مکتوب ہیز ہیم و تحقیق وحدت وجود و تہود و جمع بین التوہین المسمی بمکتوب مدنی
 مکتوب ہیز ہیم و تفتیش بعضی اشارات حضرت
 مکتوب ہیز ہیم و در شرح بابیات حضرت
 مکتوب ہیز ہیم و در شرح بابیات
 مکتوب ہیز ہیم و در شرح بابیات
 مکتوب ہیز ہیم و در شرح بابیات
 مکتوب ہیز ہیم و در شرح بابیات

باب دوم

از کتاب کلمات لطیبات در ترجمہ رسالہ الامانین و سیر الہامین شیخ شہاب الدین ہمدانی علیہ السلام
 اشتہار ارجو کہ کتاب، حبیب اکبر، اشعار و افعال جبرگدست ہر کل کہ کوئی صاحب
 بنظر عاری اجابت کے مضطرب کانفرادین المشہر ہانڈ عبد المجید و نجم الدین مالک ان کتاب